

قرظیہ

زبان آذری

و
کسروی

تالیف: ڈاکٹر حسین محمود کاندھلوی

سرشناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور: فرضیه زبان آذری و کسروی/تالیف و پژوهش ح. م. صدیق.
مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.:جدول ، نمودار: ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۵۹-۲۷-۹ وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: کسروی، احمد، ۱۳۶۹-۱۳۲۴ — نقد و تفسیر / موضوع: زبان آذری
موضوع: زبان ترکی آذربایجانی — ایران
رده بندی کنگره: PIR ۸۱۸۴ / س ۴۶ ی ۸۷ ۱۳۸۹
رده بندی دیویی: ۴/۶۲۸
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۲۸۵۰۲



فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی

تألیف و پژوهش: دکتر حسین محمدزاده صدیق

ناشر: تکدرخت

محل نشر: تهران / تاریخ نشر: ۱۳۸۹ / نوبت چاپ: اول / شمارگان: ۲۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۵۹-۲۷-۹

فهرست مطالب

دکتر حسین محمدزاده صدیق	۱
۱. زبان و پیدایش آن	۸
۱-۱. تعریف زبان	۸
۱-۲. پیدایش زبان	۸
۱-۲-۱. نظریه انعکاسی	۹
۱-۲-۲. نظریه واکنشی	۹
۱-۲-۳. نظریه کار محوری	۹
۱-۳. نوعبندی زبان‌های جهان	۱۰
نوعبندی ساختار واژگانی	۱۰
۲. طبقه‌بندی زبان‌ها	۱۳
۲-۱. تعداد طبقه‌های زبانی	۱۳
۲-۱-۱. زبان‌های هند و اروپایی	۱۴
۲-۱-۲. زبان‌های حامی - سامی	۱۵
۲-۱-۳. زبان‌های اورال آلتایی	۱۶
تورک دیلرینین بؤلگوشماسی	۱۹
۳. آذر و آذری	۲۲
۳-۱. ریشه‌شناسی	۲۲
۳-۲. آتش $\hat{a}tə$	۲۳
۳-۳. آذر	۲۴
۳-۴. آذ	۲۵
۳-۵. آذری	۲۶
۴. سرزمین و زبان آذربایجان	۳۲
۵. جزوه‌ی آذری یا زبان باستان آذربایگان	۳۵
۵-۱. درجه‌ی علمی کسروی	۳۵
۵-۲. معرفی تئوری کسروی ساخته	۳۵
۵-۳. سردرگمی در تعریف اصطلاح آذری در فقه‌اللغه	۳۶
۵-۴. آذری در معنای قومی، نام ترکان آذربایجان	۳۷
۵-۵. آذری در معنای زبان ترکی موجود در سرزمین آذربایجان	۳۷
۵-۶. آذری در معنای ترکی غربی	۴۲

۴ فهرست مطالب

۴۳	۵-۷. شعر گیلکی نه آذری!
۴۶	۵-۸. قطران تبریزی و ادعای آذری گویی وی
۵۴	۶. زندگانی احمد کسروی
۵۴	۱-۶. زایش و کودکی
۵۴	۲-۶. ورود به حوزه‌ی علمیه
۵۵	۳-۶. آغاز فعالیت سیاسی
۵۷	۴-۶. پس از سقوط داش رضا پالانی
۵۹	۵-۶. لغزش‌های اخلاقی و اعتیاد
۶۰	۶-۶. مرامنامه‌ی حزب باهماد آزادگان
۶۲	۷-۶. در هم گویی‌ها
۶۳	۸-۶. مرگ
۶۵	۹-۶. دفن
۶۵	۱۰-۶. ارزش علمی میراث کسروی
۶۶	۱۱-۶. کسروی و زبان‌شناسی
۶۷	۱-۱۱-۶. پیروان کسروی در آذری‌بازی
۸۲	۷. مقلدان و پیروان بازپسین
۸۲	۱-۷. نخستین مقلد بازپسین
۸۳	۲-۷. ناصح ناطق
۸۵	۳-۷. حسینقلی کاتبی
۸۸	۴-۷. مقلد هلندنشین
۹۱	۸. پشیمانی و بازگشت کسروی از تئوری آذری
۹۱	الف- مزیت ترکی آذری
۹۲	ب- کتب و مطبوعات
۹۳	ج- نشریات
۹۴	د- در مورد شعرا
۹۶	ه- علما
۹۸	فرجام سخن
۹۹	اسناد و ارجاعات

جدول آسان خوانی متون ترکی

۱. جدول واک‌نگاری

معادل حروف لاتین	مثال	نشانه‌های واکه‌های ترکی
almaq A, a	آلماق (گرفتن)	آ، ا
əl Ə, ə	ال (دست)	ا، آ، ه، ه
ilan İ, i	ایلان (مار)	ای، یی، ی
qızıl I, ı	قیزیل (طلا)	ای، یی، ی
sol O, o	سول (چپ)	او، او، و
söz Ö, ö	سوز (سخن)	او، او، و
ulduz U, u	اولدوز (ستاره)	او، او، و
düzmək Ü, ü	دۆزمک (چیدن)	او، او، و
yel E, e	یئل (باد)	ا، آ، ه، ه

۲. جدول آواک‌نگاری

معادل حروف لاتین	مثال	نشانه‌های آواک‌های ترکی
buz B, b	بوز (یخ)	ب / با / بب / بب
öpmək P, p	اؤپمک (بوسیدن)	پ / پا / پپ / پپ
toy T, t	توی (جشن)	ت / تا / تات / تات
Sürəyya S, s	ثریا	ث / ثا / ثات / ثات
can C, c	جان	ج / جا / ججا / ججا
çaxmaq Ç, ç	چاخماق (آتش زنه)	چ / چا / چچا / چچا
Həvva H, h	حوا	ح / حا / حح / حح
xaliq X, x	خالیق	خ / خا / خخ / خخ
dağ D, d	دائش (سنگ)	د / دا / دد / دد
zövq Z, z	ذووق	ذ / ذا / ذذ / ذذ
bir R, r	بیر (یک)	ر / را / رر / رر
ziğ Z, z	زیغ (گل)	ز / زا / زز / زز
jalə J, j	ژاله	ژ / جا / جج / جج
sərin S, s	سرین (خنک)	س / سا / سسا / سسا
şəhid ş, ş	شهید	ش / شا / شش / شش
sıdq S, s	صدق	ص / صا / صص / صص
zələlət Z, z	ضالالت	ض / ضا / ضض / ضض
Tur-e Sina T, t	طور سینا	ط / طا / طط / طط

جدول آسان خوانی ٦

zill	Z, z	ظَلّ	ظ / ظ
Cə fər	`	جعفر	ع / ع / ع / ع
bağ	Ğ, ğ	باغ	غ / غ / غ / غ
fəna	F, f	فنا	ف / ف / ف / ف
qa□	Q, q	قاش (ابرو)	ق / ق / ق / ق
kəsmək	K, k	کسمک (بریدن)	ک / ک / ک / ک
gəzmək	G, g	گزمک (گشتن)	گ / گ / گ / گ
diləyim	Y, y	دیله ییم (آرزویم)	ی / ی / ی / ی
lalə	L, l	لاله	ل / ل / ل / ل

متن پژوهشی

۱. زبان و پیدایش آن

۱-۱. تعریف زبان

زبان یک دستگاه به هم پیچیده‌ای است که میان انسان‌ها تفهیم و تفاهم ایجاد می‌کند. زبان‌شناسان آن را وسیله‌ی انسیت و سیستم مفاهمه میان انسان‌ها نام داده‌اند. اما از آن جا که میان دیگر جانداران و گیاهان نیز دستگاه‌های مرئی و نامرئی مفاهمه وجود دارد، نمی‌توان تعریف زبان را به «سیستم مفاهمه میان انسان‌ها» محدود کرد. به سبب اسرار خفته و نامکشوف در خلقت این دستگاه به هم پیچیده، هنوز زود است که بشر تعریف کاملی از این پدیده‌ی طبیعی و اجتماعی به دست دهد. سرانجام، امروزه زبان را حاصل و قالب اندیشه‌ی انسانی، حاصل تکامل اجتماعی و حاصل انسان و اجتماع و روابط متقابل آن دو می‌دانند که نماد موقعیت و ارزش آدمی در جهان است.

۱-۲. پیدایش زبان

مسأله‌ی قدیم و حادث بودن کلام و سخن و بالمآل زبان، میان اندیشمندان و فیلسوفان اسلام بحثی دراز آهنگ دارد. اشاعره آن را قدیم می‌دانند و معتزله معتقدند که زبان محدث است.

به نظر بسیاری از مفسران، آیه‌ی شریفه‌ی زیر ناظر به خلقت زبان‌ها (= اسماء) است که سبب تمایز بشر حتی از فرشتگان شده است:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ^۱

در پژوهش‌های علوم انسانی و زبان‌شناسی نیز مقوله‌ی آفرینش زبان مورد بحث قرار گرفته است. در این وادی پیرامون پیدایش زبان‌ها نظریه‌های چندی را می‌شناسیم که به سه نظریه‌ی مهم اشاره می‌کنم:

۱ - ۲ - ۱. نظریه‌ی انعکاسی

هم اکنون در همه‌ی زبان‌های دنیا کلمه‌هایی وجود دارد که با أخذ الهام به تقلید از صداها و اصوات موجود در طبیعت خارج از انسان ساخته شده‌اند. هجاهای موجود در این کلمات، فریادهای حیوانات، شرشر آب، سوت کشیدن، خش خش برگ، صدای به هم خوردن سنگ و جز این‌ها را به یاد می‌آورد. مثلاً افعال و کلمات زیر که در ترکی ایرانی موجود است از این گونه کلمات به شمار می‌رود:

شپر بلداق، شاققبلداق، شاققبلتی، پؤفله‌مک، قیدبقلاماق، مله‌مک، میاوالماق، گوئمبؤلده‌مک، جینقلی، چانقل و ...

این گونه کلمات در ترکی شاید بیش از پانصد کلمه باشد که برخی از آن‌ها صورت‌های خاص در زبان‌های دیگر نیز یافته‌اند. مانند: مصدر «دینله‌مک» که صورت کهن آن *tınlamaq* بوده، در زبان لاتین به صورت *tintinnare*، و در عربی به شکل «طین» در آمده است.

طبق این نظریه‌ی علمی، زبان‌های باستانی و اصلی بشریت بر اساس تقلید از صداها و موجود در طبیعت اختراع شده، سپس تکامل یافته است و ترکی در میان همه‌ی زبان‌های دنیا از این لحاظ ممتاز است و هم از این روست که برخی‌ها عقیده دارند:

«نخستین زبانی که بشر بدان سخن گفت، زبان ترکی بود و بسیاری از واژه‌های زبان‌های امروز، ریشه‌ی ترکی دارد.»^۲ این نظریه، معروف به تئوری انعکاسی^۳ است که در اواخر قرن نوزدهم در اروپا پیدا شده و نخستین مدافع آن زبان‌شناس آلمانی W. Oehl بود.

۱ - ۲ - ۲. نظریه‌ی واکنشی

بر اساس این نظریه، زبان‌ها به دنبال واکنشی که انسان در مقابل حوادث روحی و فیزیکی از خود نشان داده، ایجاد شده‌اند. واژه‌های واکنشی چندی، همانند لغات انعکاسی اکنون در زبان‌های مختلف موجود است. مانند: «هق هق» و «اوف» در فارسی، و «قیشقبرماق» و «تؤپؤرمک» در ترکی که از این گونه واژه‌ها شمرده می‌شوند.

۱ - ۲ - ۳. نظریه‌ی کار محوری

به دنبال ظهور L. Noire' در اواخر قرن نوزدهم، نظریه‌ی خلقت و تکامل اندیشه و گفتار از کار، رواج یافت. طبق این نظریه، کار و زحمت، سبب پیدایی و توسعه‌ی اندیشه و گفتار شده

۱۰ زبان و پیدایش آن

است. و از آن جا که نخستین کار انسان «کندن» بوده است، اولین کلمات ابداعی در زبان نیز مربوط به این نوع کار و زحمت است. پیروان این نظریه حتی منشأ موسیقی را هم کار و زحمت آدمی می‌دانند.

۳- ۱. نوعبندی زبان‌های جهان

زبان‌های جهان را از منظرهای گوناگونی نوعبندی کرده‌اند که به رایج‌ترین آن‌ها، یعنی: منظر ساختار واژگانی اشاره می‌کنیم:

نوعبندی ساختار واژگانی

زبان‌های جهان به لحاظ صرفی^۴ و ساختار واژگانی به طور کلی به دو گروه «یک تکواژی» و «چند تکواژی» تقسیم می‌شوند:

۱. زبان‌های یک تکواژی: زبان‌هایی است که کلمات آن‌ها تنها از یک تکواژ ساخته شده است. از این رو، زبان یک تکواژی را زبان منفرد^۵ می‌نامند مانند: زبان چینی و زبان ویتنامی. در این زبان‌ها واژه‌ها تصریف نمی‌شوند، پی‌افزوده و سر افزوده نمی‌پذیرند، ترکیب نمی‌شوند و مفاهیم با تکواژهای آسان نموده می‌شوند. جمله در این زبان‌ها عبارت از تعدادی تکواژهای تصریف‌ناپذیر است.

۲. زبان‌های چند تکواژی: زبان‌هایی است که کلمات آن مرکب از چند تکواژ است که خود به چند گروه تقسیم می‌شوند:

الف: زبان‌های بساوندی: مرز بین واژه و جمله در این زبان‌ها مشخص نیست. بسیاری از مفاهیم که معمولاً در زبان‌های دیگر به وسیله‌ی جمله بیان می‌شوند، در این زبان‌ها به وسیله‌ی الحاق تکواژها به یکدیگر به صورت یک واژه بیان می‌شود. در واقع این زبان‌ها شامل مجموعه‌ی وسیعی از وندها هستند که نقش عناصر آزاد نحوی را در درون واژه بازی می‌کنند. زبان‌های بساوندی خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: «گروه تک پایه‌ای»^۶ و «گروه چند پایه‌ای»^۸.

در زبان‌های تک پایه‌ای، هر واژه فقط یک تکواژ آزاد دارد، مانند: زبان یوپیک^۹ در سیبری. ولی در زبان‌های چند پایه‌ای، در هر واژه بیش از یک تکواژ آزاد وجود دارد، مانند: زبان چوکچی^{۱۰} در شمال شرقی سیبری.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۱۱

ب: زبان‌های ترکیبی:^{۱۱} در این زبان‌ها مرز میان تکواژها مشخص نیست و تطابق یک به یک بین هر تکواژ و محتوای آن وجود ندارد. مانند: زبان لاتین و زبان فارسی. در این نوع از زبان‌ها هنگام ترکیب، ریشه در هم می‌ریزد به گونه‌ای که ریشه ناشناخته می‌شود و هویت خود را از دست می‌دهد. مانند: اغلب مصدرهای فارسی که در صرف، مضارع ریشه‌های آن‌ها «بی‌پدر»^{۱۲} هستند.

برخی از زبان‌های ترکیبی حالت «ترکیب از ریشه» دارند، مانند: زبان عربی. و بعضی دیگر حالت «ترکیب تنه» دارند که ترکیب ناقص پسوندی نامیده می‌شود. مانند: فارسی و زبان‌های اروپای غربی.

ج: زبان‌های پی‌بستی پی‌وندی:^{۱۳} در این زبان‌ها، مرز بین تکواژها مشخص است و تطابق یک به یک بین هر تکواژ و محتوای معنایی یا دستوری آن وجود دارد: مانند: زبان ترکی. البته باید گفت که نوعبندی فوق، بر اساس مشترکات زبان‌های جهان تنظیم شده است. شاید تعداد محدودی از زبان‌ها را دقیقاً بتوان در چارچوب این نوعبندی‌ها جای داد. ولی بخش وسیعی از زبان‌ها ویژگی‌های یک دسته و برخی ویژگی‌های دسته‌ی دیگر را نشان می‌دهند، مانند فارسی که فقط ویژگی‌های محدود زبان‌های ترکیبی را دارد. ولی زبان ترکی، هم ویژگی‌های زبان‌های پی‌وندی را به طور کامل و گسترده و هم ویژگی‌های زبان‌های ترکیبی را در حد نیاز استحصال مخزن واژگانی نشان می‌دهد. و این حکایت از طبیعی بودن این زبان دارد که بر روی پیوستاری قرار گرفته و بینابین این ویژگی‌ها منطبق با نوعبندی فوق است. به این نوع زبان‌ها، زبان‌های التصاقی نیز گفته شده است. در این نوع زبان‌ها بُن و ریشه (kök) در کلمات تغییر نمی‌یابد و پی‌افزوده‌ی (ək) مفاهیم نوینی با همراهی ریشه می‌سازد و قدرت تولید واژگان را فراتر می‌برد.

زبان‌های پی‌وندی را به «پی‌وندی سرافزوده‌ای» و «پی‌وندی پی‌افزوده‌ای» نیز تقسیم کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

^۱ و خداوند همه‌ی اسماء را به آدم یاد داد، آن‌گاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: اسماء اینان را بیان کنید اگر شما در ادعای خود صادق هستید. گفتند: منزهی تو، ما نمی‌دانیم جز آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی، که تو دانا و حکیمی. (سورة البقرة/ آیات ۳۱ و ۳۲)

^۲ علی پاشا صالح. مباحثی از تاریخ حقوق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ش. ۱۲۳۵، ص. ۵۸۰.

^۳ Onomatopoeia

^۴ Morfology

^۵ Isolating

^۶ Polynthetic

^۷ Monobasic

^۸ Polybasic

^۹ Yopik

^{۱۰} Çokçi

^{۱۱} Synthetic/fusional

^{۱۲} None father

^{۱۳} Agglutinative - (Əkləməli Dillər)

۲. طبقه‌بندی زبان‌ها

زبان‌های جهان بر اساس ساخت آوایی، واژه ساختاری، ساخت نحوی، مخزن واژگان و تاریخ تکامل آن‌ها قابل طبقه‌بندی است.

۱-۲. تعداد طبقه‌های زبانی

بر این بنیاد، طبقات زبانی زیرین تاکنون شناسایی شده است:

۱-۲. زبان‌های هند و اروپایی،

۲-۲. زبان‌های حامی - سامی،

۳-۲. زبان‌های اورال - آلتایی،

۴-۲. زبان‌های چینی تبتی،

۵-۲. زبان‌های بانتو آفریقایی،

۶-۲. زبان‌های قفقاز شمالی،

۷-۲. زبان‌های اسکیمو آلتوتی،

۸-۲. زبان‌های هو این سان،

۹-۲. زبان‌های مکزیکی،

۱۰-۲. زبان‌های آنتیلی،

۱۱-۲. زبان‌های آمریکای جنوبی شمالی.

سه طبقه‌ی زبانی از طبقات بالا را در زیر معرفی می‌کنیم:

۱-۱-۲. زبان‌های هند و اروپایی

مشترکات موجود میان زبان‌های اروپایی نظیر ویژگی‌های آوایی، ویژگی‌های ساختاری واژگانی، ساخت جمله و به ویژه اشتراکات تلفظی در مخزن واژگان میان این زبان‌ها از دیرباز مورد توجه زبان‌پژوهان بوده است. گذشته از زبان‌های اروپایی، برخی ویژگی‌هایی همانند در السنه‌ی موجود در هندوستان، افغانستان، فلات ایران و آناتولو نیز سبب شده که در قرن اخیر این گروه زبان‌ها را که به لحاظ قدمت و قوت و توانایی بارها از زبان‌های اورال آلتایی پایین‌تر هستند، «هند و اروپایی» بنامند. بسیاری از زبان‌های این گروه زبانی در فلات ایران به جهت «بسته» بودن و عدم قابلیت گسترش، اکنون مرده به حساب می‌آیند. برخی دیگر نیز مانند تاتی، تالشی، کردی، اوستینی، اشکاشیمی، بلوچی و غیره در شرف نابودی هستند. این زبان‌ها را در یازده گروه طبقه‌بندی کرده‌اند:

۱-۱-۲. گروه آناتولو: شامل زبان‌های هیتی، لویی، پلایی و هیتی - هیروگلیفی که همگی مرده به شمار می‌آیند.

۲-۱-۲. گروه هند و افغانی: که به دو گونه‌ی فرعی هندی و افغانی تقسیم می‌شوند. گونه‌ی هندی شامل سانسکریت و پراکریت است که اولی مرده به حساب می‌آید. گونه‌ی افغانی نیز شامل پهلوی و فارسی است که اولی مرده به شمار می‌رود. برخی از زبان‌شناسان به این گروه، زبان مجعول «فارسی باستان» را نیز اضافه می‌کنند. فارسی که امروز زبان رسمی و دولتی جمهوری اسلامی ایران است، تحت تأثیر عمیق دو زبان فراگیر عربی و ترکی جان و توان یافته است.

۳-۱-۲. گروه ارمنی: شامل زبان ارمنی که پیوسته دچار قَلت اهل زبان بوده است.

۴-۱-۲. گروه یونانی: که تاریخ ادبیات مکتوب آن به هفتصد سال پیش از میلاد می‌رسد و یونانی‌پژوهان چهار شیوه‌ی یونانی کهن، کوئینه، یونانی وسطی و یونانی معاصر را از این زبان بازشناسی کرده‌اند.

۵-۱-۲. گروه ایللری: که اکنون نیز شماری از ساکنان شبه جزیره‌ی بالکان، ایتالیا و یونان به آن سخن می‌گویند.

۶-۱-۲. گروه تخاری: که در بخش‌هایی از ترکستان شرقی رایج بوده است و اکنون مرده به حساب می‌آید.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۱۵

۷- ۱- ۲. گروه کلتی: که امروزه دو نوع از آن، یعنی: ایری در ایرلند و گالی اسکوکوی در میان گروه‌هایی از مردم رواج دارد.

۸- ۱- ۲. گروه بالتیک - اسلاو: که دارای سه گونه‌ی اسلاوی غربی، اسلاوی شرقی و اسلاوی میانی است.

اسلاوی غربی، شامل زبان‌های چک، لهستانی و اسلواکی است.

اسلاوی شرقی، زبان‌های روسی، بلاروس و اوکراینی را در برمی‌گیرد.

اسلاوی میانی، شامل زبان‌های اسلوون، صرب و بلغار است.

۹- ۱- ۲. گروه ایتالی: که شامل زبان‌های ایتالیایی، اسپانیولی و پرتغالی است. زبان

اتورمانی نیز از این گروه است که در سوئیس، ایتالیا و اتریش رواج دارد.

۱۰- ۱- ۲. گروه ژرمنی: که شامل سه گونه است:

الف- ژرمنی غربی (انگلیسی، آلمانی، هلندی).

ب- ژرمنی شمالی (نروژی، سوئدی).

ج- ژرمنی شرقی (گوتی، بورگونی، واندالی).

۲- ۱- ۲. زبان‌های حامی - سامی

این زبان‌ها را در سه گروه می‌توان طبقه‌بندی کرد:

گروه زبان‌های کنعانی یا عبرانی که در فینیقیه و فلسطین رایج بود.

۱. گروه زبان‌های عربی که امروزه شامل پنج لهجه‌ی متفاوت است و نیز زبان حبشی که

امروزه در کشور اتیوپی رایج است.

۲. گروه زبان‌های اکدی که در اطراف دجله و فرات رایج بوده و تحت سیطره‌ی ترکی

سومری قرار گرفته و از میان رفته است.

از ویژگی‌های زبان‌های حامی - سامی می‌توان به سه حرفی بودن ریشه‌ی کلمات در آن‌ها

اشاره کرد. عربی یک زبان کامل ترکیبی از نوع ترکیب از ریشه است. این زبان تحت تأثیر

یونانی و آرامی نیز بود و به بسیاری از زبان‌ها از جمله: ترکی میانی، فارسی، اردو و مالایایی

تأثیر گذاشته است و این تأثیر به گونه‌ای بوده که برخی از زبان‌های «بسته» را جان و توان داده

و به لهجه‌ای از خود تبدیل کرده است. مانند زبان فارسی که هشتاد درصد از مخزن واژگان آن

تحت تأثیر زبان عربی است و در روزگاران گذشته اهل قلم آن را به صورت لهجه‌ای از زبان

عربی به کار گرفته‌اند؛ به ویژه آن‌که ما مسلمانان بنا بر باورهای مقدّس خود، عربی را زبان قرآن و کلام خدا می‌دانیم و این خود تأثیر عمیقی در توان بخشیدن به فارسی داشته است.

۳ - ۱ - ۲. زبان‌های اورال آلتایی

زبان‌های اورالی و آلتایی همگی دارای ویژگی‌های نحوی ثابت و یکسان هستند. گذشته از آن، ویژگی: ۱- هماهنگی آوایی، ۲- صرف اسم، ضمیر و صفت، و ۳- وجود پی‌افزوده‌های تصریفی در همه‌ی این زبان‌ها ثابت و یکسان است.

زبان‌های خانواده‌ی اورال بیش از ۲۰ زبان را شامل می‌شود که از غرب سیبری تا مجارستان و فنلاند گسترده شده‌اند. و زبان‌های مجاری و فینی نیز داخل این بخش‌بندی هستند. ظاهراً نخستین گونه‌ی زبانی منسوب به خانواده‌ی زبان‌های اورالی در کوهپایه‌هایی به همین نام واقع در اراضی قازاخستان امروزی پدید آمده است.

زبان‌های اورالی را در دو گروه: ۱) زبان‌های فین - اوگور، و ۲) زبان‌های ساموئید تحت مطالعه درمی‌آورند. گروه نخست شامل دو شاخه‌ی اصلی زبان‌های فینی و زبان‌های اوگوری هستند. از زبان‌های شاخه‌ی اوگور می‌توان مجاری، مانسی، هانتی، اوبی را نام برد که در میان آن‌ها زبان مجاری دارای ادبیاتی دیرسال و قابل اعتنا است.

شاخه‌ی فینی زبان‌های لاپونی، ماری، ماردوین، فنلاندی یا فینی را شامل می‌شود که در میان آن‌ها زبان فینی دارای پیشینه‌ی نوشتاری دو هزار ساله است. زبان استونی نیز جزو این شاخه به حساب می‌آید.

زبان‌شناسان با پژوهش بر روی زبان‌های امروزی اورال توانسته‌اند، شکل کهن احتمالی زبان اولیه‌ی اورال را بازسازی کنند. براساس این پژوهش زبان اولیه‌ی اورالی دارای شمار اندکی واکه بوده است و به دو گونه‌ی کوتاه و بلند تقسیم می‌شده است و دارای قانون ذاتی هماهنگی نیز بوده است.

زبان‌های آلتایی شامل زبان‌های خاکاسی، تووایی، کاراگاسی، توفایی و خود زبان آلتایی است. این زبان‌ها نیز به دو گروه شمال غربی شامل زبان‌های آلتایی، تلتوتی و تلنگیتی؛ و شمال شرقی مرکب از زبان‌های کوماندینی، چلکانی، شوبایی، قِزِپِل کُوره‌ک، قودایی، کاپین قوی بالی، ساگای و بل‌تیری تقسیم می‌شوند.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۱۷

خانواده‌ی زبان‌های اورال – آلتایی در خانواده‌ی زبان‌های ترکی قابل بررسی هستند. براساس برخی نظریه‌های زبان‌شناسی، زبان‌های گسترده‌ی ترکی با گروه زبان‌های مغولی و تونگوزی دارای منشأ و سلفی واحد بوده‌اند که به صورتی مشروط می‌توان آن را یگانه سلف زبان‌های اورال – آلتایی نامید.

بزرگترین شاخه‌ی زبان‌های پی‌وندی، زبان‌های اورالی و آلتایی است که با توجه به شرح فوق می‌توان آن‌ها را در پنج گروه زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱. گروه فین – اوگور (شامل زبان‌های: فینی، مجاری، موردوایی و ...)
۲. گروه ساموتی (شامل زبان‌های: ساموتی، چولومی، اوسیاتی و ...)
۳. گروه مغولی (شامل زبان‌های: مغولی، کالمیکی، تانقوشی و ...)
۴. گروه تونگوزی (شامل زبان‌های: تونگوزی، آرینی، کاماسینی و ...)
۵. گروه ترکی (شامل زبان‌های: ترکی باشقوردی، قرغیزی، قازاقی، سکایی، چوواشی، اوزبکی، آذری، عثمانی و ...)

اورال – آلتایی‌پژوهان، زبان ژاپنی را نیز یک زبان آلتایی به حساب می‌آورند، نخست این‌که ژاپنی نیز یک زبان پی‌افزوده‌ای است و ساختار واژگان و شیوه‌ی جمله‌سازی آن هم عین دیگر زبان‌های آلتایی است. مثلاً جمله‌ی ترکی «کوچه‌ده گئدن آدامی گوردوم» در ژاپنی علاوه بر همانندی ساختاری، دارای چنین میزانی است:

پسوندها	صفت	پسوندها	زمان
تصریفی	فاعلی	تصریفی	گذشته ساده
کوچه	گئدن	ی	گوردوم
o	aruka	wo	Mi/masi/ta

دوم آن که برخی از پی‌افزوده‌های ژاپنی منشأ ترکی دارد. نظیر پی‌افزوده‌ی حالت دری که هم در ترکی و هم در ژاپنی da/də است.

۱۸ طبقه‌بندی زبان‌ها

ترکی آذری در گروه زبان‌های اورال – آلتایی جای می‌گیرد. در جدول زیر که آن را بر اساس نظریه‌ی مرحوم فرهاد زینال‌زاده تنظیم کرده‌ایم، جایگاه آن در میان شاخه‌های دیگر زبان ترکی تعیین شده است.

همان‌گونه که دیده می‌شود، در این نمودار، زبان ترکی آذری از شاخه‌ی اوغوز و آن هم از تنه‌ی «هون غربی» جدا شده است.

زبان ترکی آذربایجان، زبان کوتاه واکه‌ی التصاقی موزون و دارای قوانین آوایی موزیکال ذاتی است. واکه‌ها در این زبان به دو نوع ثقیل یا ستبر و خفیف یا ظریف تقسیم می‌شوند و این ناشی از «قانون بزرگ هماهنگی آوایی» در آن است. این زبان را در ایران همیشه «ترکی» نامیده‌اند و در متون کلاسیک اسلامی ترکی، عربی و فارسی نظیر **دیوان لغات‌الترک، الإدراک، صورة الأرض، المسالك و الممالک، مروج الذهب، حدود العالم، نزهة القلوب** و غیره، گاه آن را آذیه، آذریه، آذی، آسی، آزی و آذری نیز گفته‌اند.

احمد کسروی تلاش ورزید که اصطلاح «آذری» را منسوب به زبان فرضی موهومی بکند که گویا با فارسی هم‌ریشه بوده است و تا دوره‌ی صفویه زبان همگانی مردم آذربایجان به شمار می‌رفته است.

مدافعان این نظریه تاکنون نتوانسته‌اند دستور زبان و یا تاریخ ادبیاتی برای این زبان فرضی بنگارند و یا حتی کتابی و یا شاعری وابسته به آن کشف کنند و فقط ابیاتی چند از تالشی، تاتی، گیلکی و کردی و گویش‌های دیگر ایرانی رایج در آذربایجان^۱ را به این زبان فرضی منسوب ساخته‌اند.

زبان ترکی آذی یا آذری پیوسته‌برگویش‌های محلی رایج در آذربایجان ایران نظیر تاتی، تالشی، گیلکی، آشوری، عبرانی، ارمنی، کردی و غیره تفوق داشت و در طول قرون و اعصار اغلب گویش‌ها و لهجه‌ها و نیم‌زبان‌ها و زبان‌های پیرامون را تحت سیطره‌ی خود قرار داد و فراگیر شد. مردم آذربایجان توانستند ارزشمندترین متون فرهنگی بشریت را در این زبان ایجاد و ابداع کنند.

به برخی از این آثار می‌توان به کوتاهی چنین اشاره کرد:

۱. قوتادغو بیلغ (مربوط به دوره‌ی مشترک با ترکی شرقی): یا سعادت‌نامه که از سوی یوسف اولو خاص حاجب در سال ۴۴۸ هـ. ق. در ۶۶۴۵ بیت به نظم درآمد است. این مثنوی در بحر متقارب مثنی مقصور سروده شده است و سرمشق تألیف و تنسیق بسیاری از «پندنامه»ها و «سیاست‌نامه»های ترکی و فارسی بوده است. کتاب به ترکی سره سروده شده است و در سرتاسر آن فقط ۸۵ لغت عربی با مفاهیم دینی و عرفانی به کار رفته است. از این اثر، تاکنون سه نسخه‌ی خطی به دست آمده که کهن‌ترین آن‌ها در سال ۸۱۸ هـ. استنساخ شده است.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۲۱

۲. نهج الفردیس (دوره‌ی مشترک با ترکی شرقی): در سده‌ی پنجم در شرح احکام دینی و مسائل عرفانی تألیف شده است. نسخه‌های خطی به دست آمده از این کتاب، مربوط به سده‌ی هفتم و هشتم هجری است. کتاب به نثر بسیار دلنشینی تصنیف شده است و مخزن واژگان آن غنی است.

۳. عتبة الحقایق (دوره‌ی مشترک با ترکی شرقی): اثر ادیب احمد یوکنکی بن محمود در اواخر سده‌ی ششم به نظم درآمده است. این اثر در نه باب در شرح احادیث نبوی، در فضیلت دینداری و فوائد علم و جوانمردی، در بحر متقارب مثنی مقصور سروده شده است.

۴. دیوان حکمت (دوره‌ی مشترک با ترکی شرقی): توسط خواجه احمد یسوی، متوفی به سال ۵۴۵ هـ. ق. به نظم درآمده است. اثر عارفانه‌ای است که تأثیر عمیقی در تکوین ادبیات عرفانی در ترکی و فارسی داشته است. از شعرای فارسی‌زبان، عطار نیشابوری از او تقلید کرده است. خواجه احمد یسوی بانی مکتب عرفانی یسویه نیز است.

۵. کتاب دده‌قورقود (دوره‌ی کهن جدایی ترکی آذری از ترکی شرقی): دارای دوازده حماسه‌ی منظوم و منثور که نسخه‌ی خطی به دست آمده از آن در سال ۴۴۶ هـ. ق. استنساخ شده است. از این حماسه‌های مردمی بارها فیلم ساخته شده و آثار متعددی در باب آن‌ها تألیف و تصنیف شده است. «دده‌قورقودپژوهی» اکنون در اغلب دانشگاه‌های دنیا در رشته‌های «زبان و ادبیات ترکی» گرایش خاصی به شمار می‌رود.

۶. قارا مجموعه (دوره‌ی میانی ترکی آذری): اثر عرفانی بسیار ارزنده از شیخ صفی‌الدین اردبیلی که نسخه‌های خطی چندی از آن در کتابخانه‌های ایران و جهان موجود است و برای نخستین بار در سال ۱۳۷۸ به جهان علم شناسانده شد. این مجموعه الگوی تألیف بسیاری از متون عرفانی ترکی و فارسی بوده است.

و هزاران اثر نظم و نثر که برای نشر معارف اسلام و تبلیغ مفاهیم قرآنی به گنجینه‌ی بی‌نظیر «فرهنگ و ادب اسلامی» نثار شده است.

پی‌نوشت طبقه‌بندی زبان‌ها:

^۱ برای آشنایی بیشتر با گویش‌های ایرانی رایج در آذربایجان رجوع کنید به مقاله‌ای با همین عنوان در: ح. م. صدیق. مقالات ایران‌شناسی، تهران: نشر تازه‌ها، ۱۳۷۸، ص ۵۳۷ - ۵۰۹.

۳. آذر و آذری

۱-۳. ریشه‌شناسی

موضوع علم اشتقاق یا اِتیمولوژی (Etymology)، بررسی و بازشناسی علایق و آویزش‌های تکواژها و لغات هم‌ریشه (Cognate) و تعیین اشکال و مشتقات آن‌هاست. به مدد این فن می‌توان شکل اصلی لغت موردنظر را در زبان و یا گویش کهنی یافت و یا به تجزیه‌ی همه‌ی آنچه با یک تکواژ ساخته می‌شود، پرداخت، یعنی هم بررسی سیر و تطوّر یک لغت از دوران‌های باستان در گویش‌های مختلف تا روزگار ما و هم شناخت بن و ریشه‌ی چندین واژه‌ی مشترک، بر عهده‌ی این فن است، مثلاً اگر بخواهیم میزان خویشاوندی سه لفظ:

(۱) آق آنا (ترکی باستان) Aq – Ana،

(۲) آکینا (یونانی) Akina،

(۳) میشیانا (اوستایی) Miṯyana

را بررسی کنیم، محتاج این فن خواهیم بود. و یا به کمک همین فن مثلاً می‌توانیم تکواژ ریشه‌ی لاتین Fac در معنای ساختن یا انجام دادن را در همه‌ی کلمات: Fact, Factory, Factian Factititiaus, Factive تحت مطالعه درآوریم. متأسفانه در برخی از دانشگاه‌ها و فرهنگستان‌ها گاهی به نظر می‌رسد که گروهی این فن را نیز مانند دیگر فنون خوار داشته‌اند و با ریشه‌شناسی عامیانه (Folk Etymology) و با ژست‌های علمی، دانش را در خدمت امیال و هوس‌های خود به کار می‌گیرند. اینان در واقع، پیش از بررسی و اجرای روند پژوهش، تصمیم قاطع شبه عالمانه‌ای می‌گیرند. و تخریب اطلاعات، همه به خاطر آن است که در استنتاج، تصمیم نخستین خود را به عنوان نتیجه بیان دارند.

ریشه‌شناسی عامیانه و بیان شأن نزول‌های روایی برای لغات در دنیا، خود، موضوع بحثی شیرین و جذاب در فولکلورشناسی است. مانند همه‌ی آنچه که در شأن نزول اسماء جغرافیایی، میان توده‌های مردم، با تکیه بر افسانه‌ها و اساطیر بیان می‌شود. و یا مثلاً در زبان انگلیسی کلمه‌ی Hungnail (ریشه‌ی ناخن) را به دلیل شباهتی که با Angnaegl (درد ناخن) دارد، هم‌ریشه فرض می‌کنند، یعنی دو لغت را که با همدیگر در معنی یا در فرم و یا در هر دو به نحوی شباهت داشته باشند، مشتق از هم می‌دانند. اما اِتیمولوژیست‌های جهان که اغلب به

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۲۳

چندین زبان تسلطی عالمانه دارند، در بررسی‌های خود به این‌گونه ریشه‌شناسی‌های عامیانه راه نمی‌دهند و خط سیر پژوهشی و استنتاجات خویش را به دستاویزهای زبان‌شناسی، تاریخی، ادبی، فولکلوریک، جغرافیایی و غیره می‌آرایند و پیوسته نیز «به احتمال» نظر می‌دهند. به امید آن‌که در کشور ما نیز نسلی از اتیمولوژیست‌های به چندین هنر آراسته پیدا شوند و دانش را خوار ندارند.

در این فصل، خواهیم کوشید تا راهی به ریشه‌شناختی کلمه‌ی «آذری» پیدا کنیم. برای این کار، نگاهی به سیر لغوی دو تکواژ «آتش» و «آذر» می‌اندازیم:

۲-۳. آتش □ âta

تکواژ «آتش» □ âta که امروزه در فارسی نیز رایج است، در گویش پهلوی میانه و پهلوی دوره‌ی ساسانی، به صورت □ âti تلفظ می‌شده است که در آن هر دو واک (a) و (i) کوتاه بودند.^۱ معنای اصلی آن «جرقه‌ی جهنده از سنگ» است.^۲ و بعدها در معنای شعله، اخگر، هیمه‌ی افروخته، دوزخ و جهنم به کار رفته است.^۳ و معانی فرعی و ثانوی چون: تند، تیزی، ایذاء، بلا و مصیبت نیز به خود گرفته است.^۴ و ترکیبات چندی مانند: آتش‌پاره، آتش‌بس، آتش‌پرست، آتش‌خوار، آتش‌زنه، آتش‌فشان و غیره دارد.^۵

تلفظ اصلی و کهن آن، یعنی □ âti هنوز هم در فارسی رایج است و در بسیاری از فرهنگ‌ها ضبط شده است.^۶ مرحوم معین آن را در فرهنگ خود به صورت آدیش □ Adi ضبط و «آتش» معنی کرده است.^۷

به معنای اصلی آن، فردوسی نیز اشاره دارد و آن را «برشده» و در معنای «جهنده» می‌آورد. آن‌جا که از چهار عنصر صحبت می‌کند، می‌گوید:

یکی آتشی برشده تابناک،

میان باد و آب از بر تیره خاک.^۸

و یا:

همی برشد آتشی، فرود آمد آب،

همی گشت گرد زمین آفتاب.^۹

«برآمدن» و «جهیدن» معنای اصلی و باستانی تکواژ «آتش» است که در متون فارسی، غیر از شاهنامه هم، فراوان به آن اشاره شده و می‌توان سراغ آن را در فرهنگ‌ها گرفت.^{۱۰} اسدی طوسی گوید:

گر آتش برآمد بر مغ، چه باک،
از آتش بد ابلیس و آدم ز خاک.^{۱۱}

در متون کهن ترکی نیز این کلمه وجود دارد. مثلاً در دیوان لغات التّرك به صورت آتیش □ati ضبط شده است و جهیدن و پریدن یا پرش معنا می‌دهد.^{۱۲} در ترکی اویغوری کهن و در ترکی جغتایی هم که منشأ «ترکی شرقی» هستند، به آتش، □ati گفته می‌شود.^{۱۳} امروزه در ترکی اوزبکی، قرغیزی و قازاخی هم، به آتش، علاوه بر -yald in که در معنای آتش و نار است، □atä نیز گفته می‌شود.^{۱۴} بدین گونه می‌توان ادعا کرد که میان کلمه‌ی «آتش» در فارسی با □ati ترکی پیوند وجود دارد. به نظر ما، با توجه به این که تکواژ □ati در سیاهه‌ی لغات سومری^{۱۵} و کتیبه‌های اورخون نیز آمده است، می‌توان «آتش» فارسی را مأخوذ از □ati در ترکی به حساب آورد.

۳-۳. آذر

کلمه‌ی «آذر» (ažər/ažır) در فارسی دوره‌ی اسلامی و واژه‌ی «آدر» (adir) در گویش پهلوی دوره‌ی ساسانی نیز به همین معنا به کار رفته است. هنوز هم در روستاهای اطراف کرمان و یزد، زرتشیان به آتش، آدر (adeir) می‌گویند.^{۱۶} این تکواژ به نظر پوردادو، مأخوذ از ریشه‌ی اوستایی اَتهَر (athir) و اَتر (atr) است و در معنای: «آزمایش روز پسین است که از آهن گداخته و آتش جهنده بر روی گناهکاران می‌اندازند.»^{۱۷} به نظر می‌رسد کلمه‌ی «آذر» در معنای آتش نیز، مانند خود آن تکواژ، مأخوذ از معانی کهن مصدر آتماق (atmaq) در ترکی باستان در معنای «جهیدن جرقه» و اسم مصدر آن یعنی: آتپش □ati در معنای جهش جرقه باشد.

پی‌افزوده‌ی صفت‌ساز چهار شکلی ir/ır/ür/ur بر بن این مصدر وارد شده و از آن، صفت مفعولی آتیر (atir) را ساخته است. این لفظ در دیوان لغات التّرك معنای «شفق به خون

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۲۵
شکافته» و «جرقه‌ی بر جهیده» را می‌دهد^{۱۸} و بی‌گمان کلمه‌ی «آثیر» در عربی به معنای کُره‌ی
آتش و فلک نار (بالای هوا) نیز با تکواژ آتیر atir در ترکی ارتباطی دارد که باید تحقیق شود.

۴ - ۳. آذ

اما تکواژ «آذ» (až) که نخستین جزء کلمه‌ی «آذربایجان» است، ربطی به مصدر آتماق (atmaq) و الفاظ آتش (atı) و آتیر (atır = athır) ندارد و بن‌واژه‌ای جداگانه است که در فارسی و ترکی در تنهایی به صورت «آز» و در ترکیب با جزء «آر» (ər)، به صورت «آذر» نوشته شده است.

این تکواژ در کتاب پهلوی بندهشن چنین معنا می‌شود: «نام دیوهایی از ترکان که همه چیز را فرو برند و بخورند و اگر طعمه‌ای نصیبشان نشود، خودشان را بخورند!»^{۱۹} (فصل ۲۸، بند ۲۷)
در کتاب دینکرت می‌گوید که:

«این دیوان فاقد مرتع‌اند و آنان را اهریمن برای ایجاد مرگ فرستاده است و در کوه قاف زندگی می‌کنند.»^{۲۰} (فصل ۹، بند ۴)

در کتاب داتستان دینیک نام دیو دیگری به اسم نی‌آذ (= نیاز niaž) آمده که دیوان آذ را و می‌دارد آرزو کنند بی‌فرزند بمانند.^{۲۱} (فصل ۳۷، بند ۵۲)

دو کلمه‌ی «آز» و «نیاز» که امروزه در فارسی در معناهای جدیدتری به کار می‌رود، تا سده‌های شش و هفت، معانی اصلی خود را حفظ کرده بود؛ چنان‌که فردوسی گوید:

چنین داد پاسخ که آز و نیاز،
دو دیوند پتیاره و دیوساز!^{۲۲}

با توجه به این که در متون پهلوی، از جمله در کتاب ایاتکار زیران به ترکان ساکن قفقاز و کوه قاف، «دیو»^{۲۳} و در متون کهن تر «دهای وه» (dævə) اطلاق می‌شود، می‌توان ادعا کرد که منظور از «دیوان آذ»، سلحشوران و دلاوران قبیله‌ی «آذ» (až) یکی از کهن‌ترین قبایل ترکان آذربایجان است که روزگاری بر همه‌ی عشایر و قبایل همسایه، از جمله بر «اوز»ها و «ارمن»ها غلبه کردند و دولت عشیرتی خود را «آذر» نامیدند. این کلمه‌ی مرکب، از دو جزء:

۱. آذ (až) نام قبیله

۲. ار (ər) در معنای دلاور رزمنده

تشکیل یافته است و نامی است که آذان پس از غلبه بر دیگر قبیله‌ها، بدنه‌ی دولت و ملت خود را، در ماوراء تاریخ چنین نامیدند و رود پهناور سرزمین خود را نیز «ار آذ» (ar az) یا ارس نام دادند که در واقع تلفظ باژگونه‌ای از «آذر» (آذ + ار) است.

می‌دانیم که در ترکی باستان، آواک «ذ» (z) بیش از حرف «ز» (z) کاربرد داشته است و در متون کهن فارسی، ویژگی املائی کلماتی که با «ذال‌الترکی» تلفظ می‌شد، حفظ گشته است. حتی در بسیاری از نسخ خطی منابع تاریخی فارسی نظیر *راحة الصدور و آية السرور* این الفاظ با «ذال‌الترکی» (و نه زاء اخت‌الراء) نوشته شده است. راوندی خود فصلی با عنوان «اندر تاختن آذان بر آوذان» دارد که مصحح بی‌خبر از تاریخ ترکی، هر دو کلمه‌ی فوق را به صورت‌های آزان و اوزان (!) در آورده است.

۵ - ۳. آذری

کلمه‌ی «آذری» aźəri از سه جزء تشکیل یافته است که دو جزء اول و دوم آن دو تکواژ aź و ər و جزء سوم پی‌افزوده‌ی (i) است.

پی‌افزوده‌ی چهار شکلی i/1/u/ü در ترکی از فعال‌ترین پی‌افزوده‌ها است که:

۱. بر بن فعل می‌آید و اسم می‌سازد. مانند:

بات ← باتی (batı) یعنی: مغرب.

یاپ ← یاپی (yapı) یعنی: ساختار.

سور ← سورۆ (sürü) یعنی: گله.

دوغ ← دوغو (duğu) یعنی: مشرق.

۲. بر بن اسم می‌آید و فعل می‌سازد. مانند:

داش ← داشپیماق (daş + maq)، یعنی: حمل کردن.

قاش ← قاشپماق (qaş + maq)، یعنی: خاراندن.

یئر ← یئریمک (yer + imək). یعنی: راه رفتن.

این پی‌افزوده در ترکی باستان، صورت چهار شکلی ig/ıq/üg/uq را داشته است؛ چنان‌که

کلمه‌ی دیری (diri) به معنی زنده در متون کهن و سنگ‌نبشته‌های باستانی در شکل دیریگ

(dirig) آمده است.^{۲۴}

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۲۷

از سوی دیگر، در هم‌زیستی دو زبان ترکی و فارسی، به عنوان پی‌افزوده‌های دخیل در فارسی راه یافته و از دو طریق در تکوین ساختار تکواژهای فارسی کارگر افتاده است.

۱. انتقال سازه از ترکی به فارسی. مانند:

تورش ← تورشو (turşu) که در فارسی شکل «ترشی» یافته است.

۲. تظاهر وجودی به عنوان پسوند نسبت. مانند:

انسان ← انسانی،

آذر ← آذری.

گرچه برخی از فارسی‌پژوهان باور آورده‌اند که یای نسبت از گویش پهلوی به فارسی انتقال یافته است، اما فراموش می‌کنند که همین پسوند در پهلوی به شکل «ایک» به کار رفته است و خود آن را باید پسوند دخیل ترکی در پهلوی به حساب آورد. مانند: دینیگ (dinig) که امروزه «دینی» تلفظ می‌شود. آنچه باعث متروک شدن و غربت لفظ اصیل و ناب «آذری» در میان ما شده است، نتیجه‌ی تبلیغ گسترده‌ی پیروان کسروی از اتیمولوژی عامه‌پسند و روایی و غیرعلمی از این کلمه است که آن را مشتق از «آذر» در معنای «آتش» می‌انگاشت. چنان‌که «شمیران» را هم‌ریشه با «سمیرم» و «تهران» را هم‌لفظ با «چهرم» می‌پنداشت.^{۲۵} و در اتیمولوژی عامیانه ولی با ژست علمی، چنان افراط کرد که حتی به بسیاری لغات جعلی دساتیری مانند طرچود، اپرخید، فرنود، فرزبود، آمیغ، اشکیود، پاچایه، تیمسار، نوتاش، دشمیر و ده‌ها لغت جعلی و ساختگی دیگر، شناسنامه‌ی ایرانی صادر کرد.^{۲۶} و بسیاری تکواژ نیز به پندار خود، با بازیافت از لغات فارسی، در انشاء و نگارش مردم رواج داد. مانند: سهش (گویا در معنای احساس)، شوند (گویا در معنای دلیل و برهان)، آخشیج (گویا در معنای ضد و مخالف).^{۲۷}

وی، در این راستا، تئوری «آذری یا زبان باستانی آذربایگان» را نیز پیش کشید و نزدیک نیم قرن زبان‌شناسان کشورمان را سر کار گذاشت تا سال‌ها فرهنگ مردم نجیب تالش و تات و کرد را تخریب کنند و از میان الفاظ و لغات این دو نیم‌زبان، زبان موهومی با نام «آذری» اختراع نمایند.^{۲۸} ولی تاکنون با این زبان موهوم، حتی یک جمله‌ی کامل نتوانسته‌اند بیابند و یا حتی بسازند! در سال‌های اخیر بسیاری از زبان‌شناسان و دانشوران ایرانی در باب تخریب این گویش‌ها به حساب این زبان موهوم به مباحثه‌های علمی برخاسته‌اند.^{۲۹}

بدین‌گونه ادعا می‌کنیم که «آذر» Azər یک کلمه‌ی اصیل و ناب ترکی و در معنای «دلاور مردم قوم آذ» است و لفظ «آذری» ترکیب کهن از لحاظ ترکی در معنای «منسوب به مردم آذر» به شمار می‌رود.

به دنبال این بحث، بی‌جا نیست تأکید کنیم که علم اتیمولوژی به ما اجازه نمی‌دهد پیوندی میان «آذر» در معنای «مرد آذر» با دو لفظ «آذر» و «آتش» مأخوذ از مصدر آتماق (Atmaq) قائل بشویم و گر نه گرفتار گونه‌های اتیمولوژی عامیانه خواهیم شد؛ چرا که این دو کلمه با آن یکی، هم‌ریشه نیستند و زبان‌شناسی علمی اجازه‌ی قضاوتی جز این نمی‌دهد.

این دو گروه تکواژ را نمی‌توان به دلیل شباهتی که در شکل و فرم و شاید هم به نحوی حتی در معنا دارند، مشتق از هم به حساب آورد و خط سیر پژوهشی را به نادانی آلوده ساخت. از این بحث‌ها نتیجه می‌گیریم که تکواژ «آذر» مرکب از دو جزء az و ar، ریشه‌ی کهن ترکی دارد و در معنای «آزمرد» یا «آس مرد» فروزه‌ای است که ترکان آذربایجان از ماوراء تاریخ، خود را چنین نامیده‌اند. آویزش این تکواژ با «آذر» یا «آتھر» athar در معنای «آتش» را نیز روشن ساختیم و گفتیم که تکواژ «آتش» atı هم که در قاموس‌های فارسی با کسر دوّم ضبط شده است، ریشه‌ی ترکی دارد و روند سیر اتیمولوژیک آن را نشان دادیم. همچنین با تکیه بر اصل منشأ ترکی پی‌افزوده‌ی منسوبیت چهار شکلی i/ı/u/ü گفتیم که ترکیب‌هایی مانند «آذری» (Azər+i) و «تورشو» (tur+u) نیز، با همین پی‌افزوده ساخته شده‌اند و بی‌گمان سازه‌ی ترکی دارند. از تأثیر و نفوذ این پی‌افزوده‌ی کاربرددار به گویش‌های همجوار ترکی نظیر: اردو، فارسی، سغدی، افغانی، پشتون و جز آن اندکی سخن گفتیم. اینک با بحث پیرامون سوءاستفاده‌های به ظاهر عالمانه با اغراض سیاسی گوناگون از روند پیدایی این تکواژ و خوار داشتن دانش زبان‌شناسی و واژه‌پژوهی به وسیله‌ی آذری‌بازان، به بررسی برخی فرضیه‌ها خواهیم پرداخت.

دو گونه نگرش بیمارگونه وجود دارد که تکواژ «آذ» و ترکیب «آذری» را از ریشه‌ی پهلوی (!) می‌انگارند.

گونه‌ی نخست، نگرش ترکی‌پژوهانی است که دوران کهن فرهنگ ترکی آذربایجان را انکار می‌کنند و طبق فرضیه‌ی جعلی «ذکی ولدی طوغان»، اصرار دارند که ثابت کنند عنصر ترک از سده‌ی هفتم به این سوی وارد ایران شده است و زبان ترکی پس از حمله‌ی مغول و به ویژه پس از تشکیل حکومت صفوی در خاورمیانه گسترش یافته است.

این ترکی‌پژوهان، تاریخ ادبیات آذربایجان را از «عزالدین پورحسن اسفراینی» شروع می‌کنند و دو غزل ترکی بازمانده از او با تخلص حسن اوغلو را نخستین نمونه‌ی (!) ادبیات ترکی آذربایجان ایران به حساب می‌آورند و آثار عدیده‌ای مانند قوتادغو بیلغ، عتبه‌الحقایق، دیوان لغات‌الترک، نهج‌الفرادیس، دیوان جوجی، دیوان تورکی کیشی، تفاسیر و تراجم بازمانده از سده‌های چهارم و پنجم هجری، فتوت‌نامه‌ها، سلجوق‌نامه‌ها، سالتوق‌نامه‌ها و ده‌ها میراث فرهنگی ترکی ایرانی پیش از مغول را جزو تاریخ فرهنگ آذربایجان ایران نمی‌شمارند! کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌های یافته شده در خراسان بزرگ را نیز بیرون از این مقوله به حساب می‌آورند، مایل به کنکاش در ترکی سومری و ترکی آذری کهن نیز نیستند و می‌گویند: «سومریان چه ارتباطی با ما دارند!» و یافته‌های نوین جهان ترکی‌پژوهی را هم به پیشیزی نمی‌گیرند و طبق فرضیه‌ی ارتجاعی طوغان - کسروی، دوران کهن آذربایجان را به غیر ترکان می‌بخشند.

این گروه ترکی‌پژوهان، عثمانی‌زدگانی هستند که تاریخ فرهنگ ترکی در ایران و خاورمیانه را، از تاریخ فتح ملازگرد توسط اب ارسلان سلجوقی شروع می‌کنند. البته شکی نیست که تاریخ حضور فعال نظامی و فرهنگی عنصر ترک در آسیای صغیر و آناتولی از همین حادثه‌ی مبارک شروع می‌شود. اما نباید از نظر دور داشت که «غزان» و «آذان» که به چنین فتحی توفیق یافتند، قرن‌ها پیش از آن، در دو سوی خاور و باختر دریای خزر، پیدایش و تکوین یافته بودند و با بومیان و اقوام گوناگون سوی‌های خود در تعامل بودند و فرجامین جهان‌گشایی آنان در آن روزگار، فتح آناتولی بود و با این کار توانستند آسیای صغیر را از ید تصرف روم و بیزانس به درآورند و فرجام دوران کهن تاریخ شرق را به آغاز قرون وسطی با فتح استانبول به دست سلطان محمد فاتح پیوند زنند. و اسلام را در آسیای صغیر و اروپای شرقی گسترش دهند.

بنابراین باید گفت این آسیای صغیر است که تاریخش تابع تاریخ آذربایجان و ایران است نه آذربایجان که ترکی‌پژوهان مرتجع، تاریخ این دیار را تابعی از تاریخ عثمانی به حساب می‌آورند. در سرزمین آذربایجان قرن‌ها پیش از اسلام، گرچه اقوام گوناگونی می‌زیستند، اما ترکان، پیوسته بر همه تغلب داشته‌اند و اکثریت به حساب می‌آمده‌اند. مرحوم میرعلی سیدوف در کتاب بارزش خود با عنوان آذربایجان خلقی‌نین سوی کؤکونؤ دؤشؤنرکن و شادروان محمدتقی زهتابی در پژوهش توان فرسای خود با عنوان ایران تورکلری‌نین اسکی تاریخی، با این‌گونه

نگرش نوین به کاوش در دوران کهن تاریخ آذربایجان، سمت و سوی علمی داده‌اند و امروزه جوانان دانش‌پژوه ما، با گام‌های استوار خود، داده‌های نوین دانش دیرین‌شناسی را نظم و نسق می‌دهند و کشف رازهای گذشته‌ی پرافتخار اجداد و نیاکان خود را در آن پی‌جویی می‌کنند.

کشف ده‌ها کتیبه با الفبای «گۆی تۆرک» و صدها چرم‌نبنشته با الفبای «اویغوری» و چندین متن «گاسی» با الفبای «آپوستاق» و انبوهی از یافته‌های باستان‌شناسی در کناره‌های «گۆی مسجد» در تبریز و دیرین‌کاوی در نمونه‌های منظوم و منثور فولکلور آذربایجان، و دقت عالمانه در دقائق زبان‌شناسی و نیز غور در اسرار اسماء جغرافیایی این سرزمین، اکنون نظریه‌ی ارتجاعی با اغراض سیاسی ذکی ولیدی طوغان را باز پس نهاده است.

با توجه به این‌که ما اکنون در عصر انفجار اطلاعات هستیم، دیگر بر آن نیستیم که «هر نوشته‌ای به یکبار خواندن می‌ارزد.» و یا «هیچ سیاهه‌ای خالی از فایده نیست.» (لَا يَخْلُو سَوَادٌ عَنِ مَنَفَعَةٍ). از این رو، به دلیل آن‌که نگاه‌های این پژوهشگران از آن‌جا که ساختار و بافتار منطقی ندارد و فاقد غنای علمی و تتبع بالارزش و روزآمد، جامعیت استناد به منابع معتبر روز، ابتکار و تحلیل بسامان نیز هست، ذکر آن‌ها شایسته‌ی تحلیل در این گفتار نیست. ما اندیشناک نیستیم که مبادا جوانانمان در دام این کم‌سوادان خودنگر گرفتار آیند و مباحثه با آنان را ضرور نمی‌شماریم.

اما، گونه‌ی دوم، نگرش خصمانه و مودیانه‌ی کج‌روانی است که در فرآیند تدوین و تنسيق فعالیت‌های خود و برآیند استنتاجات بیمارگونه‌ی خویش، به القائات شبه‌عالمانه می‌پردازند و تئوری پوچ و درهم تنیده و برهم‌ریخته‌ی کسروی را اساس کار خود قرار می‌دهند.

اصطلاح «آذری» را کسروی و هم‌پالکی‌های او جعل نکردند، بلکه آن را به نفع ترکی‌ستیزان مصادره کردند. این اصطلاح قرن‌ها پیش از ظهور نامیمون آن‌ها وجود داشت و به کار می‌رفت و در معانی گوناگون کاربرد داشت که شرح خواهیم داد.

پی‌نوشت‌ها:

^۱ فره‌وشی، بهرام. فرهنگ پهلوی، ماده‌ی: «آتش».

^۲ پورداد، ابراهیم. هرمزنامه، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۶۰.

^۳ معین، محمد. فرهنگ فارسی، ج ۱، ماده‌ی: «آتش».

^۴ همان‌جا.

^۵ همان‌جا.

^۶ از جمله فرهنگ‌های: آندراج، غیاث‌اللغات، ناظم‌الاطباء، انجمن‌آرا و غیره.

^۷ معین، محمد. فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۳۷.

^۸ شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۴.

^۹ همان‌جا.

^{۱۰} رک. لغت‌نامه‌ی فارسی از انتشارات مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، ج ۱، ماده‌ی: آتش.

^{۱۱} اسدی طوسی. گرشاسب‌نامه، چاپ تهران، ص ۹۶.

^{۱۲} کاشغری، محمود. دیوان لغات‌التترک، برگردان فارسی از: دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۳، ص ۱۰۸.

^{۱۳} Karḡlaḡırmalı Türk Ləhcələri Sözlüğü, c. ۱, s ۳۲.

^{۱۴} Sümrecə Kesin Türkçedir, İst., ۲۰۰۲, s. ۵۲.

^{۱۵} محمدزاده صدیق، حسین. یادمان‌های ترکی باستان، واژه‌نامه.

^{۱۶} مرکز کرمان‌شناسی. واژه‌نامه‌ی کرمانی، ص ۶۲.

^{۱۷} پور داود، ابراهیم. یادداشت‌های گات‌ها، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۰۰.

^{۱۸} دیوان لغات‌التترک، پیشین، همان‌جا.

^{۱۹} The foundation of the Iranian Gligious, by L. H. Gray, ink. R. Cama Oriental Institute Publication, No. ۵, Bombay, p. ۱۱۱.

^{۲۰} همان‌جا.

^{۲۱} همان‌جا.

^{۲۲} رضازاده شفق، فرهنگ شاهنامه، ماده‌ی: «آز».

^{۲۳} کلمه‌ی «دیو» در اصل در معنای «شخص تنومند، سپید پیکر و روشن پوست و نورانی» است. تلفظ آن در سانسکریت

(dævə) است و در وداها نامی برای ایزدان نور است. ولی در اوستا جزو سیاهیان اهریمن به شمار می‌رود.

^{۲۴} Doğan, İsmail. Türk Dili, ۱۹۹۷, s. ۶۶.

^{۲۵} کسروی، احمد. نام‌های شهرها و ده‌ها، تهران ۱۳۲۳.

^{۲۶} پور داود، ابراهیم. لغات دساتیر (مقدمه‌ی برهان قاطع)، تصحیح مرحوم دکتر معین، تهران: امیرکبیر، ص ۶۲.

^{۲۷} کسروی، احمد. زبان پاک، تهران، ۱۳۲۲.

^{۲۸} کسروی، احمد. آذری یا زبان باستان آذربایگان، تهران ۱۳۲۱، (برای تحلیل این تئوری ر. ک. نوچه‌های احمد کسروی از

نگارنده‌ی این سطور.)

^{۲۹} حاجت‌پور، حمید. آذری یا تالشی، مجله‌ی زبان‌شناسی، س ۷، ش ۲، (۱۳۶۹) ص ۵۹ به بعد. / عبدلی، علی. غزل‌های آذری یا

تالشی بدر شیروانی، مجله‌ی آینده، س ۶، ص ۷۱۹ به بعد.

۴. سرزمین و زبان آذربایجان

در *حدود العالم من المشرق إلى المغرب* که در سال ۴۷۲ هـ . ق . به زبان فارسی تألیف شده، وقتی سخن از حدود آذربایجان می‌رود، می‌گوید:

«مشرق این ناحیت (= آذربایجان)، حدود گیلان است و جنوب وی حدود عراق است و جزیره، و مغرب وی حدود روم است و سریر، و شمال وی حدود سریر است و خزران. و این جای‌هاست، بسیار بانعمت‌ترین ناحیت‌هاست اندر اسلام. و ناحیت آبادان و با نعمت بسیار و آب‌های روان و میوه‌های نیکو و جایگاه بازرگانان و غازیان...»^۱

یک هزار سال پس از تألیف *حدود العالم*، محمدحسن‌خان اعتماد السلطنه در کتاب خود موسوم به *مرآة البلدان* گوید:

«حدّ آذربایجان از مشرق، بردعه و از مغرب، زنجان است و متصل می‌شود حدّ آن از جهت شمال به بلاد دیلم و جبل و طارم و مملکتی است وسیع.»^۲

مسعودی در کتاب *التنبیه و الإشراف* که در اوایل قرن چهارم هجری قمری تألیف کرده است، می‌نویسد:

«... فَأَلْفُرْسُ أُمَّةٌ حُدُّ بِلَادُهَا الْجِبَالُ مِنَ الْمَاهَاتِ وَ غَيْرِهَا وَ آذَرَبِيجَانُ إِلَى مَائِلِي بِلَادِ أَرْمِينِيهِ وَ آرَانَ وَ الْبَيْلُقَانَ إِلَى دَرَبَنْدٍ وَ هُوَ بَابُ الْأَبْوَابِ وَ الرَّيِّ وَ طَبْرِسْتَانَ وَ الْمَسْقَطِ وَ الشَّابِرَانَ وَ جَرَجَانَ وَ اَبْرَشَهْرَ - وَ هِيَ نِيشَابُورَ - وَ هَرَاةَ وَ مَرُوَ وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنْ بِلَادِ خِرَاسَانَ وَ سَجِسْتَانَ وَ كَرْمَانَ وَ فَارِسِيَّ وَ الْأَهْوَاذَ وَ مَا اتَّصَلَ بِذَلِكَ مِنْ أَرْضِ الْأَعَاجِمِ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَ كُلُّ هَذِهِ الْبِلَادِ كَانَتْ مَمْلَكَةً وَاحِدَةً، وَ مَلِكُهَا مَلِكٌ وَاحِدٌ، أَلَا أَنَّهُمْ كَانُوا يَتَّبِعُونَ فِي شَيْءٍ يَسِيرٍ مِنَ اللُّغَاتِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللُّغَةَ أَمَّا تَكُونُ وَاحِدَةً بَأَنَّ تَكُونُ حُرُوفُهَا أَلَّتِي تَكْتُبُ وَاحِدَةً، وَ تَأْلِيفُ حُرُوفِهَا تَأْلِيفٌ وَاحِدٌ، وَ انْخْتَلَفَتْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْآخِرِ كَالْفَهْلُويَّةِ وَ الدَّرِيَّةِ وَ الْآذَرِيَّةِ.»^۳

یاقوت حموی در *معجم البلدان* در شرح بلاد و حدود و ثغور آذربایجان می‌نویسد:

«... وَ حَدُّ آذَرَبِيجَانِ مِنْ بَرْدَعَةَ مَشْرِقًا، إِلَى آرَازَنْجَانَ مَغْرِبًا، وَ يَتَّصِلُ حَدُّهَا مِنْ جِهَةِ الشُّمَالِ بِبِلَادِ الدِّيْلَمِ وَ الْجَبِيلِ وَ الطَّارِمِ؛ وَ هُوَ أَقْلِيمٌ وَاسِعٌ مِنْ مَشْهُورِ مَدَائِنِهَا تَبْرِيزَ وَ هِيَ

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۳۳

اليوم قَصَبْتَهَا وَ اكْبَر مُدْنَهَا ... وَ اهلها صَبَاحُ الوُجُوهِ، وَ حمرها رَقَاقُ البُشْرَةِ وَ لَهُمْ لُغَةٌ يَقَالُ
لَهَا الِاذْرِيَّةُ لَا يَفْهَمُهَا غَيْرُهُمْ.»^۴

و نیز او، در باب **لسان‌الاذریه** در جای دیگر در روایتی درباره‌ی گفت‌وگوی خطیب تبریزی با یکی از همشهریان خود در خدمت ابوالعلاء معری به شرح زیر گوید:

«... وَ ذَكَرَ تَلْمِيذُهُ ابو زكريا التبريزي أَنَّهُ كَانَ قَاعِدًا فِي مَسْجِدِهِ بِمَعْرَةِ النِّعْمَانِ، بَيْنَ يَدَيِ أَبِي الْعَلَاءِ، يَقْرَأُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ تَصَانِيفِهِ، قَالَ: وَ كُنْتُ قَدْ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنِينَ وَ لَمْ أَرْ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَلَدِي قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ مَغَافِصَةً بَعْضُ جِيرَانِنَا أَنَّنَا لِلصَّلَاةِ، فَرَأَيْتُهُ وَ عَرَفْتُهُ فَتَغَيَّرْتُ مِنَ الْفَرَحِ، فَقَالَ لِي أَبُو الْعَلَاءِ: أَيُّ مَا أَصَابَكَ؟ فَحَكَيْتُ لَهُ أَنِّي رَأَيْتُ جَارًا لِي بَعْدَ أَنْ لَمْ أَلِقْ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَلَدِي سَنَتَيْنِ. فَقَالَ لِي قُمْ وَ كَلِّمْهُ. فَقُلْتُ: حَتَّى ائْتَمَّ السَّبَقُ. فَقَالَ: قُمْ أَنَا أَنْتَظِرُ لَكَ. فَقُمْتُ وَ كَلَّمْتُهُ بِلِسَانِ الْاِذْرِيَّةِ شَيْئًا كَثِيرًا إِلَى أَنْ سَأَلْتُ عَنْ كُلِّ مَا أَدْرْتُ. فَلَمَّا رَجَعْتُ وَ قَعَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ. قَالَ لِي: أَيُّ لِسَانِ هَذَا؟ قُلْتُ: هَذَا لِسَانُ أَهْلِ آذْرِيْبِيْجَانِ. فَقَالَ لِي: مَا عَرَفْتُ اللِّسَانَ وَ لَا فَهَمْتُهُ، غَيْرَ أَنِّي حَفِظْتُ مَا قُلْتُمْ. ثُمَّ أَعَادَ عَلَيَّ اللَّفْظَ بَعِيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ عَنْهُ أَوْ يَزِيدَ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا قُلْتُ، وَ قَالَ جَارِي، فَتَعَجَّبْتُ غَايَةَ التَّعَجُّبِ، كَيْفَ حَفِظَ مَا لَمْ يَفْهَمُهُ؟»^۵

در **دائرة‌المعارف اسلام** که در سال ۱۹۱۴ تألیف شده است، می‌نویسد:

«آذربایجان به سرزمینی که مردم آن به ترکی آذری سخن گویند، اطلاق می‌شود.»^۶

پی‌نوشت‌ها:

^۱ حدود العالم من المشرق إلى المغرب، چاپ دانشگاه تهران، ص. ۱۵۷.

^۲ اعتماد السلطنه، محمدحسن‌خان. مرآة البلدان، تصحیح: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث.

^۳ مسعودی. التنبيه و الإشراف، چاپ قاهره، ۱۳۷۵، ص. ۶۷. «ایرانیان امتی هستند که سرزمین آن‌ها کوه‌های ماهات و جزآن و آذربایجان را تا دو مایلی سرزمین ارمنیه و اران، و بیلقان را تا دربند - و آن باب‌الابواب است - و ری و طبرستان و مسقط و شابران و جرجان و ابرشهر - و آن نیشابور است - و هرات و مرو و غیر آن از سرزمین خراسان و سجستان و کرمان و اهواز و آنچه از سرزمین‌های اعاجم که در این زمان متصل به آن بود را در برمی‌گیرد، و همه‌ی این سرزمین‌ها مملکت واحدی بودند و پادشاهی واحدی داشتند جز این که در مورد مسأله‌ای که در مسیر زبان‌ها در جریان بود با هم اختلاف داشتند، و آن این که زبان، واحد است به سبب این که حروفش واحد است، و نگارش حروف آن نگارشی واحد است، هر چند گذشته از این مسأله، زبان‌ها در سایر چیزهای دیگر با هم اختلاف دارند. مثل: فِهلویة و ذَریة و آذریة.»

^۴ همان، ص. ۱۶۰. «حدود آذربایجان از شرق بردعة تا غرب ارزنجان کشیده شده است و از جهت شمال به سرزمین‌های دیلم و گیل و طارم متصل می‌شود. و آن سرزمین وسیعی است که از جمله شهرهای مشهورش تبریز است و آن امروز بزرگترین شهر آذربایجان است. مردمش زیباچهره، و دارای پوستی خوش‌رنگ هستند و زبانی دارند که به آن «الاذریة» گفته می‌شود و هیچ‌کس غیر خودشان آن را نمی‌فهمند.

^۵ یاقوت حموی. معجم البلدان، چاپ مصر، ۱۹۲۳، ج. ۱، ص. ۱۶۰. «شاگردش ابو زکریا تبریزی روایت کرد که خطیب تبریزی در مسجد در مقابل ابوالعلاء نشستہ بود و بعضی از تصانیفش را برای او می‌خواند، خطیب تبریزی گفت که دو سال در نزد ابوالعلاء به شاگردی رفته بودم و در طول این مدت احدی از اهل سرزمینم را ملاقات نکرده بودم. به نماز ایستاده بودیم که ناگهان بعضی از همسایگانمان وارد مسجد شدند. او را دیدم و شناختم، ابوالعلاء به من گفت: آرام باش! تو را چه شده است؟ به او گفتم بعد از مدت‌ها که کسی از اهل سرزمینم را دیدار نکرده بودم، اینک یکی از همسایگانم را دیدم. او به من گفت: بیاییز و با او سخن بگو، من منتظرم. ایستادم و به زبان «الأذریة» با او سخن گفته و از همه چیزهایی که به ذهنم خطور می‌کرد از او پرسیدم. پس هنگامی که برگشتم و در مقابل ابوالعلاء نشستم، به من گفت: این چه زبانی است؟ گفتم: زبان اهل آذربایجان است. به من گفت: این زبان را نشناخته و نفهمیده‌ام غیر از این که آنچه را که میان شما رد و بدل شد، حفظ کردم. سپس الفاظ را به طور کامل، بدون آن که چیزی از آن بکاهد یا بیفزاید به زبان آورد. و همسایه‌ام گفت: بسیار شگفت‌زده‌ام که او چگونه آنچه را که نفهمیده، حفظ کرده است.»

İA.,İs ۱۹۷۰,c.۲, s.g1.

۵. جزوه‌ی آذری یا زبان باستان آذربایگان

۱ - ۵. درجه‌ی علمی کسروی

کسروی هنگام سفر به خوزستان با خان بهادر، پیشکار خزعل، که با کنسولگری انگلیس ارتباط داشت، آشنا شد. این شخص بعدها نگارش جزوه‌ی آذری یا زبان باستان آذربایگان را به او سفارش داد و آن را قبل از انتشار در ایران T در روزنامه‌ی تایمز Times معرفی کرد و از این راه نظریه‌ی به ظاهر عالمانه‌ی وی را در اختیار ایران‌شناسان سیاسی کار اروپا قرار داد که وارد دائرةالمعارف اسلام نیز شد. به پیشنهاد همو، احمد کسروی به خاطر نگارش این جزوه به عضویت در آسیای همایونی و نیز انجمن جغرافیای آسیایی پذیرفته شد.^۱ این پذیرش تنها دیپلم و درجه‌ی علمی کسروی بود که آن را بارها و به صور گوناگون نظیر: «عضو انجمن پادشاهی لندن»، «عضو انجمن زبان‌شناسی سلطنتی بریتانیا» و «عضو زبان‌شناسان امپراطوری بریتانیای کبیر» بر روی جلد جزوات خود به کار می‌برد.

۲ - ۵. معرفی تئوری کسروی ساخته

کتاب کسروی به طور کامل اول بار در سال ۱۳۱۷ در تهران انتشار یافت و تاکنون تنها نقطه‌ی اتکاء تئوریک آذری‌بازان به شمار می‌رود و موجب ایجاد مکتبی افراطی و غیرعلمی در زبان‌شناسی ایرانی موسوم به نظریه‌ی «آذری کسروی» گشته است. در صدها مقاله و جزوه‌ای که تاکنون در شرح این نظریه‌ی غیرعلمی نگاشته شد، کسی، حرف تازه‌ای بر حرف‌های کسروی نتوانست بیافزاید و همه به شارحان بی‌ذوق وی بدل شدند. از میان اروپائیان، و. هنینگ در معرفی جزوه‌ی کسروی مقاله‌ای با عنوان زبان قدیمی آذربایجان نگاشت. اول از همه منوچهر مرتضوی بر روی این نظریه مانور داد و خود را شاگرد هنینگ نامید و جزوه‌ی خود موسوم به هرزنی را به او تقدیم کرد.

بنا بر این تئوری، گویا مردم آذربایجان پهلوی‌زبانانی متشکل از کلتی‌هایی بوده‌اند که به لهجه‌ی «آذری» سخن گفته‌اند و بعدها «ترکی‌زبان» شده‌اند! گرچه خود مدافعان این نظریه، به غیرمنطقی بودن چنین ادعایی اذعان داشتند، اما به هر دلیل می‌خواستند که برای خدمت به

سیاست «وحدت ملی شاهنشاهی» تاریخ و فرهنگ آذربایجان را برای اثبات این تئوری قربانی کنند.

۳-۵. سردرگمی در تعریف اصطلاح آذری در فقه‌اللغه

مرحوم محمد معین در مقدمه‌ای که بر چاپ برهان قاطع نگاشته، ۵۶ لهجه از لهجه‌های فارسی نظیر شوشتری، دزفولی، لری، کردی، گیلکی، طالشی و غیره را می‌شمارد و «آذری» را در بیست و پنجمین ردیف قرار می‌دهد و می‌گوید:

«آذری لهجه‌ی قدیم آذربایجان که نباید این لهجه را با «آذری» مصطلح ترکان به معنی «لهجه‌ی ترکی مستعمل در آذربایجان» اشتباه کرد. اینک در آذربایجان بقایای آذری کهن به عنوان هرزندی، حسنو، قره‌چولی، خلخال و تاتی تکلم می‌شود.»

وی، در این استنتاجات از لهجه‌ی ناشناخته و مجعولی به نام خلخالی [؟] نام می‌برد، گویش ترکی «قارچورلو» را قره‌چولی [؟] می‌نامد و پارسی می‌انگارند. دو اصطلاح «هرزندی» و «حسنو» را جعل می‌کند و سپس زبان «تاتی» را هم لهجه‌ای از این لهجه‌ی مجعول به حساب می‌آورد. اما بلافاصله همه‌ی این حرف‌ها را فراموش می‌کند و در بیست و ششمین ردیف، «تاتی» را قرار می‌دهد و آن را «زبان» می‌نامد.^۲

این، نمونه‌ای از سردرگمی‌های زبان‌پژوهان ایرانی است که نخواستند با تئوری بی‌پشتوانه‌ی کسروی به معارضه برخیزند و همگی هم اغلب به کسروی و هم به شارح تئوری او F. Giese، نویسنده‌ی ماده‌ی «آذری» در دائرةالمعارف اسلام انگلیسی و گاه نیز به مقاله‌ی و. هنینگ استناد کرده‌اند.

برخی‌ها غیرعلمی‌ترین تعریف من‌درآوردی را از اصطلاح «آذری» به دست می‌دهند، یکی ادعا می‌کند: «لهجه‌های مختلف محلی آذربایجان که به مجموع آن‌ها نام آذری اطلاق می‌شود.»^۳

منظور از «لهجه‌های مختلف محلی آذربایجان» به روشنی معلوم نیست. اگر منظور همه‌ی لهجه‌ها و دیالکت‌ها و شیوه‌های زبان ترکی و نیز «لهجه» در معنای نیم‌زبان‌های تاتی و تالشی و نظایر آن باشد، باید گفت که این‌جا تعریف خاص زبان‌شناسی از «آذری» به کار نرفته است. خود این شخص مدعی نیز حتی عنوان کتاب خود را به دور از ضوابط زبان‌شناسی انتخاب کرده است: «تاتی و هرزنی.»

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۳۷

اگر «تاتی» را یک نیم‌زبان بدانیم، منظور وی از «هرزنی» زبان «تالشی» خواهد بود که در طوالش و نیز برخی روستاها نظیر هرزن و کرینکان رایج است.

۴- ۵. آذری در معنای قومی، نام ترکان آذربایجان

در میان متون کهن، تنها در اثر یعقوبی، در قرن سوم، کلمه‌ی آذری در معنای «مردم و اهالی و ساکنان آذربایجان» به کار رفته است.^۴

ظاهراً این نخستین بار است که تعبیر «آذری» در معنای گروه قومی به کار می‌رود. اما، یعقوبی علاوه بر آن، کلمه را در معنای لسانی آن نیز به کار می‌برد. او گوید:

«فَمَنْ أَرَادَ إِلَى آذَرَبِيجَانَ خَرَجَ مِنْ زَنْجَانٍ فَسَارَ أَرْبَعَ مَرَاهِلٍ إِلَى مَدِينَةِ أَرْدَبِيلِ وَ هِيَ
أَوَّلُ يَلْقَاهُ مِنْ مَدَنِ آذَرَبِيجَانَ وَ مِنْ أَرْدَبِيلِ إِلَى ... وَ أَهْلُ مَدَنِ آذَرَبِيجَانَ وَ كُورِهَا أَخْلَاطٌ
مِنَ الْعَجَمِ وَ الْأَذْرِيَةِ وَ الْجَاوْدَانِيَةِ الْقَدَمِ أَصْحَابِ مَدِينَةِ الْبَدِّ الَّتِي كَانَ فِيهَا بَابُكَ ثُمَّ نَزَلَتْهَا
الْعَرَبُ لَمَّا افْتَتَحَتْ.»^۵

همان‌گونه که پیداست، احمد بن ابی‌یعقوب البیعوبی در کتاب معجم البلدان خود از سه قوم عجم (= فارس)، آذری (= ترک) و جاودانیه (= کرد) سخن به میان می‌آورد.

۵- ۵. آذری در معنای زبان ترکی موجود در سرزمین آذربایجان

در نامه‌ی دانشوران که در زمان ناصرالدین شاه قاجار از سوی تنی چند از بزرگان ادب از جمله مرحوم عبدالوهاب قزوینی تألیف شده، در ماده‌ی آذری از داستان خطیب تبریزی و ابوالعلاء معری سخن به میان آمده، تأکید می‌شود که زبان مورد بحث این ماجرا «آذری یا زبان ترکان» بوده است.

تازی‌نویسان سده‌های نخستین اسلامی، آنچه را که منسوب به آذربایجان بوده و از آن میان زبان مردم آذربایجان را «آذری» Azərbəy می‌نامیدند. یعنی: کوتاه شده‌ی لفظ «آذربایجان» را می‌آوردند:

الأذری منسوبٌ إلى آذربيجان على غير قياسٍ، هكذا يقولُه العربُ و القياسُ أن يقولَ آذرى بغيرِ

باءٍ.^۶

و یا در نقل قول زیر هم که از سخن ابوبکر بن عبدالرحمن بن عوف - از خلفای راشدین - نقل شده، مردم آذربایجان، الاذربی *al-Azərbay* نامیده شده‌اند:

«و لتألَمَنَّ التَّوَمُ عَلَى الصَّوْفِ الْأَذْرَبِيِّ كَمَا يَأْلَمُ أَحَدُكُمْ التَّوَمَ عَلَى حَسِكِ السَّعْدَانِ.»^۷

گاهی نیز اینان آنچه را که منسوب به آذربایجان است، الاذریه گفته‌اند. اما وقتی کلمه‌ی «آذری» را در معنای زبان به کار برده‌اند، آن را مانند فارسی و عربی یک زبان دانسته‌اند نه لهجه و گویش. و گاهی نیز آن را «آذیه» (= منسوب به قوم آذ) یا «آذیه التریکه» نامیده‌اند.

ابوالقاسم محمد بن حوقل معروف به ابن حوقل، در *صورة الأرض* گوید:

«... کوه سبلان واقع در اردبیل را که قرای متعدّد دارد، دیدم که در هر قریه‌ای، به یک زبان

خاص، جز زبان فارسی و آذری (= ترکی) سخن می‌گفتند.»^۸

گفتیم در *نامه‌ی دانشوران* هم که در زمان ناصرالدین شاه قاجار تألیف و چاپ شده است.

ذیل ماده‌ی «آذری» می‌نویسد:

«زبان ترکی رایج در آذربایجان.»

تازی‌نویسان گاهی هم زبان ترکی آذری را «کلام اهل آذربایجان» نامیده‌اند. مانند:

فَتَتَّبِعُ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ حَانًا حَانًا، وَ الْأَحَانِ الْحَائِرِ فِي كَلَامِ أَهْلِ آذْرَبِيْجَانٍ، فَفَتَحَهَا.^۹

و گاهی نیز زبان ترکی را به شهری از شهرهای آذربایجان نسبت داده‌اند. مانند:

... امله و هی وصف التتمام بلغة خوی.^{۱۰}

و یا:

... بِلُغَةِ أَهْلِ خَوِي يُقَالُ لِلتَّمَتَامِ اَمَلَه.^{۱۱}

فارسی‌نویسان سده‌های چهارم تا هشتم، پیوسته منظورشان از اصطلاح ترکی، زبان اویغوری و جغتایی رایج در آسیای میانه و خراسان بزرگ بوده است. و ترکی آذری رایج در آذربایجان را معمولاً تبریزی، اردبیلی، آذری، الاذریه و جز آن می‌نامیدند، مانند:

... **بالو (باوارمودن)**: اوّل دانه‌های سخت باشد که بر اعضای آدمی برآید و درد نکند... به

ترکی (= اویغوری) «کوینک» و به هندی «مسا» گویند.^{۱۲}

در همه‌ی امثله و شواهدی که در این منابع از «زبان اهل آذربایجان» داده شده، منظور ترکی آذری است و برخی به قرائت نادرست، این مثال‌ها را به زبان موهوم «آذری

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۳۹

کسروی ساخته « نسبت داده‌اند. مثلاً: موفق‌الدین ابومنصور علی‌الهروی در جایی از کتاب *الأبنيه عن الحقایق الأذویه* کتابی در مفردات طَبّی و خواص ادویه و گیاهان و جز آن می‌نویسد: «جلبان سه جنس است: یکی کرشنه ...، و جلبان را به قزوین «خُلر» (= xollar) خوانند و به آذربایجان «کلول» (=gülül) و خراسان گروهی «ملک» گویند.»^{۱۳}

در میان این مثال‌ها، حتی به مواردی می‌توان دست یافت که اصل مثال فارسی است و در تلفظ ترکی آذربایجان شکل آن دگرگونی یافته است. مانند مورد زیر که از کتاب *الصیدنه* تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی نقل می‌کنیم.

«بیزه: نبات ... یَسْتَعْمَلُونَهُ فِی الرُّومِ وَ الْأَذْرَبِیْجَانِ ... وَ أَهْلُ آذْرَبِیْجَانِ یَسْمَوْنَهُ «بیوه‌زا» (= bivəzə)»^{۱۴}

در کتاب *لغت فرس* اثر اسدی طوسی که تألیف آن در قرن پنجم هجری به سر آمده، در جایی گوید:

«پالیک: پای افزار بود. به آذربایجان «چارق» (= çarîq) خوانند.»

و یا:

«دخ و دوخ: به آذربایگان «ابلاخ» (= ablaç) گویند.»

و یا:

«غژم: یک دانه‌ی انگور باشد که به آذربایجان «کله» (= kala) خوانند.»

«گردنا: بادبزنی بود و به آذربایگان «بلشک» (= böleşik) خوانند و گوشت بدو بار ززند و بر

آتش بریان کنند.»

و گاهی نیز خود سرواژه‌ی فارسی تلفظ دگرگون شده‌ی لفظ ترکی آذربایجان است. مانند: **داهل**: علامت‌هاست که به زمین اندر آرند و از بر او دام بگسترانند، تا نخجیر از داهل بترسند و آهنگ دام کنند و در دام افتند، و به آذربایگان «تاخول» (= taxıl) از مصدر *تاخماق* (taxmaq) نیز خوانند.^{۱۵}

می‌بینیم که در این موارد، همه‌ی مثال‌ها ترکی است و منظور قائل از زبان آذربایجان، نباید چیزی جز زبان ترکی آذری باشد.

۴۰ جزوه‌ی آذری یا زبان باستان آذربایگان

مثال‌های زیر را مدعیان زبان موهوم آذری از کتاب *البلغه* تألیف ابویوسف یعقوب بن احمد بن محمد بن محمد بن احمد القاری النیشابوری (تألیف در قرن پنجم هجری) برگزیده‌اند و آن‌ها را نشانه‌هایی از زبان آذری کسروی ساخته انگاشته‌اند!:

«التَّيْرُ: جنخ، آن چوب کی بر گردن گاو نهند و به زبان آذربایجان آن را «کیو» (= geyva از مصدر گئیمک (geymək) گویند.»

«السُّور: یعنی آنچ در آخر بماند از علف، و نیم خورد هر چیزی را «بشقور» (= baqır مرکب از دو جزء: ۱. باش baq یعنی: سر، و قیر qır از مصدر قهرماق qırmaq یعنی: کندن، بریدن و جدا کردن.)»

و یا در رساله‌ی آثار و احیا در موضوع زراعت و فلاحت اثر خواجه رشیدالدین فضل همدانی در جایی گوید:

«... غله که بی‌آب کارند، در بعضی ولایات ... و در آذربایجان «دیم/دیمه» (= dem/demə) گویند...»^{۱۶}

یا در *صحاح الفرس* اثر شمس‌الدین محمد بن فخرالدین هندوشاه نخجوانی آمده است:

«... در ولایت آذربایجان، سخن پنهان را «پیچ‌پیچ» (= piçpiç) گویند.»

«... در ولایت آذربایجان، چون خواهند که اطفال را از خوردن طعامی که ایشان را مضر

است، منع کنند، گویند: کخ/کخ (= XIX) است.»

و یا در کتاب *برهان جامع* اثر محمدکریم بن مهدی‌قلی تبریزی آمده است:

«فراشه: آن که آب انگور و نشاسته و آرد با هم بجوشانند و مغز بادام و جوز را بر رشته کشیده و با آن اجزاء جوشیده، مثل شمع، بریزند. و آن را در تبریز «باسدوق» (= bastıq از مصدر باسماق (basmaq) گویند.»^{۱۷}

از این‌گونه مثال‌ها فراوان می‌توان یافت که پیروان کسروی از گوشه و کنار کتب متعدد درآورده‌اند و آن‌ها را که اغلب تکراری هم است، بدون تحقیق در اشتقاق و ریشه‌پژوهی، منسوب به زبان موهوم آذری قلمداد کرده‌اند. برخی مثال‌ها مانند: پالو، ثولول، کوینک، زگیل و جز آن را از چندین فرهنگ درآورده و تکرار کرده‌اند. اغلب نیز مثال‌های مربوط به گویش‌های تاتی، تالشی، گیلکی و کردی را هم به حساب آن زبان موهوم گذاشته‌اند و در این راه چنان بی‌رحمی و مسؤولیت‌ناشناسی از خود نشان داده‌اند که تحقیق در این گویش‌های کهن و اصیل ایرانی را با مشکل رو در رو کرده‌اند.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۴۱

و یا در جایی از کتاب آثار البلاد و اخبار العباد اثر عمادالدین ابو عبدالله زکریا بن محمود مکمونی قزوینی (۶۰۲-۶۸۲) آمده است:

«خوی: مدینهٔ معمورهٔ مِنْ مُدُنِ آذربيجان ... يَعْمَلُ بِهَا الدِّيَّاجُ الَّذِي يَسْمَوْنَهُ «الجولنج» (= culuq).»

و یا در مخزن الأدویة اثر میر محمد حسین بن سید محمد هادی عقیلی علوی تألیف شده در سال ۱۱۹۰ هـ. در مفردات طیبی، در جایی آمده است:

«خبه (به ضمّ خاء معجمه و فتح باء موحدی مشدده و هاء): به شیرازی «شفترک»، و به اصفهانی «خاکشی» و به تبریزی «شورن» (= ūvərən) و به ترکی «شیوران» (= ūvəran) ... است.»^{۱۸}

پیداست که در این جا مراد لغت‌نویس از ترکی، زبان ترکی جغتایی و از تبریزی، ترکی آذری است. و هر دو کلمه‌ی «شورن» و «شیوران» دو تلفّظ از یک لغت به حساب می‌آید. جالب این جا است که مدّعیان مدافع از زبان موهوم آذری در تلفّظ تبریزی این کلمه، های غیر ملفوظ را دال خوانده‌اند و آن را چنین ضبط کرده‌اند: سودرن! تا اعجاب خواننده را در کشف‌های بی‌بدیل خود تحریک سازند. و ما می‌دانیم همان گونه که تلفظ «خاکشی» هنوز هم در اصفهان پایدار است، تلفظ «شورن» نیز همین امروز در لهجه‌ی ترکی تبریز موجود است. و در ذیل این ماده می‌نویسد:

«زبان ترکی رایج در آذربایجان.»

گ. لسترنج در سخن از «زبان آذری» می‌گوید که: «زبان آذری، عبارت از لهجه‌ی کهن ترکی در آذربایجان بوده است.»^{۱۹}

میرزا کاظم بیگ دربندی در کتاب گرامر ترکی در سخن از زبان آذربایجان آن را «آذری» می‌نامد و دارای دو لهجه‌ی اصلی شمالی و جنوبی می‌شناسد.^{۲۰} منظور او از لهجه‌ی شمالی، گویش‌های موجود در قفقاز و شمال رود ارس و از لهجه‌ی جنوبی گویش‌های موجود در ایران بوده است.

همین گونه، دانشمندان و آذربایجان‌پژوهان بیگانه نظیر F. Giese, Karl Foy, H. Vambery, Adolph Berge, آدولف برگه، Adolf Dirr, آدولف دیر، و. بارثولد w. Barthold, ژیرکوف Jirkof این نام را به زبان ترکی موجود در آذربایجان داده‌اند.

۶ - ۵. آذری در معنای ترکی غربی

در میان ترکی پژوهان جهان، گرایش کلاسیک قابل اعتنایی نیز وجود دارد که این اصطلاح را به ترکی اوغوزی و شاخه‌های متعدد و خویشاوند آن که از خراسان تا آناتولی شرقی گسترده است، می‌دهند.

طبق این نظریه، شیوه‌ی مکتوب و ادبی ترکی در جهان به سه شیوه‌ی اصلی تقسیم می‌شود:

۱. شیوه‌ی مکتوب جغتایی

۲. شیوه‌ی مکتوب عثمانی

۳. شیوه‌ی مکتوب آذری

شیوه‌ی نخست در برگرفته‌ی لهجه‌های اوغوزی، قازاخی، قیرقیزی، اوزبکی و غیره است، شیوه‌ی دوم منحصر به لهجه‌ی مکتوب عثمانی می‌شود که دوران آن اکنون سرآمده است و شیوه‌ی سوم مجموعه‌ی آثار ادبی و فرهنگی ترکی از خراسان تا ارض روم و از دربند تا بغداد را در برمی‌گیرد.

مرحوم پرفسور محمدفؤاد کؤپرولو از مدافعان این نظریه است، آن مرحوم می‌نویسد:

«... شو جهتی بالخاصه تصریح ائده‌لیم کی، بیز بورادا آذری اصطلاحی، فرقلی بیر معنادا قوللانیروز. بیزیم فیکریمیزه گؤره، بو اصطلاح بالنیز بو گؤنکؤ ایران آذربایجانې و جنوبی قافقازیا تۆرکلری نین قونوشدوقلاری تۆرک دیلی شعبه‌لرینه دگیل، داها گنیش اولاراق، عمومیتله ایران، قافقازیا، حتا شرقی آنادولو و عراق تۆرکلری آراسیندا اوزون عصرلردن بری بؤیوک ادبی لهجه‌سی اولان چاغاتای و عثمانلی لهجه‌لری یانیندا، خوراساندان آنادولویا و قافقازیادان باغدادا قدهر گنیش بیر ساحه‌ده، ۱۴ م. عصردن بری حاکم اولوب، قوتلی بیر ادبی انکشاف گؤستریمیش بولونان اوچونجو بیر ادبی لهجه داها واردبر کی، ایشته بیز آذری اصطلاحی ایله بالخاصه بونو قصد ائدیوروز. عثمانلجا دئییلن غربی اوغوز ادبی لهجه‌سی ایله چوخ یاخین و چوخ سبخی مناسبتلری بولونان بو آذری ادبی لهجه‌سی، حقیقتده، شرقی اوغوز ادبی لهجه‌سیندن باشقا بیر شئی دگیلدر.»

بنابراین باید گفت که لفظ «آذری» مانوس‌ترین اصطلاح علمی برای نامیدن زبان فراگیر ترکی غربی به شمار می‌رود و حقیقی‌ترین نام برای نامیدن آن است.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۴۳

۷- ۵. شعر گیلکی نه آذری!

کسروی در بازپردازی تئوری «آذری یا زبان باستان آذربایگان» به هفده بیت شعر گیلکی منسوب به شیخ صفی استناد می‌کند. شیخ صفی گذشته از ترکی و فارسی، با گویش گیلکی آشنا بوده است و از آذری موهوم خبر نداشته است. شعر منسوب به او که کسروی اساس نظریه‌ی خود قرار می‌دهد به گیلکی سروده شده است. این اشعار را با شرح لغات گیلکی موجود در آن در زیر مرور می‌کنیم:

تبه^{۲۱} ده ژران از بو جینم درد، اندی^{۲۳} پاشان برم چون خاک چون برد.
مرگ ژاریم میان دردمندان بور،^{۲۲} ره به اویان به همراه شرم برد.

چنان درد دارم که مانند طبل برآمده شده‌ام،
می‌خواهم مانند خاک و مانند گرد کمی به پایشان بروم.
با مرگ بی‌ارزش من میان دردمندان چون خاکستر شوم،
به همراهی چوب شرم می‌توانم راه به اویان ببرم.

«تبه، تبلمه: پر و مملو، برآمده مانند طبل. مثلاً گویند: «می شکما اندی غذا دکودم که تبه بیوسته.» یعنی: «در شکم خود آن قدر غذا ریختم که تبه یا تبلمه شده است.»^{۲۴}
درده جر: ترکیب ترکی است از کلمه‌ی «درد» و پی‌افزوده‌ی دو شکلی car/cār مانند:
عیبه‌جر.

ازمه azma: برآورد کردن، تخمین زدن، در بعضی نقاط گالش‌نشین به معنی «امتحان کردن» است.^{۲۵}

اندی andi کمی، این مقدار، باز هم.^{۲۶}

بور bür آتشی که بعد از سوختن هیزم به دست آید.^{۲۷}

ژار zhār شلتوک پوک را خوانند.^{۲۸}

شرم sharam از انواع درخت جنگلی که به نام علمی Carpinus betulus خوانده می‌شود.^{۲۹}

موازش ازچه اویان مانده دوریم، او^{۳۱} جو اویان خواصان پشت زوریم.

دهشم^{۳۰} دوش با عرش و یه کرسی، سلطان شیخ زاهده چوگان کویم.^{۳۲}

مگویید که چرا از اوپان دور مانده‌ام،
بدانید که من پشت و زیر خواص اوپان هستم.
دوش یه عرش و کرسی می‌سایم،
برای سلطان شیخ زاهد گوی چوگان هستم.

موازش: حدس نزنید، فکر نکنید. از ریشه‌ی ازمه azme که در گیلکی در معنای «حدس زدن و تخمین زدن» و در بعضی نقاط گالش‌نشین به معنی «امتحان کردن» است.^{۳۳} همین فصل یک بار هم در مصراع دوم این بیت به صورت «ازجو» صرف شده است در معنای «حدس بزنید، فکر نکنید.»

دهشم: داده‌ام، ساییده‌ام.

شاهها بازیم جمله ماران بکشتیم، وفاداریم، بی‌وفایان بهشتیم.
قدرت زنجیریم به دست اوستاد قیم، چاخماقیم آتسیم، دیکیم نوشتیم.

شاهبار هستیم که همه‌ی ماران را کشتیم،
وفادار هستیم که بی‌وفایان را فرو هشتیم.
در دست استاد (شیخ زاهد) به مثابه‌ی زنجیر قدرت هستیم،
ماند چخماق، مانند آتش، مانند دیک خود را نوشتیم.

همان هوی همان هوی همان هوی، همان کوشن، همان دشت، همان کوی.
ازو اجم اوپان تنها چو من بی، به هر شهری بشم هی های هی هوی.

همه او است، همه او است، همه او،
در هر صحرا، در هر دشت و در هر کوی.
می‌گوییم! اوپان آشنا هستم که تنها چون من است،
به هر شهری می‌روم های و هوی او است.

واج vāj: آشنا.^{۳۴}

بشم: بروم. شدن در گلیکی در معنای «رفتن» است.

به تو آمریم حاجت روا بور، دلم زنده به نام مصطفی بور.

آیه‌ر ادوار بو بور دام بو پُرسند، هر دو دستم به دامن مرتضی بور.

به بر تو آمدم، حاجتم روا باشد،

دلَم زنده به نام مصطفی باشد.

اگر فردا از اعمال بپرسند،

هر دو دستم به دامن مرتضی باشد.

ایه‌ر ayar: اگر.

ادوار advār: فردا.

بوردام burdām: برده‌ام، اعمالم، نامه‌ی اعمالم.

شیخم شیخی که احسانش بی‌به‌هر تنم بعدی عشقم آتش کمی نی.

نی، تمام شام و شیراز نور بینم، شیخم سر پهلوانی مو خبر نی.

شیخ من شیخی است که احسانش بی‌بهره نیست،

تنم خاکستر شده است آتش عشقم کمی ندارد.

تمام شام و شیراز را نور می‌بینم،

شیخم راز پهلوانی دارد و من بی‌خبرم.

به من جانی بده کو جانور بوم، به من نطقی بده تا دم‌آور بوم.

به من گوشی بده که شنوا بوم،^{۳۵} هر آن‌جا وانگ بو از آن خبر بوم.^{۳۶}

به من جانی عطا کن که پایا باشم،

به من نطقی عطا کن که گویا باشم.

به من گوشی عطا کن که شنوا باشم

هر آن‌جا بانگ باشد از آن خبر داشته باشم.

دلت کوهی سر او دیده^{۳۷} نه بور، عشقی جویی که وریان بسته نه بور.

حلمت^{۳۸} باغ شریعت که نه^{۳۹} زیران، روح باری به پرواز دیده نه بور.

دلت کوهی است که سر او دیده نمی‌شود،

عشقت‌جویی است که نمی‌تواند آن را سو کند.
حلم تو مانند باغ شریعت است که خزان نمی‌شناسد،
روح باز است که پروازش دیده نمی‌شود.

سخن اهل دلان دُرّی به گوشم، دو کاتب نشسته^{۴۱} دایم به دوشم.
سوگندم می‌دهن^{۴۰} به دل چو مردان، به غیر از تو به جای^{۴۲} چشم نروشم.

سخن اهل دلان چون دُرّی در گوشم است،
دو کاتب همیشه بر دوشم نشسته‌اند.
به دل چون مردان سوگندم می‌دهند.
به غیر از تو به جای چشم ندوزم.

اویانی بنده‌یم، اویانی خوانم، از^{۴۳} آن، بوری به یر اویانی رانم.
اویانی عشق، شوری در دل من، ان^{۴۴} تن تا زنده‌ام ز عشق نالم.

ان an در گیلکی، ضمیر اشاره به نزدیک است.

بنده‌ی اویان هستم و اویان را فریاد می‌زنم،
از آن روی، به سوی اویان می‌رانم.
عشق اویان، شوری در دلم انداخته است،
این تن تا زنده‌ام، از عشق می‌نالم.

۸-۵. قطران تبریزی و ادعای آذری‌گویی وی

یکی دیگر از مستندات کسروی برای توجیه تئوری خود، فرازی است که ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامه‌ی خود درباره‌ی قطران تبریزی نوشته است.
داستان از این قرار است که ناصر خسرو در سفر خود به تبریز با قطران ملاقات می‌کند و او را علاقه‌مند به شعر فارسی می‌یابد و برخی از سؤال‌های او را در باب ادب فارسی پاسخ می‌گوید و اشعار او را نیز می‌شنود:

«و در تبریز، قطران نام شاعری دیدم که شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند.»^{۴۵}

این گفتار در باب همه‌ی آذربایجانیانی که قلم به دست هستند، صدق می‌کند. آذربایجانی‌ها زیباترین نمونه‌های شعر و نثر فارسی را خلق کرده‌اند، و این در حالی است که فارسی برای آذری‌ها «زبان مادری»^{۴۶} نیست، حتی در آن روزگار «زبان دوم» هم نبود، بلکه «زبان دیگر» بود. برای نظامی هم همین طور بود، برای مولوی هم، فضولی هم، صائب هم، شهریار هم همین‌گونه بود.

برخی‌ها از این جملات ساده و روان و بی‌تکلف ناصر خسرو نیز به نفع تئوری کسروی ساخته بهره‌برداری کردند و ادعا کردند که ناصر خسرو الکن بوده و سخن خود را درست ادا نکرده است و منظورش این است که قطران «فارسی خراسانی» [؟] نمی‌دانسته و «فارسی آذری» می‌دانسته است! و این را خود دلیل صحت تئوری پیغمبر خود کردند. شاید بیش از یک صد تن در این باب داد سخن داده‌اند و هر کدام این کشف بزرگ را به نام خود تمام کرده‌اند. یکی از پیروان کسروی می‌گوید که وقتی این مطلب را خوانده است، به او غیرت دست داده:

«... به سائقه‌ی عصبیت سخت شگفت‌زده شدم!»

و بعداً به درک این کشف عمیق دست یافته است که:

«... زبان فارسی رسمی [؟] که ابتدا شاعران خراسان با آن شعر سرودند و نویسندگان نثر نوشتند، زبان شرق ایران و زبان خراسان بزرگ به معنی جغرافیایی آن است. گویندگان و نویسندگان مناطق دیگر ایران هر چند از زبان آن گویندگان و نویسندگان تقلید کردند؛ ولی در لابلای اشعار و نوشته‌هایشان از لغات و تعبیرات محلی نیز بهره بردند. این کار امروز هم ادامه دارد. در شعر نو فارسی گویندگان، بسیاری از لغات محلی را وارد شعر کرده‌اند...»^{۴۷} جلّ الخالق!

درباره‌ی زبان قطران تبریزی، مرحوم دکتر سید آقا عون‌اللهی می‌گوید:

«اگر زبان قطران تبریزی «آذری» [کسروی ساخته] می‌بوده، در دیوان فارسی او به جای سیل

لغات ترکی حداقل به یک بیت یا یک مصرع و یا یک لغت آذری بر می‌خوریم.»^{۴۸}

در حالی که ما می‌دانیم قطران تبریزی در دیوان فارسی خود هم، لغات ترکی بی‌شماری به کار برده است. نظیر: طاغ (کوه)، ایاغ (قدح)، ارغون، خان، منجوق، سورمه، توغ، تپانچه، خاتون، خیل، تر، بول، قار، قیر^{۴۹} و غیره.

نه قطران و نه دیگر زندگی‌گزاران و تذکره‌نویسان، هیچ‌گاه آذربایجان را «آذری‌زبان» نامیده‌اند و نشانی هم از این زبان در جایی دیده نشده است. همین‌گونه در دیوان پرحجم خاقانی هم نشانی از این زبان مجهول‌الهویه نیست و لغات ترکی مانند: بیدق، تامری، ایتگین، اوشاق، توتوق، بیغلیق، چوخوا، قوندوز، خاتون، سورمه، آستر، قره طغان، قیزیل، قره‌قیز، خان، طالح، تولج، یزک، طغرا، یرقان^{۵۰} و ... در اشعار فارسی وی فراوان به کار گرفته شده است.

و این چیزی جز تأثیر زبان مادری قطران و خاقانی در لفظ قلم آنان، یعنی فارسی را نشان نمی‌دهد و ادعای آذری‌زبان [؟] بودن آنان متکی به هیچ دلیل نقلی و عقلی نیست.

آثار فارسی نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی، ذوالفقار شروانی و دیگر شاعران هم عصر آنان نیز چنین است. در دیوان‌های فارسی آنان به کوچک‌ترین ردپایی از زبان مجعول «آذری» و یا «ارانی» بر نمی‌خوریم بلکه بسیاری از آثار فارسی آنان سرشار از ملمعات سروده شده به زبان مادریشان، ترکی آذربایجانی، است.

این مصرع از خاقانی است:

تا گرچه «سو» و «اکمک» از ایشان طلب کند.

و این لغات در دیوان فارسی ذوالفقار شروانی به کار رفته است: سنجاق، یترقلیق، چخماق، اکلیل، تولج، تکین، طوطماچ، گلین، سورمه، قولاج، کولونگ، آتا، قار، طاش، طای، بیرلیق و ... و دریغ از یک لغت «آذری» یا «ارانی» که به ادعای یکی از پیروان کسروی گویا بعدها به سبب بروز مرض وبا در آذربایجان، همه‌ی آذری‌ها از میان رفتند و ترکان زنده ماندند و از این رو افرادی مانند: شاه ختایی، نسیمی، حبیبی، کشوری، فضولی، قوسی و دیگران ظهور کردند و ترکی جای آذری کسروی ساخته را فرا گرفت!^{۵۱}

یکی دیگر گوید که بیماری وبا به «ترکان بی‌تمدن»^{۵۲} اثر نکرد و «آذری»ها را از بین برد که زبان آنان را در جایی «آذری» و در جایی دیگر «ارانی» و گاه «پهلوی» می‌نامد^{۵۳} و در جایی هم می‌گوید:

«پس آذربایجانی از قدیم‌ترین عهد، به زبان «مادی» [؟] تکلم می‌کرده ...»^{۵۴}

آقای رحیم رضازاده‌ی ملک نخستین بار کتاب «گوش آذری» را توسط انجمن فرهنگ ایران باستان در سال ۱۳۴۰ چاپ کرد که اولین سال تأسیس این انجمن بود سپس در سال ۱۳۵۲ چاپ دوم آن را بیرون داد و در سال ۱۳۷۷ به چاپ سوم رسانید.

او، کتاب خود را چنین اهدا کرده است:

«این دفتر را به یاد کوشش‌های دانشی و غیرتمندانه‌ی شهید روان‌شاد، احمد کسروی، به آذربایجانیان پاکدل ارمغان می‌داریم.»^{۵۵}

و ما امروز می‌دانیم که منظور او از لفظ شهید و پاکدل برای کسروی «پیغمبر پاکدینان» چیست؟

یکی از لطایف مورد توجه به اصطلاح تحقیق او آن است که وی در عبارت:

«و قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَقْفَعٍ لُغَاتُ الْفَارْسِيَّةِ: الْفَهْلُويَّةُ وَ الدَّرِيَّةُ وَ الْفَارْسِيَّةُ وَ السَّرْيَانِيَّةُ...»

کلمه‌ی «الدريّه» را به اصرار الذريه (= الأذريه) خوانده است!^{۵۶}

وی پس از ذکر مستندات کسروی و اهداء کوشش خود، رساله‌ی روحی انارجانی را می‌آورد و حدس می‌زند که وی اهل بستان آباد تبریز یا اسکوی تبریز و یا اطراف ساوالان و یا اطراف اهر بوده است(!)

از مهارت‌های فرد مذکور موارد زیر را می‌توانم ذکر کنم:

۱. آوردن الفاظ و کلمات رکبیک و مستهجن فراوان و ریشه‌یابی آن‌ها و انتساب همه‌شان به زبان آذری مجعول که باید از زبان خودش شنید.

۲. مصادره‌ی کلمات ترکی به نفع ادعای کسروی و ریشه‌سازی آذری مجعول به آن‌ها نظیر

کلمات زیر:

آلا ala،

آلابولا alabula،

باغلاما bağlama،

بوق buq،

بوغلاما buğlama،

جیزماق cızmaq،

درده‌جر dərəcəər،

ساری سو sarisu،

سالما salma،

شورسو şorsu،

طوطماق tutmaq،

عیبه‌جر eybəcər،

قاراچی qaraçı،

قاریتتق qarıtıq،

قاراسو qarasu،

قاشاژ qaşaj،

کازان (= قازان) qazan،

یتیمچه^{۵۷} yetimçe

وی، لغات فوق را گاه آذری، زمانی ابهری [؟]، وقتی آذربایجانی و گاهی پهلوی می‌داند و گاهی نیز به گویش‌های دیگر منسوب می‌کند.

نمی‌توان پذیرفت که محقق محترم نمی‌فهمد کلمه‌ی «باغلاما» اسم مصدر از «باغلاماق» است و کلمه‌ی «قاراچی» با استفاده از لفظ «قارا» و پی‌افزوده‌ی چهار شکلی /çi/ /çu/ /çü/ /çü/ ساخته شده است و جز آن.

دقت در امثله و شواهد زیر نیز قابل تأمل است:

۱. از برهان جامع مثال می‌آورد:

فراته: آن که آب انگور و نشاسته و آرد با هم بجوشانند... و آن را در تبریز «باسدوق» گویند.^{۵۸}

و کلمه‌ی ترکی باسدوق basduq را بازمانده از زبان آذری کسروی ساخته می‌دانند.^{۵۹} همین مثال را یک بار هم از برهان قاطع نقل می‌کند.^{۶۰}

۲. از دیوان نباتی بیت زیر را می‌آورد:

خوش سلیقه هر یئری، خلقی سراسر مهربان،

دیللری تاتی، ولی شیرین زباندبر اوشتوین.^{۶۱}

و نظر می‌دهد که نباتی اشتباه کرده، باید به جای تاتی، آذری می‌گفت!^{۶۲}

۳. از یعقوب اردبیلی به نقل از هفت اقلیم^{۶۳} اثر امین احمد رازی یک بیت تالشی می‌آورد و

آن را به حساب آذری می‌گذارد.^{۶۴}

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۵۱

۴. مثال‌های گویش تاتی از تحفة‌الاحباب، مجموعة الفرس، لب‌الباب فی تحریر الأنساب، مجالس العشاق، صحاح الفرس، نزهة القلوب و جز آن را ردیف می‌کند و همه را به نفع گویش آذری کسروی ساخته مصادره می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها:

- ^۱ «نیمه‌ی پنهان»، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۲، ص. ۵۷.
- ^۲ تبریزی، محمد حسین بن خلف. برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، ۱۳۶۲، مقدمه، ص. ۳۹.
- ^۳ کارنگ، عبدالعلی. تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۴۴، ص. ۲۴.
- ^۴ یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. کتاب البلدان، چاپ لیدن، ص. ۲۷۲. چاپ نجف، ۱۳۳۷ هـ.، ص. ۳۸.
- ^۵ همان، ص. ۲۷۲. «پس هر کس که بخواهد به آذربایجان برود، باید از زنجان خارج شود و چهار مرحله را تا شهر اربیل طی کند. اردبیل اولین شهر از شهرهای آذربایجان است که او به آن می‌رسد، و از اردبیل تا ... و مردم شهرها و روستاهای آذربایجان اختلاطی از عجم و آذری و جاودانیه قدیم- ساکنان شهر الید که بایک در آن بود و عرب بعد از فتح این شهر در آن‌جا سکونت گزید - بودند.»
- ^۶ ابوالساعات مبارک بن محمد بن اثیر. النهاية فی غریب الحدیث، قاهره (مصر)، ۱۳۱۱ هـ. ق.، ذیل «الأذری».
- ^۷ ابی‌العباس محمد بن یزید (میرد نحوی)، الكامل، قاهره، ۱۳۵۵، ص. ۵.
- ^۸ صورة الأرض، ترجمه از مرحوم دکتر جعفر شعار، ص. ۹۴.
- ^۹ احمد بن یحیی بن جابر بن بلازی. فتوح البلدان، به اهتمام دخویه De Goeje، لیدن، ۱۸۶۶ م.، ص. ۳۲۸.
- ^{۱۰} سیوطی، جلال‌الدین احمد. لب‌الباب فی تحریر الإنسان، بغداد، مکتبة المثنی، ص. ۲۰.
- ^{۱۱} ابی‌سعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی، الأنساب، به اهتمام شیخ عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، جزء اول، حیدرآباد، ۱۳۸۲ هـ.، ص. ۳۴۷.
- ^{۱۲} فرهنگ جهانگیری، تهران، ج. ۱، ص. ۲۱۵.
- ^{۱۳} موفق‌الدین ابومنصور علی الپروی. الأبنیه عن الحقایق الأدویه، تهران، چاپ عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، ص. ۱۲۱.
- ^{۱۴} بیرونی، ابوریحان. الصیدنه، به اهتمام حکیم محمد سعید، کراچی، ۱۹۷۳، ص. ۱۳۷. «گیاهی که در روم و آذربایجان استعمال می‌شود... و اهل آذربایجان آن را «بیوه‌زا» می‌نامند.»
- ^{۱۵} برای امثله‌ی لغت فرس، ر. ک.: اسدی طوسی. لغت فرس، به اهتمام مجتبابی و صادقی، تهران، ۱۳۶۵.
- ^{۱۶} همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله. آثار و احیاء. به اهتمام منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی، ۱۳۶۸، ص. ۱۳۴.
- ^{۱۷} محمدکریم بن مهدی‌قلی تبریزی. برهان جامع، تبریز، ۱۲۶۰ هـ.
- ^{۱۸} عقیلی علوی، میر محمدحسین. مخزن الأدویه، کلکته، ۱۲۶۰ هـ.، ص. ۳۷۹.
- ^{۱۹} نزهة القلوب، ترجمه‌ی انگلیسی از سوی G. Le. Strange، ۱۹۱۹، ص. ۸۷.
- ^{۲۰} این کتاب در سال ۱۸۳۹ در شهر قازان و زبان روسی چاپ شده است و در سال ۱۸۴۸ از سوی J. Th. Zenker به زبان آلمانی ترجمه و در لایپزیک طبع شده است:

J. Th.Zenker, Allgem.Gram. der türkisch Sprache, Leipzig, ۱۸۴۸.

- ^{۲۱} یکی از پژوهشگران پیرو نظریه‌ی کسروی گفته است: «گویا بنه است» و «بگذار» معنی کرده است!
- ^{۲۲} یکی از پژوهشگران پیرو نظریه‌ی کسروی ادعا کرده است که مصراع غلط است و گفته: «این مصراع درست نیست و کلمه‌ای اضافه دارد!»
- ^{۲۳} کسروی «رندی» خوانده، و نه او و نه دیگران نتوانسته‌اند معنی کنند!
- ^{۲۴} ستوده، منوچهر. فرهنگ گیلکی، تهران، ص. ۴۹.
- ^{۲۵} همان، ص. ۸.
- ^{۲۶} ستوده/ ص. ۳.
- ^{۲۷} ستوده/ ص. ۲۸.
- ^{۲۸} ستوده/ ص. ۱۳۰.
- ^{۲۹} ستوده/ ص. ۱۵۴.
- ^{۳۰} یکی از این پژوهشگران ادعا کرده است که باید «بهشتم» درست باشد! و توجهی به وزن نکرده است.
- ^{۳۱} کسروی «آز» خوانده است.
- ^{۳۲} همان پژوهشگر در پاورقی نوشته است: «باید «گوییم» درست باشد!»
- ^{۳۳} ستوده/ ص. ۸.
- ^{۳۴} ستوده، ص. ۲۴۸.
- ^{۳۵} کسروی «کر جشن نوا» خوانده است.
- ^{۳۶} کسروی تحریف کرده «آخر» نوشته است.
- ^{۳۷} کسروی «دنده» نوشته است!
- ^{۳۸} کسروی «حلم» نوشته است!
- ^{۳۹} کسروی «کنده» خوانده است!
- ^{۴۰} کسروی «مردهن» خوانده است!
- ^{۴۱} کسروی «نشته» خوانده است!
- ^{۴۲} کسروی «جای» خوانده!
- ^{۴۳} کسروی «ار» آورده است!
- ^{۴۴} کسروی «انن» آورده است!
- ^{۴۵} سفرنامه‌ی ناصرخسرو، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص. ۷.
- ^{۴۶} Native Language
- ^{۴۷} زبان گویندگان آذربایجان، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، س. ۳، ش. ۹ و ۱۰ و ۱۱، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴.
- ^{۴۸} س. م. عون‌اللهی. آذربایجان دیلی تاریخی‌نین ساختارلاشدیرلماسی، ص. ۱۴۶.
- ^{۴۹} دیوان قطران تبریزی، تبریز، ۱۳۳۳، صص. ۳۴، ۷۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۷۲، ۱۹۱، ۲۸۱، ۳۱۸، ۳۵۵، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۸۲، ۴۹۱، ۴۹۶.

^{۵۰} دیوان خاقانی شروانی، تهران، ۱۳۴۲، صص. ۳۴، ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۸۰، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۷۹، ۲۵۳.

۲۶۳، ۲۵۸.

^{۵۱} شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه عباس اول، تهران، ۱۳۴۱، صص. ۱۵، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۱۱، ۲۳۰ و

^{۵۲} آتروپاتکان و نهضت ادبی از عهد باستان تا روزگار نظامی گنجه‌ای، تهران، ۱۳۴۶، ص. ۱۸۹.

^{۵۳} همان، ص. ۱۷۹.

^{۵۴} همان، ص. ۱۸۹.

^{۵۵} گویش آذری، ش. ۲۴.

^{۵۶} همان، ش. ۱۳.

^{۵۷} رضازاده‌ی ملک، رحیم. گویش آذری، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۵۲ (چاپ دوم).

^{۵۸} محمدکریم بن مهدیقلی تبریزی. برهان جامع، چاپ سنگی، ۱۲۶۰ هـ، تبریز، ذیل ماده‌ی «فراشه».

^{۵۹} رضازاده ملک، رحیم. آذری، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۹۲.

^{۶۰} محمدحسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲، ذیل ماده‌ی «فراشه».

^{۶۱} نباتی، حکیم سید ابوالقاسم. دیوان اشعار ترکی، تصحیح دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۶.

^{۶۲} رضازاده ملک، رحیم. پیشین، ص. ۱۹۱.

^{۶۳} رازی، امین احمد. هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰، ص. ۲۵۷.

^{۶۴} همان، ص ۱۷۷.

۶. زندگانی احمد کسروی

۱-۶. زایش و کودکی

سید احمد کسروی در یک خانواده‌ی بازرگان در محله‌ی حکم آوار^۱ تبریز متولد شد. پدر او مکتب‌دیده و سیدِ عمامه به سر بود و به کار تجارت می‌پرداخت. فرزندش میر احمد را که بچه‌ای لاغر و نحیف، باهوش و دارای رفتارهای غیر عادی و نیز کنجکاو و عصبی بود، در دوران صباوت پیش خود درس داد و سپس به مکتب‌خانه‌ی مدرسه‌ی حکم آوار فرستاد. اما وقتی میر احمد دوازده ساله بود، او دار فانی را وداع گفت و وی را یتیم گذاشت. سید احمد، پس از مرگ پدر، درس و مکتب را رها کرد و به کارخانه‌ی قالیبافی رفت؛ ولی چندی نگذشت که عموها و بستگانش به وصیت پدر که گفته بود: «منیم از غلوم، سید احمد درس اوخوسون...» جمع شدند و او را برای ادامه‌ی تحصیل و رسیدن به کسوت روحانیت به مدرسه‌ی طالبیه فرستادند.

۲-۶. ورود به حوزه‌ی علمیه

احمد کسروی متولد ۱۲۶۹ هـ. ش. در تبریز است. از سال ۱۲۸۳ به بعد که به مدرسه‌ی طالبیه اعزام شد، با شهید شیخ محمد خیابانی آشنا شد و پیش او «هیئت قدیم» تحصیل کرد و شیفته‌ی افکار و مجذوب رفتارهای سیاسی وی شد و در دعوای «شیخی و متشرع» جانب شیخی‌ها را گرفت.

روحیه‌ی کنجکاو و عصبیت از سویی و تحصیل علوم دینی و افتادن در تضاد اندیشگی میان «شیخی»ها و «متشرع»ها از سوی دیگر، و غیرعادی بودن شخصیت وی، در آن سال‌ها معجونی از او به وجود آورد که پیوسته می‌خواست سری از میان سرها درآورد و در جهان پرآشوب و گسترده‌ی جولانگاه اندیشه‌ها و مکاتب دینی و سیاسی آن روزگار تبریز، روح آشوب‌طلب و کنجکاو خود را ارضاء کند.

در اوایل دهه‌ی چهل بارها پای صحبت اکبر عمی، پیرمرد هفتاد و چند ساله‌ی آن روزگار که در دکان خود واقع در خیابان منجم تبریز به خرید و فروش کتاب‌های قدیمی می‌پرداخت، می‌نشستم و به سخنان و خاطراتش گوش فرا می‌دادم. پیرمرد آن گونه که به من و دوستم،

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۵۵

منوچهر باقری و بعدها به من و صمد بهرنگی تعریف می‌کرد، هم‌درس و رفیق دوران نوجوانی احمد کسروی در مکتب مسجد حکم آوار بود.

او از هم مکتبی خود به سیمین احد^۲ تعبیر می‌کرد و می‌گفت:

«چوخ هوشلی و عنادکار آدام ایدی. هرزادان باش چبخارتماق ایستیردی. هئج کیمی قبول

االله‌مزدی. آخردا آلاهی‌دا داندهی.»^۳

۳-۶. آغاز فعالیت سیاسی

شاید مجذوب شدن او به اندیشه‌های پیشتاز شهید شیخ محمد خیابانی نیز به دلیل جاه‌طلبی‌ها و همین عناد و لجبازی‌هایش بوده است. شهید شیخ محمد خیابانی در دوران مبارزات خود، در ماه‌های محاصره‌ی اقتصادی تبریز، او را مسؤول توزیع نان سرانه در نانوایی‌های حکم آوار کرد و او را به میدان آورد. ولی کسروی ناگهان در سخت‌ترین شرایط مبارزاتی، آن شیخ شهید را تنها گذاشت و به همراه علی هیئت و رضا صفی‌نیا فراکسیون انتقادیون را تشکیل داد و در اوج قیام مردم مظلوم آذربایجان که در هفده فروردین ۱۲۹۹ به بار نشست، به تهران فرار کرد، از نهضت دوری گزید و در مدرسه‌ی ثروت به تدریس زبان عربی مشغول شد و در تهران ماند تا مهدیقلی مخبرالسلطنه، قیام مردم سرافراز آذربایجان را با دسیسه و ناجوانمردی سرکوب کرد و رهبر قیام را به شهادت رسانید.

اکبر عمی می‌گفت:

«سید احمد ناکیشی آدام ایدی، لاپ برک آیاقدا یولدایشینی بوشلاردی، اؤزۆ تصمیم توتاردی.

هرنده دسه ایدین، قبول االله‌مزدی، اؤزۆنۆن تصمیمینی لاپ یاخشی تصمیم بیلردی. هئج کیم

اؤنا آرخالانمازدی.»^۴

کسروی پیش از آن که با شهید شیخ محمد خیابانی اختلاف پیدا کند، در دفاع از او با یکی از متشرعان آن روزگار معروف به آقا میرابوالحسن انگجی نیز درافتاده بود. به گونه‌ای که مرحوم انگجی او را تکفیر کرد و او طالبیه را رها ساخت و به مدرسه‌ی آمریکایی‌های تبریز^۵ رفت و در آن‌جا معلم زبان عربی شد و خود نیز دو زبان انگلیسی و اسپرانتو را آموخت. و شاید از سر لجبازی با جامعه‌ی مذهبی تبریز، به آموختن زبان ارمنی نیز در محل فعلی خلیفه‌گری ارامنه‌ی تبریز پرداخت. در آن‌جا هم دوام نیاورد و عازم آذربایجان شمالی شد و مدتی در باکو، سپس در تفلیس اقامت گزید و بعد به عشق‌آباد رفت و با بهایی‌ها دوستی کرد. در هر یک از این شهرها

جذب گروه‌های خاصی شد و سپس از آن‌ها اعراض کرد و علیه همه‌شان داد سخن داد و از راه مشهد به تبریز آمد.

پس از شهادت شیخ محمد خیابانی و سرکوب قیام آزادستان از سوی دولت مرکزی به ریاست عدلیه‌ی آذربایجان برگزیده شد و به تبریز اعزام شد و پس از کودتای داش رضا پالانی که بعدها به سردار سپه و سپس به رضا شاه پهلوی معروف شد، در روز ۲۹ شهریور ۱۳۰۰ ش. به تهران فراخوانده شد و در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۰۰ با عنوان «عضو استیناف مازندران» به شهر ساری رفت و در آن‌جا زمینه‌ساز حمله‌ی داش رضا به مازندران شد و بعدها در خاطرات خود نوشت:

«من آرزو می‌کردم سردار سپه این بار رو به آذربایجان کند...»

پس از انجام مأموریت در مازندران، به ریاست عدلیه‌ی شهر دماوند منصوب شد و سپس رئیس عدلیه‌ی زنجان گردید و اندکی بعد نیز به هنگام زمینه‌سازی برای برکناری، توقیف و قتل شیخ خزعل به ریاست عدلیه‌ی خوزستان تعیین شد.

داش رضا پالانی معروف به رضا خان در سال ۱۳۰۳ ش. طی دستوری ویژه، فوراً کسروی را به تهران احضار کرد و او را در جریان اصل ماجرا و اهداف مأموریت خوزستان گذاشت. کسروی پس از اخذ دستور از داش رضا پالانی، به شوشتر رفت و آن‌جا مقام کرد که از مقرر شیخ خزعل دور باشد و با او با قدرت رفتار کند و زمینه را برای حمله‌ی داش رضا پالانی به خوزستان هموار سازد. همین طور هم شد. او که در هدایت مودیان و زیرکانه‌ی مخبرالسلطنه هدایت به قتل شیخ محمد تجربه اندوخته بود، سرتیپ فضل‌الله کرده^۷ را در رأس نیروهای قزاق داش رضا پالانی بر سر شیخ فرو ریخت و او را تحت‌الحفظ به تهران فرستاد.

پس از این خوش‌خدمتی‌ها، داش رضا پالانی، کسروی را در سال ۱۳۰۵ به مقام ریاست کل بازرسی کشور منصوب کرد و همزمان، ریاست یکی از محکمه‌های جدیدالتأسیس انتظامی را نیز بر عهده‌ی او نهاد^۸ و پس از انحلال عدلیه از سوی میرزا علی‌اکبر داور به توصیه‌ی داش رضا و با پا در میانی عبدالحسین تیمورتاش، مدعی‌العموم کل تهران شد.^۹

در سال ۱۳۱۲ ش. برای خودنمایی و بزرگنمایی کار خود و نیز با انگیزه‌ی زیرآب زنی علیه میرزا علی‌اکبرخان، طرح اصلاح دادگستری را به صورت جزوه‌ای تهیه و تقدیم داش رضا پالانی کرد. در دیباچه‌ی این جزوه که آن را قانون دادگری نامیده است، درباره‌ی داش رضا پالانی چنین گفته است:^۹

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۵۷

«علیحضرت رضاشاه در طی مدت ده سال پادشاهی خود، اصلاح عدلیه را همیشه منظور نظر فرموده و بودجه‌ی کافی برای آن منظور و از هیچ‌گونه تقویت دروغ نرموده‌اند... معایب عمده‌ی قانون در این کتاب شرح داده شده [است]. ولی برای شاهنشاه بزرگ ایران، با آن هوش سرشار خداوندی [!] چه بهتر که به یک جمله اکتفا گردیده^{۱۱} و گفته شود: «درخت را از میوه‌اش باید شناخت.»^{۱۱}

کسروی در این جزوه در لفافه به ادعای «برانگیختگی» یا پیامبری خود نیز اشاره می‌کند و داش رضا پالانی را برای حکومت بر جهان به همکاری فرا خوانده است:

«اگر علیحضرت شاهنشاه ایران، این قانون را اجرا فرمایند... دیری نخواهد گذشت که ممالک شرق و غرب از آن پیروی خواهند کرد.»^{۱۲}

از ادیبان آن روزگار از دهخدا گرفته تا ملک‌الشعراء بهار، از سعید نفیسی تا علی دشتی، از رضازاده شفق تا علی اصغر حکمت و دیگران هیچ یک به اندازه‌ی کسروی، به تملق و چاپلوسی داش رضا پالانی برنخاستند. حتی محمدعلی فروغی معروف به یهودی‌میهن‌فروش نیز، این همه برای جلب توجه وی تملق نکرده است.

کسروی در سال ۱۳۱۲ با هماهنگی دربار داش رضا پالانی به انتشار مجله‌ی پیمان شروع کرد و آن را تا سقوط و تبعید وی ادامه داد. اغلب مقالات و مطالب مجله را خودش می‌نوشت و به طور مجانی به مدارس و کتابخانه‌ها و میان جوانان می‌فرستاد. موضوع اصلی مطالب آن، اسلام‌ستیزی در پوشش مبارزه با خرافات، ترکی‌ستیزی و عربی‌ستیزی در پوشش پیراستن زبان فارسی، و تحکیم استبداد داش رضا پالانی در پوشش دفاع از مشروطه و قانون بود.

۴-۶. پس از سقوط داش رضا پالانی

پس از سقوط و تبعید داش رضا پالانی، کسروی تملق در دربار او را فراموش کرد و به بدگویی و انتقاد شدید از وی پرداخت. او را فردی دیکتاتور، بی‌اراده و آلت فعل خارجی و قانون‌شکن نامید:

«... آنچه در این بیست ساله در ایران روی داده، نه مشروطه با قانون، بلکه استبداد و دیکتاتوری بوده است و باید کارهای آن زمان، همه را از قانون بیرون شمرد و اثر قانونی به آن‌ها نداد.»^{۱۳}

و یا در جایی نوشت:

«... شما دیدید که رضا شاه، همگی مردم را به سر خود بلکه زیر دست خود می‌داشت. همه چیز کشور در اختیار او می‌بود. با این حال، آیا او نیروی می‌داشت؟ اگر نیروی می‌داشت، پس رسوایی‌های افسوس‌انگیز شهریور ۱۳۲۰ چرا پیش آمد؟»^{۱۴}

کسروی گرچه مجبور به بدگویی مصلحتی از داش رضا پالانی شد؛ ولی پس از سقوط وی برای گسترش و تحکیم خیال‌های واهی داش رضا و به امید بازگشت وی بر سر خوان استبداد، باهماد آزادگان را تشکیل داد و از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ علاوه بر پیمان، نشریات پرچم روزانه، پرچم هفتگی، پرچم نیمه‌ماهه و پرچم ماهانه و بیش از سیزده جزوه و کتاب با دو هدف اسلام‌ستیزی و ترکی‌ستیزی انتشار داد.

همان‌گونه که گفتیم او اسلام‌ستیزی را در پوشش مبارزه با خرافات پیش می‌برد. کسروی از تاریخ پر فراز و نشیب هزار و سیصد ساله‌ی اسلام جز مثنی خرافات که در مذهب ما شیعیان در طول تاریخ نفوذ داده شده است، چیز دیگری نمی‌دید. او در تاریخ اسلام به دنبال ابن رشد، فارابی‌ها، ابن‌سیناها، دده‌قورقودها، علامه حلی‌ها، حکیم قشقای‌ها، حکیم هیدجی‌ها، ملاصدراها و صدها تندیس دانش و تقوا نبود بلکه به گفته‌ی خود «مثنی ملامی بی‌خرد روضه‌خوان» را می‌دید و عملکرد آن‌ها را به تمام زمان‌ها و مکان‌های اسلام تعمیم می‌داد. حتی اسوه‌هایی مانند ثقة‌الاسلام شهید، شهید شیخ محمد خیابانی و ده‌ها تن چون آنان را که خود شاهد زنده‌ی اعمال و افکارشان و همشهری و هم‌زبان و همکارشان بود، فراموش ساخت. مجموعه‌ی عظیم فلسفه و دانش بشری را که زیر رهبری اسلام و مسلمین در جهان ایجاد شده است و او خود، خوب از آن آگاه بود، انکار کرد. آن همه ارزش‌های مادی و معنوی را که از سوی مسلمانان در سراسر جهان پدید آمده است، بی‌ارزش جلوه داد و برای نفی اسلام چنین گفت:

«امروز نشدنی است که یک فرمانروا با زکوة کارهای خود را راه ببرد!»^{۱۵}

و یا:

«شما را به حقیقت اسلام دسترسی نیست و این نازیدنتان به آن نادانی دیگر است و اگر هم دسترسی بودی، باز کاری از پیش نرفتی!»^{۱۶}

و یا:

«آن آئین‌هایی که می‌بوده، برای این زمان نمی‌بوده [است]؛ این است به هم خورده و از میان رفته [است]. کنون می‌باید آئینی در میان باشد، آئینی که به این زمان شاید!»^{۱۷}

سور به راه می‌اندازد،^{۲۲} چگونه می‌تواند مردم را به ترک عادات زشت بخواند؟ چگونه از مردم می‌خواهد که حرف او را بدون گفت‌وگو بپذیرند؟ آیا باز هم نمی‌اندیشید؟

نوچه‌ی کسروی: سکوت مطلق.

دعوتی: هر بزمی که برای فور تهیه می‌شود. چند ساعتی به طول می‌انجامد و سخنان و حرکاتی بدان سان که شیوه‌ی اهل فور است به میان می‌آید. آیا شما به دوستان و آشنایان هم فور راهنما رجوع کرده‌اید و از حرکات و رفتار راهبر گرامیتان اطلاعاتی به دست آورده‌اید؟

نوچه‌ی کسروی: نه، من در فکر چنین چیزهایی نبوده‌ام.

دعوتی: این همان اطاعت کورکورانه است که شما و دیگر یارانتان بدان گرفتارید. شما اگر راست می‌گویید و به حقیقت کسروی را برگزیده‌ی جهانیان می‌دانید، باید از رفتار و گفتار کسروی آگاهی‌ها به دست آورید، تا نیک دریابید که وی مردی راستگو و درست کردار و پاک سرشت بوده است یا خیر؟

هم اکنون پیروی ناندیشیده‌ی شما سخت در خور نکوهش است و خداوند این گناه بزرگ و افتراء دروغ را هرگز به شما نخواهد بخشید؛ مگر آن که سخت پشیمان شوید و از گذشته‌ها باز گردید.

شما هم اکنون به آشنایان قدیمی کسروی مراجعه کنید و داستان‌های ناپسند ایام فور او را بپرسید. آری، به یک نفر و دو نفر و سه نفر بسنده نکنید. از چند نفر بپرسید تا خوب به اسرار کار، آگاه شوید.

ما در این باره آگاهی‌های خوبی به دست آورده‌ایم و اینک یادآوری آن‌ها را شایسته‌ی این کتاب نمی‌دانیم.^{۲۳}

اعمال ناشایسته‌ای که در بزم فور **ملک الشعراء بهار** از او سر زده، در خور گفت‌وگو است. آیا با این سوابق درخشان می‌توان مردم را از عادات زشتشان باز داشت؟ آیا مردی که سابقه‌اش آلوده باشد، می‌تواند برگزیده‌ی ده میلیارد جمعیت گذشته و آینده باشد؟!

اگر خرده‌های شما چنین فرمان می‌دهد. پس وای به شما و وای بر خرده‌ایتان!

نوچه‌ی کسروی: سکوت ...^{۲۴}

۶-۶. مرامنامه‌ی حزب باهماد آزادگان

کسروی پیرامون تأسیس باهماد آزادگان می‌نویسد:

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۶۱

«در شهریورماه که در ایران دگرگونی‌هایی رخ داد و شاه گذشته از میان رفت، من در سفر شیراز و بوشهر بودم. چون بازگشتم و با برخی از یاران دیدار کردم، چنین گفتند: «اکنون وقت کوشش است، ما نیز باید بکوشیم، باید یک حزبی باشد.»^{۲۵}

و بدین گونه با شعار «وحدت ملی» مرامنامه‌ای تنظیم کرد و در آن برای تحقق این شعار به دو «نبردیدن» تأکید کرد:

۱. یک رشته پراکندگی از راه کیش‌هاست. در ایران، چهارده کیش هست و هر کیشی برای خود سیاست دیگری و مقصد دیگری دارد.
۲. یک رشته از راه زبان است. در ایران هفت یا هشت زبان است و این‌ها با یکدیگر هم‌چشمی و دو تیرگی دارند.

کنون ما «وحدت ملی» می‌خواهیم، باید با همه‌ی این‌ها بنبردیم!^{۲۶}

اما در چهار سال آخر عمر خود، به اشاره‌ی انگلیسی‌ها از میان چهارده کیش، اسلام و از میان هفت زبان، ترکی را برای نبردیدن برگزید.

نبردیدن با اسلام و تشیع را با انتشار دو کتاب شیعی‌گری و بخوانید و داوری کنید، و نبردیدن با ترکی را با انتشار دو جزوه‌ی آذری یا زبان باستان آذربایگان و زبان پاک بیغازید. در این نبردیدن‌ها، برخی اعضاء مسلح تشکیلات مخفی داش رضا پالانی اطراف او گرد آمدند و گروه رزماد را با موضوع محافظان کسروی و چماقداران باهماد تشکیل دادند. اعضای رزماد، مخالفین را که با ساده‌دلی برای مباحثه و گفت‌وگو و دفاع از حریم مقدساتشان به محل باهماد آزادگان و جلسات هواداران کسروی می‌آمدند، مضروب و منکوب می‌کردند. این شاخه‌ی سازمانی، در تمام شهرهایی که باهماد آزادگان در آن تشکیل شده بود، به وجود آمد.

در همین سال‌ها وی ادعای نبوت یا «برانگیختگی» را آشکارا بر زبان جاری ساخت:

«این خواست خدا است که هر چند گاه یک بار جنبش خدایی رخ دهد و یک راه رستگاری به روی جهانیان باز گردد و گمراهی از میان رود. لیکن مسلمانان آن را با اسلام پایان یافته می‌شمارند و بی‌خردانه دست خدا را بسته می‌دانند. اگر میلیون‌ها سال نیز بگذرد، دیگر خدا به جهان نخواهد پرداخت؟»^{۲۷}

۷-۶. در هم گویی‌ها

یکی از ویژگی‌های تحقیقات کسروی در هم گویی و تناقض‌نویسی است که دستاویز بسیاری از مخالفان وی شده است و تاکنون شاید بیش از بیست جزوه و مقاله و کتاب در این موضوع به نگارش درآمده است. مثلاً او در جایی می‌گوید:

«راستی آن است که اسلام نه شاینده‌ی آن است که خود دارای کشور بزرگ آزادی به نام جهان اسلام باشد و نه شاینده‌ی این که کشورهایی که امروز مسلمان می‌دارند، آن دین را نگه دارند و کشور خود را به آئین آن آزادانه راه برند. بنیادگزارهای سیاسی اسلام برای امروز نبوده [است]. از این‌جاست که جدایی [به] میان می‌آید.»^{۳۸}

پیداست که این سخنان در تبیین و تحکیم سیاست دیکته‌شده‌ی فراماسونری برای جلوگیری از اتحاد مسلمین و نزدیک کردن کشورهای اسلامی به همدیگر بوده است و با بسیاری از ادعاهای وی در هواخواهی از اسلام، تباین و تناقض داشته است. از جمله به این ادعا می‌توان اشاره کرد که گوید:

«این است بدعت‌هایی که در این دین پیدا می‌شود [به] آسانی از میان برمی‌خیزد و [به] آسانی بنیاد راستین آن دوباره برپا می‌شود و هم از این‌جاست که این دین جاویدان است.»^{۳۹}

و یا:

«از پیغمبر اسلام کتاب درست در دست است و رشته پاره نشده [است]. دین همان [است] که در آن کتاب است و چون مردم آن را از دست هشته‌اند باید کوشید تا به آن باز گردند.»^{۴۰}
نشر این مطالب، تقریباً همزمان است. نمی‌توان تناقض موجود در آن‌ها را به حساب تحوّل فکری در کسروی گذاشت. یک جا درباره‌ی قرآن می‌گوید:

«قرآن اگر نامه‌ی (=کتاب) آسمانی نیست، چرا کسی نتوانسته مانند آن بیاورد. آن همه فیلسوفان و دانشمندان و صوفیان کدام یک است که به پایه‌ی پیغمبر اسلام رسیده [است؟] در قرن‌های آخر سید محمد مشعشع و سید علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی نوری هر یکی قرآنی ساخته کدام یک در خور ریشخند نیست؟»^{۴۱}

و در جای دیگر این حرف‌ها را به فراموشی می‌سپارد و با ساده‌لوحی غیرعادی می‌گوید:
«اگر قرآن تواند داوری کرد، پس این کشاکش‌ها چگونه پیدا شده؟ مگر قرآن نیست که همه‌ی کیش‌ها دلیل از آن می‌آورند؟ [مگر] قرآن نیست که فنی الدلاله‌اش می‌شمارند؟^{۴۲} این خواری و زبونی‌ها با بودن قرآن رو داده [است؟] شما را چه شده که به ما نمی‌پیوندید؟^{۴۳} سخن آن نیست که معنایش در دل‌های دیگران باشد. یک مرد خدایی (= پیغمبر) این نمی‌کند، سخنانی بگوید که آن را معنای روشنی نباشد و سپس هر کسی به دلخواه آن را گزارش (= تفسیر) کند.»^{۴۴}

درباره‌ی معاد در کتاب **ورجاوند بنیاد** که در همین سال‌ها انتشار داد، می‌نویسد:

«... می‌گویند درباره‌ی آن جهان چه می‌گویید؟ آیا می‌توان باور داشت؟ می‌گوییم نه، هر چیز را دانش‌ها باید رسانند.»

در همان کتاب، در جای دیگر، متناقض با جملات فوق چنین ادعای عجیبی می‌کند:

«... کسی که چون مرد و بی‌جان گردید، تنش پوسیده، خاک خواهد شد و دیگر با آن کاری

نیست و هیچ‌گاه زنده نخواهد گردید. خدا را [به] رسیدگی و [به] داوری نیازی نیست و کسی هم

در پیشگاه او میانجی نتواند بود. این‌ها پندارهای خام و بی‌خردانه است!»^{۳۵}

این درهم‌گویی‌ها فراوان است و همان‌گونه که گفتیم چندین کتاب در این باب تألیف شده است.

کسروی دو جلد کتاب **ورجاوند بنیاد** و یک جلد **زبان پاک** را دلیل بر وحی نبوت خود چاپ

کرد و جزوه‌ی **آذری یا زبان باستان آذربایگان** را به آن پیوند داد. حاصل ادعایش آن بود که:

اسلام و دو زبان ترکی و عربی برای بشریت «آک» (= عیب) شمرده می‌شود و باید هر دو

«پاک» (= بی‌عیب) گردد و از «آکها» پیراسته شود. و بدین‌گونه نام دینش را «پاکدینی» و نام

زبانش را «زبان پاک» گذاشت و به پیروانش یاد داد که وقتی به هم می‌رسند به جای لفظ

«سلام» بگویند:

- پاک زی!

و جواب بشنوند:

- بی آک زی!

و با هم هیچ‌گاه به ترکی سخن نگویند و قرآن و نماز هم نخوانند و شعائر اسلام را ریشخند

سازند و به آداب و سنن ملی و مذهبی اجداد مسلمان خویش پشت پا زنند و به سوی غرب

روی آرند و سروری انگلستان را بر جهان بپذیرند.

۸-۶. مرگ

در مقابل این ادعاها و گستاخی‌های کسروی مردم بر او شوریدند. امام خمینی - قُدس سرّه

الشریف^{۳۶} - کتاب **کشف الأسرار** را در سال ۱۳۲۳ در پاسخ او انتشار داد.^{۳۷} و علامه شیخ

عبدالحسین امینی - قُدس سرّه الشریف - فتوای قتل وی را صادر کرد.^{۳۸}

نواب صفوی برای اجرای این فتوا داوطلب شد. پنجاه تومان از علامه امینی، سیزده دینار از آیت‌الله شهید مدنی و دو دینار از آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی گرفت،^{۳۶} خرج سفر کرد و شمشیری خرید که فتوا را اجرا کند. چند روزی بر سر راه کسروی کمین کرد. اما دریافت که کسروی همواره در محاصره‌ی محافظان کار کشته‌ی مسلح ارتشی به این سو و آن سو می‌رود و سلاح سرد در این میان کارآیی نخواهد داشت و هر مهاجمی که به او نزدیک شود، آماج گلوله‌های محافظینش خواهد شد.^{۳۷} به پیش شیخ محمد حسن طالقانی رفت، چهار صد تومان از او گرفت و طپانچه‌ای خرید و در روز ۱۳۲۴/۲/۸ عازم اجرای فتوا شد.^{۳۸}

«نواب پس از کشیدن اسلحه، تیر اول و دوم را به سوی او خالی می‌کند؛ ولی تیرهای بعدی اسلحه به علت آن که فشنگ دست‌ساز بود، در لوله گیر کرد...»^{۳۹}

کسروی پس از این حادثه به عناد و لجبازی و هتاک‌های خود افزود و همچنان به رواج دادن دین اختراعی خود مشغول شد.^{۴۰} تا آن که حاج سراج انصاری، مؤلف کتاب شیعه چه می‌گوید؟ و مدیر مجله‌ی مسلمین، دکتر فقیهی شیرازی مدیر مجله‌ی پرچم اسلام، شیخ عباسعلی اسلامی مدیر انتشارات بعثت، طی اعلامیه‌ای کسروی را به موارد زیر متهم کردند:

۱. ادعای این که دین اسلام با عصر حاضر سازگار نیست و به جای آن «پاکدینی» معرفی می‌شود.

۲. ادعای پیغمبری پاکدینی از طرف کسروی.

۳. ادعای این که حضرت محمد (ص) خاتم الأنبیاء نیست.

۴. ادعای این که قرآن کلام خدا نیست.

۵. ادعای این که قرآن با علوم روز سازگار نیست.

۶. نسبت سرسام دادن به پیغمبر اسلام.

۷. جسارت به امام جعفر صادق (ع).

۸. ادعای این که اسلام مایه‌ی گمراهی و نادانی است.^{۴۱}

اینان به وزارت دادگستری وقت نیز شکایت بردند. وزیر دادگستری شکایت را به بازپرسی شعبه‌ی هفت ارجاع کرد و دستور رسیدگی به پرونده را داد. در روز ۲۰ / ۱۲ / ۱۳۲۴ حدود ساعت ۸/۵، وقتی کسروی به همراه منشی آمد، گروه هفت نفره، وابسته به جمعیت فدائیان اسلام متشکل از سید حسین امامی، سید علی محمد امامی، مظفری، فدایی، الماسیان، گنج‌بخش

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۶۵
و صادقی نیز وارد اتاق شدند و پس از به قتل رسانیدن کسروی، الله اکبرگویان از اتاق بیرون رفتند.^{۴۵}

۹-۶. دفن

بستگان کسروی وقتی از قتل او خبردار شدند، برای تحویل جسد به محل قتل رفتند. یکی از آنان گفته است:

«تا ساعت چهار بعد از ظهر گرفتار بودیم که جنازه‌ی کسروی را به کجا حمل کنیم؛ زیرا هیچ مسجدی و هیچ گورستانی جنازه‌ی او را نمی‌پذیرفت.»^{۴۶}
سرانجام گروه رزماد، جنازه‌های کسروی و حدادپور را به محل مرتفعی در میان کوه‌های شمیران بردند و در حفره‌ای که دو متر عمق داشت، نزدیک یک درخت قرار دادند و بر روی جسد سیمان ریختند و حفره را پر کردند تا نعش وی از دستبرد مخالفان در امان بماند.^{۴۷}

۱۰-۶. ارزش علمی میراث کسروی

کسروی در بسیاری از زمینه‌های علوم قلم زده است. در زمینه‌های فلسفه، روانشناسی، زبان‌شناسی، دین‌پژوهی، قرآن‌پژوهی، ادبیات، تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، اقتصاد و ... کتاب و جزوه و مقاله نوشته است. هیچ یک از این آثار صبغه‌ی تحقیقی و آکادمیک ندارد. ولی در همه‌ی آنها صاحب ادعا است و اتفاقاً فقط در وقایع‌نگاری و تاریخ که صاحب ادعا نیست، موفق شده است. در تک تک این آثار دو ویژگی زیر به روشنی مشهود است:

۱. دروغ‌بافی و عوام‌فریبی.

۲. تناقض‌نویسی و درهم‌گویی.

در باب شخصیت و آثار و ارزش‌گذاری علمی میراث ادبی وی تا کنون اثری بی‌غرض نوشته نشده است. به گفته‌ی یکی از کسروی‌پژوهان معاصر:

«جریان روشنفکری که کسروی را متعلق به خود می‌داند، حتی یک مقاله‌ی تحقیقی و واقع‌گرایانه در باب شخصیت، اعتقادات و رفتار او فراهم نیاورده است. و تمام کسانی که درباره‌ی او دست به قلم برده‌اند، جز کلیات حرفی زده‌اند. اینان حتی به نیرنگ و دروغ پیرامون او متوسل می‌شوند. این افراد چه در زمان دیکتاتوری پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی، همواره سعی در قهرمان‌سازی از او داشته‌اند. این نویسندگان کوشیده‌اند تا کسروی را عنصری ضد رژیم

و مخالف رضاخان معرفی نمایند؛ در حالی که به شهادت اسناد و مدارک، او از نزدیک‌ترین افراد به رضاخان بود و تمام تلاش‌هایش، حتی شورش کور او علیه دین و مذهب نیز در راستای تحکیم صورت‌بندی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حکومت پهلوی‌ها انجام می‌شد. این افراد برای در سایه قرار دادن ضعف‌های کسروی، در تاریخ‌نگاری تأکید می‌کنند و مدام اهمیت کارهای تحقیقی او را به رخ می‌کشند؛ در حالی که در همان کار به ظاهر علمی نیز، اقسام تحریف‌ها و غرض‌ورزی‌ها به کار رفته و تاریخ نهضت‌ها با نگرشی مرعوبانه نسبت به غرب و روشنفکری نگاشته شده است.^{۴۸}

نگارنده‌ی این سطور صرف‌نظر از هر گونه گرایش‌های فکری و سیاسی و مکتبی و روانشناسی تحقیقی، کسروی را به عنوان یک نقّال و وقایع‌نگار می‌پذیرم. به نظر من، نقّالی وی با نشر کتاب تاریخ پلوتارخ شروع شد و با تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان و مشعشیان و چند جزوه‌ی دیگر ادامه یافت. در بقیه‌ی کارهای وی هم سایه‌ی این نقّالی دیده می‌شود. حتّی شهریاران گمنام و تاریخچه‌ی چپق و قلیان و شیخ صفی و تبارش در رده‌ی جزوات نقّالی قابل تعریف است و هیچ‌گونه ارزش علمی و تحقیقی در شاخه‌ی کاوش‌ها و پژوهش‌های نستوهانه ندارد. اگر هم به نسخ خطّی و متون قدیمه مراجعه کرده، به قصد گردآوری مواد و مصالح برای استدلال‌ات به ظاهر علمی در ادّعاهای خود بود. کسروی در نگارش زبان پاک نیز از آن‌جا که مرعوب ساختار بهنجار و بسامان شگرف زبان ترکی بود، می‌خواست نحو گسترده‌ی ترکی را بر صرف زبان پاک خویش تحمیل کند. و با اندیشه‌ی تجربیدی و انتزاعی خود دست به اختراع قواعد و اصول گفتاری و نگارشی و در نتیجه تخریب زبان فارسی زد که این خود ناشی از روحیه‌ی نقّالی وی بود و با صبغه‌ی علمی زبان‌شناسی دوری داشت. اما باید گفت که در وقایع‌نگاری تاریخ مشروطه، وی با تکیه بر همین مهارت نقّالی، آنچه را دیده، بر زبان آورده است و شاید اگر آن را «حماسه‌ی وقایع‌نگاری مشروطه» نام بنهیم به بیراه نرفته‌ایم. الحق و الانصاف وی در وقایع‌نگاری انقلاب مشروطه موفق بوده است.

۱۱-۶. کسروی و زبان‌شناسی

کسروی زبان‌شناس نبود. از قواعد و قوانین زبان‌شناسی کمترین اطلاعی نداشت. تحقیق در گویش‌ها و زبان‌های کهن را بلد نبود. نمونه‌اش همین زبان «آذری» است که تاکنون در جهان بشریت متولّد نشده است و نخستین بار کسروی آن را در ذهن خود خلق کرد.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۶۷

از این رو، وی بی‌آن‌که خود متوجه شود، به سهو و نقصان‌های فراوانی نیز در ادعاهای خود راه داد. حتی خود نیز از دلایل غیر سخته‌ی خویش پشیمان شده و در چاپ بعدی که در سال ۱۳۲۴ بیرون داده، گفته است:

«این کتاب را زمانی نگاشته‌ام که یک کلمه هم از زبان‌شناسی اطلاع نداشتم.»^{۴۹}

ب. و. میلر یکی از روس‌هایی است که در اشاعه‌ی نظریه‌ی کسروی بسیار سینه چاک کرده است، در جایی اعتراف می‌کند:

«البته با استناد به مواد و دلایل ارائه شده از سوی کسروی، نمی‌توانیم تصور مشخصی از زبان «آذری» به دست بیاوریم.»^{۵۰}

او در ادامه می‌گوید:

«درباره‌ی لهجه‌های قدیمی ایرانی نظیر آذری، استفاده از منابع ناقص، تصادفی و اتفاقی و تحریف شده، چیزی عائد ایران‌شناسی نمی‌کند.»^{۵۱}

البته منظور میلر تخطئه‌ی نظریه‌ی کسروی نیست، بلکه می‌خواهد بگوید که دلایل و مدارک کسروی سخته و سنجیده نیستند و پیشنهاد می‌کند که پان‌ایرانیست‌ها به دنبال دلایل سخته و سنجیده باشند.

۱- ۱۱- ۶. پیروان کسروی در آذری‌بازی

پس از مرگ کسروی کسی جرأت دفاع از او را به خود راه نداد. اما بعد از وقوع کودتای ۲۸ مرداد، افرادی پیدا شدند که با قلمداد کردن کسروی به عنوان زبان‌شناس، به تبیین و توجیه نظریه‌ی آذری‌بازی وی پرداختند. ظاهراً نخستین اثر مطبوع در این باب از آن یحیی ذکاء، مؤلف کاروند کسروی و مدافع سرسخت پاکدینی بود که تحت نام گویش کرینکان در سال ۱۳۳۲ انتشار یافت.^{۵۲} پس از او، عبدالعلی کارنگ کتاب تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان^{۵۳} را چاپ کرد.

همان‌سال ماهیار نوابی، از شیفتگان زرتشتیان هندوستان که در دانشگاه تبریز نیز تدریس می‌کرد، در دفاع از تئوری کسروی کتاب زبان کنونی آذربایجان را انتشار داد.^{۵۴} سپس، باز عبدالعلی کارنگ جزوه‌ای در سیزده صفحه با عنوان خلخالی، یک لهجه از آذری را منتشر ساخت.^{۵۵} و دو سال بعد، دیگر باره یحیی ذکاء راه افتاد و جزوه‌ای در ۴۴ صفحه با عنوان گویش گلین‌قیه چاپ کرد.^{۵۶}

این سه تن، پیروان اصلی و مقلدان خاص کسروی بودند و نظریه‌ی وی را تقریباً کانالیزه کردند. بعد از آن‌ها افرادی مانند منوچهر مرتضوی، عنایت‌اله رضا، حسینقلی کاتبی، ناصح ناطق، رضازاده‌ی ملک، محمد مقدم (یا به قول خودش: مه‌مدم) هر کدام به نوعی وارد گود شدند. در نمودار زیر نام آن‌ها آمده است:

نمودار پیروان کسروی

یحیی	عبدالعلی	ماهیار	منوچهر	حسینقلی	عنایت‌اله	ناصر	رضازاده‌ی
ذکاء	کارنگ	نوابی	مرتضوی	کاتبی	رضا	ناطق	ملک

اینک در زیر مستندات برخی از این پژوهشگران را بررسی می‌کنیم:

۱-۱-۱۱-۶. اتهام سرقت و انتحال

جیره‌خواران رژیم، برای خوش رقصی و خود شیرینی به سیاست شاهنشاهی، ترک‌ستیزی و ترکی‌زدایی و جلب اعتناء و توجه اربابان، میان خود نیز مسابقه گذاشته بودند و در این راه به همدیگر نارو می‌زدند که گوی سبقت را در تملق‌گویی برابند و همدیگر را ناجوانمرد خطاب می‌کردند.

مثلاً: عبدالعلی کارنگ در مقدمه‌ی کتاب **تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایگان** که در سال ۱۳۳۳ و پس از اطمینان از استقرار نظام شاهنشاهی نوشته است، منوچهر مرتضوی را متهم به دزدی ثمره‌ی تحقیقات خودش می‌کند و او را فضل‌فروش و ناجمرانمرد می‌نامد و می‌گوید:

«... اشتباه مؤلف در انتشار پنج نسخه‌ی ماشین شده از **رساله‌ی تاتی** در بهمن ماه ۱۳۲۹ و سوء استفاده و ناجوانمردی ... نگارنده را بر آن داشت که هرچه زودتر به چاپ آن اقدام نماید تا هم فکر کسانی که با خیال اقتباس و استراق بیشتری از آن رساله هستند، راحت گردد ...»

معلوم می‌شود که وی در سال ۱۳۲۹ این به اصطلاح «تحقیقات» خود را در شمارگان محدودی جهت خوشایند سیاست‌گزاران ترکی‌ستیزی چاپ کرده بود و چون هنوز اوضاع سیاسی ایران ثبات نداشت و نمی‌دانست که نان را به کدام نرخ باید خورد، از چاپ آن خودداری می‌کرد اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد نرخ نان معلوم شد و او یک سال بعد، این اثر را منتشر ساخت.

۲-۱-۱۱-۶. انگیزه و هدف مؤلف

وی نخستین پیرو و مبلغ لجوج تئوری کسروی است و همان‌گونه که بر روی جلد کتاب نقش بسته است، انگیزه و هدف وی آن است که دو لهجه از زبان باستان آذربایگان را احیاء کند.

ناشر کتاب، اسماعیل واعظ‌پور^{۵۷} در مقدمه‌ی کوتاهی که بر این کتاب نوشته، با ژست علمی ادعا می‌کند که کارنگ «صرفاً روی زبان‌شناسی [؟] این اثر را به وجود آورده است.» و اظهار امیدواری می‌کند که «این اثر در ردیف تألیفات گرانبه‌ای رشته‌ی زبان‌شناسی قرار گیرد.» سپس کارنگ، بحثی در دو بخش: (۱) زبان آذربایجان در سال‌های پیش از اسلام، و (۲) زبان آذربایجان در سال‌های پس از اسلام می‌آورد.

در بخش نخست، با پیش کشیدن مباحث نامربوط به هم و آوردن مستندات اِتر و دم‌بریده‌ای از متون گذشته و تکرار امثله و شواهد مجعول کسروی و بدون نام بردن از او و با استناد به نظر دارمستتر، نتیجه می‌گیرد که:

«اولاً تا انقراض سلطنت ساسانیان زبان آذربایجان باقیمانده، و تحول یافته‌ی زبان مادی [؟]

و دارای ریشه‌ی آریایی [؟] و یکی از زبان‌های «پیوندی» [!] بوده است.

ثانیاً، زبان ترکی که یکی از زبان‌های «پیوندی یا ملتصق» می‌باشد تا ظهور اسلام راهی به

ایران و آذربایجان نداشته است (!)»

دو غلط فاحش در این استنتاج وجود دارد:

۱. کلمه‌ی «ملتصق» معادل عربی اصطلاح «پیوندی» است و همان است که در زبان فرانسه *Langues Agglutinantes* گفته می‌شود و فرقی با هم ندارند و هر دو اصطلاح به زبان‌های التصاقی و پیوندی اطلاق می‌شود ولی فارسی از زبان‌های ترکیبی (*Langues Flexionnelles*) است.

۲. زبانی به اسم «مادی» در تاریخ شناخته نیست. کلمه‌ی «ماد» تحریف شده‌ی واژه‌ی «بای» *Bay* در ترکی است که به صورت‌های مای، ماه، ماذ، ماد، تلفظ شده است و به گفته‌ی

هرودوت کلوت:

«مادان از سران یا بای‌های شش قبیله و قوم معروف منطقه تشکیل شده بود که ائتلاف داشتند

و زبان غالب میان این قبایل، ترکی بود و بای‌های ترکی به اقوامی که ترکی نمی‌دانستند کتابت

آموختند و آن‌ها را وادار کردند که اوصاف ترکان را بر روی سنگ‌ها و به گویش‌های خود نقل کنند!»

مؤلف در بخش دوم سخنان خود، دانشمندان ترکی‌پژوه را به «تحقیق ناقص، ظن ناروا، و استنباط نادرست» [!] محکوم می‌کند و در این میان فقط به تئوری احمد کسروی صحه می‌گذارد و در مقابل ترکی‌پژوهان از او چنین یاد می‌کند:

«و یک سلسله‌ی دیگر با روش صحیح و منطقی به رشته‌ی تحریر درآمده که رساله‌ی **آذری یا زبان باستان آذربایگان** را می‌توان سرآمد آن‌ها شمرد و نگارنده به مأخذی که با راهنمایی این رساله، مراجعه نموده، علاوه بر ذکر خود مأخذ، علامت (آذ- کسروی) نیز گذاشته ...»^{۵۸}

کارنگ می‌گوید:

«آذری ... در نقاط بسیار دوردست باقی مانده که در نتیجه‌ی مجبور بودن ساکنین آن نقاط به مراوده‌ی با شهرنشینان ترک زبان^{۵۹} روی به ضعف و انقراض نهاد؛ ولی هنوز در چند نقطه‌ی دورافتاده‌ی آذربایجان وجود دارد که دو تا از همین لهجه‌ها به نام تاتی و هرزنی موضوع بحث این کتاب است.»

در این جا، کارنگ اولاً به وجود شهرنشینان ترک‌زبان اعتراف می‌کند و غلط فاحش آن‌که «تاتی» را که گفتیم خود نیم‌زبانی مستقل و دارای صرف و نحو و مخزن واژگان است لهجه‌ای از زبان موهوم «آذری یا زبان باستان آذربایگان» می‌نامد و هرزنی [؟] را نیز که یکی از لهجه‌های تاتی و رایج در روستای هرزن است هم‌سنگ تاتی و زبانی جداگانه فرض می‌کند!

در باب دل‌آزدگی اهالی مردم گلین‌قیه از مؤلف کتاب **تاتی و هرزنی** مطالبی در مطبوعات آذربایجان منتشر شد. از جمله مطلب زیر از آقای حسین فیض‌اللهی وحید که گوید:

«... محققانی که به دهکده‌ی گلین‌قیه می‌روند، باید مواظب باشند که نگویند از دوستان **عبدالعلی** بودند، چه آن وقت هیچ دری به رویشان باز و دستی به سویشان دراز نخواهد شد و همه با نوعی تنفر و انزجار از او یاد خواهند کرد.»^{۶۰}

وی در دنباله‌ی مطالب خود با نقل خاطره‌ای می‌نویسد:

«یکی از پیران ده با لحن خاصی می‌گفت: هر قدر ما به آن **عبدالعلی** گفتیم که ما **طالش** هستیم و پدرانمان در زمان **قاجار** از **طوالش** به این جا آمده‌اند، و هر قدر عکس و نامه‌ی اقوام و آشنایان **طالشی** خودمان را که امروزه نیز در **طوالش** زندگی می‌کنند، نشانش دادیم، او با اصرار تمام گفت: این نامه‌ها و عکس‌ها را بگذارید کنار! شما نمی‌فهمید چه می‌گویید! شما از اول و ازل در همین **گلین‌قیه‌ی آذربایجان** بودید و تا ابد نیز خواهید بود. زبان شما هم **طالشی** نیست بلکه آذری است!»

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۷۱

وقتی گفتیم آذری یعنی چه؟ گفت: «آذری یعنی شماها که قبل از آمدن ترک‌ها به آذربایجان در همین منطقه زندگی می‌کردید و ترک‌ها شما را قتل عام کردند!» ما نیز گفتیم: «خوب شد که موقع آمدن ترک‌ها، ما در آذربایجان نبودیم، در طولش بودیم!»^{۶۱}

۳-۱-۱۱-۶. هرزن‌بازی

کسی که کارنگ وی را متهم به انتحال و سرقت ادبی کرد، بلافاصله در سال ۱۳۳۴ جزوه‌ای تحت عنوان **فعل در زبان هرزنی**^{۶۲} و با تظاهر به پژوهش دانشگاهی انتشار داد. وی در این جزوه گرچه بارها می‌گوید که زبان مورد ادعای وی یعنی «زبان هرزنی» زبان آذری یا زبان باستان [؟] آذربایجان است، ولی به لحاظ ضعف حافظه در جایی اعتراف می‌کند زبان هرزنی، همان آذری یا زبان باستان آذربایجان نیست، بلکه زبان تالشی است. آن‌جا که می‌گوید:

«... مردم هرزند عتیق که مرکز اصلی زبان هرزنی و همچنین مرکز قدیم و منشأ دیگر روستاهای آن سامان است از **طولش** آمده در این ناحیه ساکن شده‌اند و افراد گلین‌قیه نیز از **هرزند عتیق** به محل ده جدید رفته آن را به وجود آورده‌اند و آبادانی گلین‌قیه از حدود دویست سال تجاوز نمی‌کند.»

این در حالی است که او و دیگر پیروان کسروی ادعا دارند زبان مجعول آذری از چهار صد سال پیش برافتاده و اثری از آن پیدا نیست! وی در پاورقی‌های کتاب هر جا که می‌خواهد به زبان ترکی اشاره کند آن را «آذربایجانی» می‌نامد و مانند یک زبان مرده به آوانویسی الفاظ امثله‌ی ترکی می‌پردازد. این کتاب ۷۲ صفحه‌ای که با ژست علمی خاصی تألیف شده، فاقد هرگونه صبغه‌ی علمی است. متدولوژی تحقیقی بسیار تشتت‌آمیز و ضعیفی دارد. اما به هر روی، برادران و خواهران تالشی زبان ما، می‌توانند از زحمتهای این پیرو کسروی در بررسی فعل و گونه‌های آن، به نفع تدوین دستور زبان تالشی استفاده کنند.

وی در مقدمه ادعا می‌کند که این رساله را بر اساس تشویق دوست دانشمندش آقای ژیلیر لازار (Gillbert Lazard) و پس از مطالعه‌ی مقاله‌ی و. ب. هنینگ (W.B. Henning) نوشته است. اما یادش می‌رود که اشاره کرده است طرح و بودجه‌ی شاهنشاهی در دانشکده ادبیات تبریز برای وارونه نشان دادن زبان و فرهنگ آذربایجان مطرح بوده است و یکی از دوستان این

شخص هم بر اساس این طرح، تنظیم و نشر «متون داستانه‌ها و افسانه‌های هرزنی» را به عهده گرفته بود که هرگز موفق به آن نشد تا ناخواسته خدمتی به فولکلور تالشی کرده باشد. وی، در مقدمه، عبدالعلی کارنگ رقیب خود و پژوهشگر بازگفته در بالا را به طور تلویحی متهم به «مقاله پردازی برای تحصیل نامبرداری»، «مرید یابی از کیسه‌ی مشتی هم میهن هرزنی زبان» می‌کند و می‌گوید که البته خودش از «شهرت‌طلبی بیزار است» و میراث نیاکان را «بازیچه‌ی نامجوئی بیهوده و ارضا هوسی کودکانه» قرار نداده است و ادعای «خدمت بی‌شائبه» دارد.

به هر روی، همان‌گونه که گفتیم گرچه انگیزه نویسنده خدمت به زبان و ادبیات تالشی نبوده است، اما می‌توان در تدوین دستور زبان تالشی بسیاری از امثله و شواهد رساله را مورد استفاده قرار داد.

نویسنده در تدوین این رساله یکی از معمرین روستایی تالشی‌زبان، مرحوم سید محمد امینی گلین‌قیه‌ای فرزند سید حسین را اجیر کرده که در آن زمان ۷۶ سال داشته است و خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است و واسطه‌ی تحقیق و ترجمه‌ی امثله و شواهد تالشی (هرزنی) به فارسی، زبان ترکی آذری بوده است و تصریح دارد که هرجا نتوانسته است برای لغات تالشی (هرزنی) معادل فارسی بیابد، ناگزیر از آوردن معادل ترکی آذری شده است.

هرزن‌باز، امثله و شواهد مسموع از آن مرحوم را در رساله‌ی خود انبار کرده است و گرچه در آن روزگار کرسی تدریس در دانشگاه را نیز در دست داشته است، زحمت تنظیم و تدوین و رعایت روش عادی پژوهش را هم نکرده است. مثلاً ترتیب الفبائی در تنظیم فهرست مصدرها و افعال التزامی را مرعی نداشته و با ذکر بی‌ترتیب و غیر متودیک آن‌ها، خواننده را سردرگم و گیج کرده است. رساله سرتاپا دارای اغلاط چاپی نیز است و مقلد مجبور شده است به این کتاب ۷۲ صفحه‌ای، چندین صفحه «تصحیح و اضافات» نیز بیافزاید.

وی، در جای جای این جزوه‌ی کوچک از زحمت پر طاقت و دقت وافر خود حرف می‌زند و بارها لفظ «تحقیق دقیق» را به کار می‌برد. مثلاً در مبحث «قاعدہ‌ی ساختن افعال در زبان هرزنی» می‌گوید:

«... لازم به ذکر نیست که هر یک از این قواعد حاصل تحقیق دقیق و مقایسه و تطبیق

مثال‌های متعدد درباره‌ی هر یک از صیغه‌ها می‌باشد (!)»

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۷۳

اما، نیت هرزن‌باز، مانع «تحقیق دقیق» وی شده است. مثلاً در همین فصل «ذکر افعال اولیه» نشان می‌دهد که زبان تالشی (یا هرزنی) شاید از سه هزار سال پیش تحت تأثیر زبان ترکی آذری بوده و شباهتی پهلوی ندارد. و نمی‌توان گفت که مقلد این حقیقت را در نیافته باشد. جدولی که خود او داده، چنین است:

فارسی	ترکی آذری	هرزنی (تالشی)
بیا	بویور	buru
بیاید	بویورون	boyor
پایین بیاید	آشاعی بویورون	boyorare
پایین بیا	آشاعی بویور	buruare
بشکن	سیندیر	si
بشکنید	سیندیرین	sindor

و ده‌ها فعل دیگر که هرزن‌باز بدون هیچ ترتیب علمی و منطقی، همان‌گونه که از مرحوم سید محمد امینی گلین‌قیه‌ای شنیده، ردیف کرده و به چاپ سپرده است. بی‌آن که بفهمد خلاف ادعای خود عمل می‌کند.

در باب تأثیر زبان ترکی بر گویش‌های غیرالتصاقی موجود در آذربایجان، به تحقیقی جداگانه نیاز است. از آن‌جا که دستموزه‌ی این مقلد، «فعل در زبان هرزنی» است به چند مورد دیگر با استفاده از توضیحات خود وی اشاره می‌کنیم:

الف - در زبان فارسی برای دو نوع ماضی استمراری یک صیغه وجود دارد، در حالی که در زبان ترکی آذری هر کدام را صیغه‌ی مشخصی است و گویش تالشی (هرزنی) هم تحت تأثیر زبان ترکی دارای چنین مزیتی شده است.

مثال:

۱) فارسی

او این سخن را می‌گفت که من رسیدم.

او این سخن را هر روز می‌گفت.

اگر من آن‌جا نبودم این سخن را می‌گفت.

۲) ترکی

من یئتیشنده او، بوسؤزو دئیوردی.

او، بونو هرگون دئیردی.

من اورادا اولماسایدیم او، بونو دئیردی.

(۳) تالشی (= هرزنی)

... - ötda beya ...

... be- ötda beya ...

... be- ötda beya ...

ب - برای مضارع عمومی در زبان فارسی صیغه‌ی مخصوصی وجود ندارد یعنی صیغه‌ی واحدی برای مضارع اخباری و مضارع عمومی موجود است. در حالی که در زبان ترکی برای هر یک از موارد دوگانه‌ی فوق صیغه‌ی مخصوص وجود دارد و در تالشی نیز چنین است.

در مضارع اخباری یا همان زمانی، وقوع بالفعل در زمان حال منظور است، یعنی این صیغه بر فعلی که شروع شده است یا در حال شروع است دلالت می‌کند. در حالی که در مضارع عمومی یا گسترده وقوع بالقوه‌ی فعل منظور می‌باشد. یعنی امکان وقوع فعل بدون توجه به وقوع حتمی آن در زمان حال مطرح است و حتی شمول آن تا زمان گذشته و آینده نیز دامنه پیدا می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوئیم: «من گاهی به آن‌جا می‌روم» منظورمان این نیست که «اکنون به آن‌جا می‌روم» بلکه امکان رفتن به آن‌جا مقصود می‌باشد و این «می‌روم» منطقی‌مغایر با «رفتن به آن‌جا در گذشته» نمی‌تواند باشد.

مثال:

(۱) فارسی

من این حرف را بی‌پرده و به شما می‌گویم. (فعل اخباری)

من این راز را روزی به شما می‌گویم. (مضارع عمومی)

هر وقت خواست بروم، می‌گویم. (مضارع عمومی)

(۲) ترکی آذری

بو سوؤزؤ آچیقجاسپنا سیزه دئییرم.

بوسیری بیرگون سیزه دئییرم.

او گئندنه دئییرم.

(۳) هرزنی (تالشی)

... ötden ...

... bö-ötden ...

... bö-ötten ...

پ- برای هر صیغه از وجه التزامی فعل در زبان ترکی آذری، فرم خاصی از فعل به کار می‌رود. و در تالشی نیز چنین است در حالی که در فارسی همه صیغه‌های پنجگانه‌ی التزامی یک فرم بیشتر ندارد:

(۱) فارسی

۱. اگر بروم خوب می‌شود.
۲. بگذار بروم.
۳. بروم بینم چه می‌شود.
۴. کاشکی بروم.
۵. باید بروم.

(۲) ترکی

۱. گئتسم، یاخشی اولار.
۲. قوی گندیم.
۳. کاش گندهم.
۴. گندیم گۆروم نه اولار.
۵. گرهک گندهم.

هرزن باز، در دادن معادل‌های هرزنی (تالشی) برای مثال‌های فوق، دچار سردرگمی شده است. زیرا در این مثال‌ها حتی ساختار جمله و الفاظ نیز ترکی است. وی، برای کم اهمیت جلوه دادن این واقعیت، معادل‌ها را با نظام فونتیکی درهمی آوانویسی کرده است. معادل‌ها چنین است:

۱. آیه شیدن، چوخ بین.
۲. قوی شیدن.
۳. شونن، ونین، نه بین؟
۴. کاش شونن.
۵. گرهک شونن.

ت- مقلد در چندین جا به تأثیر تاریخی زبان ترکی آذری بر گویش هرزنی (تالشی) ناخواسته تأکید دارد. و این خود با ادعای کسروی و همه‌ی مقلدان او دایر بر این که زبان ترکی از صفویه به این سو بر آذربایجان تحمیل شده است مغایرت دارد و تناقض‌گویی آشکار است. مقلد می‌گوید:

... در زبان فارسی قید حالت گاهی تکرار می‌شود؛ ولی در این مورد زبان هرزنی (= تالشی) تحت تأثیر آذربایجانی (= زبان ترکی آذری) قرار گرفته است:

(۱) فارسی

در حالی که می‌زد آمد.

کشان کشان آمد.

(۲) ترکی آذری

وورا - وورا گلدی.

چکه - چکه گلدی.

(۳) هرزنی (تالشی)

یارا - یارا آمارا.

کارا - کارا آمارا.

ث. صیغه‌ی تمنی و ترجی نیز در گویش هرزنی (= تالشی) تحت تأثیر زبان ترکی آذری شکل پذیرفته است. خود نویسنده می‌گوید: «... این مورد برای فارسی‌زبانان چندان محسوس نیست، در حالی که در زبان هرزنی (= تالشی) و زبان ترکی آذربایجانی کاملاً محسوس است و برای هر یک صیغه‌ی مشخص وجود دارد:

(۱) فارسی

اگر می‌آدمم.

کاش می‌آدمم.

باید می‌آدمم.

(۲) ترکی آذری

اگر گلستیدیم.

کاش گلنیدیم.

گرهک گلئیدیم.

(۳) هرزنی

اگر شرم سبی.

کاش شرم بی.

گرهک شرم بی.

ج. مضارع شرطی و مضارع التزامی در زبان ترکی آذری دو صیغه‌ی متفاوت دارد، مانند: «باغلاسام» و «باغلائییم»؛ در حالی که در فارسی فرقی میان این دو صیغه وجود ندارد. نویسنده در صفحه‌ی ۵۹ از جزوه‌ی خود، در این باب مثال‌های کافی آورده است.

ج. مضارع شرطی یا مضارع عام نامعین نسبت به زمان حال اخباری تعمیم دارد، یعنی: در زمان حاضر اتفاق نمی‌افتد و وقوع آن در زمان معین منظور نیست، بلکه در زمان حال و آینده عموماً ممکن است واقع شود.

وی با این توضیح و Present General نامیدن این نوع مضارع به ذکر امثله‌ی زیر از زبان ترکی آذری می‌پردازد:

۱. صیغه‌ی «دهیر» ترجمه‌ی «ارزد» در این شعر حافظ:

بگفتمی که چه ارزد نسیم طره‌ی دوست،

گرم به هر سر مویی هزار جان بودی.

۲. صیغه‌ی «چیخاردار» ترجمه‌ی «برون آرد» در این شعر حافظ:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم،

که عشق از پرده‌ی عصمت برون آرد زلیخا را.

۳. صیغه‌ی «ایسترلر» ترجمه‌ی «دوست دارند» در این شعر حافظ:

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند،

جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را.

۴. صیغه‌ی «باغیشلارام» ترجمه‌ی «بخشم» در این شعر حافظ:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را،

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.

۵. صیغهی «دئیرم» ترجمه‌ی «گویم» در این شعر حافظ:

اگر دشنام فرمایی وگر نفرین، دعا گویم،

جواب تلخ می‌زیید لب لعل شکرخا را.

باید توجه داشت که او با بر افتادن رژیم شاهنشاهی، دست از تبلیغ نظریه‌ی کسروی برنداشت و بارها با علم به مجعول بودن آن، در تبلیغ و گسترش این نظریه سینه چاک کرده است، مثلاً در سال ۱۳۷۵ در مقدمه‌ای دو صفحه‌ای که بر نشر مغلوب صفوة‌الصفا نگاشته، می‌گوید:

«... نمونه‌ی آذری کهن اردبیلی [؟] سه دو بیت‌ی ظاهراً از اطرافیان شیخ نیز یکی از فواید

تاریخی و زبان‌شناسی این کتاب است. این دو بیت‌ها با یازده دو بیت‌ی از شیخ صفی‌الدین

مذکور در سلسله‌النسب صفویّه از مهم‌ترین آثار بازمانده از زبان آذری کهن...»

که ما پیش از این در باب این دو بیت‌ها بحث کرده‌ایم.

اما، آنچه باید بدان دقت کنیم این است که این پژوهشگر در این‌جا از زبان مجعول آذری، شیوه‌ی کهن نیز می‌شناسد و از این شیوه، نوع اردبیلی آن را هم افاضه می‌کند. یعنی: به نظر او دو بیت‌ی شیخ صفی اولاً به زبان آذری، ثانیاً آذری کهن و ثالثاً آذری کهن اردبیلی سروده شده است!

امیدوار نباید بود که روزی این اشخاص بتوانند تعریف‌های علمی از این شیوه‌ها به دست دهند، دستور زبان تاریخی و توصیفی این شیوه‌ها را تنظیم کنند، متون ادبی نظم و نثر واهی آن‌ها را نیز کشف و نشر نمایند! و به این همه بازی با هفده بیت گیلکی منسوب به شیخ صفی‌الدین پایان دهند و تاریخ ادبیات و صرف و نحوی برای «آذری کهن» و «آذری میانه» و «آذری نو» و ... بنویسند.

پی‌نوشت‌ها:

^۱ خود کسروی نام محله‌اش را به صورت «هوکماوار» می‌نوشت. «آوار» نام عشیره‌ای از ترکان است که در کتیبه‌های ترکی باستان در شکل «آپار» apar آمده است. ظاهراً کلمه‌ی «آوارا» در ترکی و «آواره» در فارسی از همین نام گرفته شده است. گویا آوارها به دسیسه‌ی دشمنان خود از خان و مان وطن اصلی خویش بریده و در جهان پراکنده شدند.

^۲ سیمیتن Simiten، در تبریز به افراد به ویژه کودکان لجباز اطلاق می‌شود.

^۲ «شخص بسیار باهوش و لجبازی بود. از هر چیزی می‌خواست سر در بیاورد. کسی را قبول نداشت. آخر سر خدا را هم انکار کرد.»

^۳ «سید احمد، آدم نامردی بود. در مخمصه‌ها رفیق خود را ول می‌کرد. هرچه اندرز می‌دادی قبول نمی‌کرد. تصمیم خودش را بهترین تصمیم می‌دانست. کسی به او اعتماد و اطمینان نداشت.»

Memorial School^۵

^۶ سپهبد زاهدی بعدی و عامل کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۳.

^۷ شرح حال کوتاه احمد کسروی، انتشارات پایدار، ۱۳۴۰، ص. ۲.

^۸ فصلنامه‌ی «چشم‌انداز»، تهران، ش. ۱۶، ۱۳۷۵.

^۹ کسروی، احمد. قانون دادگری، تهران، ص. ۶.

^{۱۰} آوردن وجه وصفی قبل از حرف عطف «و» در فارسی مقبول نیست. صحیح‌تر آن است که «گردد» آورده شود.

^{۱۱} ترجمه‌ی تحت‌اللفظی ضرب‌المثل ترکی: «آغاجی مئوه سیندن تانیارلار.»

^{۱۲} کسروی، احمد. قانون دادگری، تهران، ص. ۸.

^{۱۳} کسروی، احمد. امروز چه باید کرد؟، ص. ۲.

^{۱۴} کسروی، احمد. فرهنگ چیست؟، ص. ۲۲.

^{۱۵} مجله‌ی «پیمان»، ش ۱۱ و ۱۲، ص. ۴۹.

^{۱۶} همان، ص. ۵۳۸.

^{۱۷} همان، ص. ۶۳۲.

^{۱۸} دعوتی، میرابوالفتح. در پاسخ کسروی، بخش دوم، صص. ۵۶-۵۷.

^{۱۹} برای اطلاع از این نسبت‌ها ر. ک. در پاسخ کسروی، میرابوالفتح دعوتی، پندارپروری از رضا اصفهانی، شیعه چه می‌گوید از حاج سراج انصاری و ...

^{۲۰} دعوتی، میرابوالفتح. در پاسخ کسروی، صص ۱۱-۸.

^{۲۱} پیوسته؛ یک‌سره.

^{۲۲} کسروی به منزل ملک‌الشعراء بهار و دیگر دارندگان بزم فور می‌رفت و این داستان نیک آشکار بود در کتاب چگونه از عدلیه بیرون آمدم که در رد اتهام زنانی محصنه خود نوشته‌اند، داستان فور را نیز بیان فرموده‌اند.

^{۲۳} کسروی در کتاب زندگانی من، می‌گوید: «پیش از این که به این راه درآیم. هوس‌بازی‌ها نیز کرده‌ام.» ص. ۳۴۱.

^{۲۴} نقل از: میرابوالفتح دعوتی. در پاسخ کسروی، بخش دوم، ص. ۱۱-۸.

^{۲۵} «پرچم روزانه»، تهران، ش. ۳۲.

^{۲۶} کسروی، احمد. مشروطه، نشر کوشاد، تهران، ص. ۶۶.

^{۲۷} کسروی، احمد. پیرامون اسلام، ص. ۸.

^{۲۸} همان، ص. ۹.

^{۲۹} توحیدی، م. تناقضات بیان و پرچم، تبریز، ۱۳۲۴، ص. ۹.

^{۳۰} همان جا.

- ^{۳۱} همان، ص. ۵.
- ^{۳۲} مجله‌ی «پیمان»، س. ۵، ش. ۱۱، ص. ۵۰۱.
- ^{۳۳} همان، س. ۶، ش. ۹، ص. ۵۲۴.
- ^{۳۴} توحیدی، م. تناقضات پیمان و پرچم، تبریز، ۱۳۲۴، ص. ۱۴.
- ^{۳۵} همان، ص. ۸۵.
- ^{۳۶} تربت شریفش پاک باد! (به دنبال نام مردگان آورده می‌شود).
- ^{۳۷} امام خمینی (ره) در این کتاب گوید: «... گفتار بی‌خردانه‌ی آن تهی مغز مدعی پیغمبری کسروی را بخوانید و در صدد چاره برآیید. با یک جوشش همگانی، با یک خیزش مذهبی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصمت وطنی، با یک اراده‌ی قوی، با یک مشت آهنی، باید تخم این ناپاکان بی‌آبرو را از زمین براندازید. اینان یادمان‌های گذشته‌ی شما را به باد فنا می‌دهند. اینان ودایع الهی را دستخوش هوی و هوس خود می‌کنند. اینان کتب مذهبی شما را که با خون‌های پاک شهدای فضیلت به دست شما رسیده، آتش می‌زنند. اینان عید کتاب سوزان دارند. کدام کتاب‌ها؟ کتاب‌هایی که از فداکاری حسین بن علی (ع) و رنج‌های فراوان پیغمبر (ص) و اولاد او به شما رسیده است ... هان! با عزت از جای برخیزید ...» (کشف الأسرار، ص. ۳۰۳)
- ^{۳۸} گلسرخی، رضا. خاطرات درباره‌ی فدائیان اسلام، نشریه‌ی یاد، س. ۲، ش. ۶، ص. ۴۴.
- ^{۳۹} نشریه‌ی «عماد»، س. ۱، ش. ۲، ۱۳۶۷، ص. ۱۰۰.
- ^{۴۰} نیمه‌ی پنهان، ص. ۶۶.
- ^{۴۱} خوش نیت، سید حسین. نواب صفوی و اندیشه‌ها و...، ص. ۱۹.
- ^{۴۲} نشریه‌ی «عماد»، پیشین، ص. ۱۰۲.
- ^{۴۳} نیمه‌ی پنهان، ص. ۶۸.
- ^{۴۴} فتنه‌ی سلمان رشدی و کتاب پلید او، ص. ۲۰۲.
- ^{۴۵} نشریه‌ی «عماد»، پیشین، ص. ۱۰۸.
- ^{۴۶} پاکدامن، ناصر. نامه‌ی کانون نویسندگان در تبعید، ص. ۲۱۱.
- ^{۴۷} نیمه‌ی پنهان، پیشین، ص. ۷۲.
- ^{۴۸} نیمه‌ی پنهان، پیشین، ص. ۷۳.
- ^{۴۹} مجله‌ی دده قورقود، تبریز، ۱۳۵۸ش. ۳، ص. ۳۶.
- ^{۵۰} نقل از آذربایجان فیلولوژیسی مسأله‌لری، ج. ۲، باکو ۱۹۸۴، ص. ۴۹، مقاله‌ی عدالت طاهرزاده.
- ^{۵۱} همان‌جا.
- ^{۵۲} ذکاء، یحیی. گویش کرینکان، تهران، ۱۳۳۲، ص. ۶۵.
- ^{۵۳} کارنگ، عبدالعلی. تاتی و هرزی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۳۳، ص. ۱۶۰.
- ^{۵۴} نوایی، ماهیار. زبان کنونی آذربایجان، تبریز، ۱۳۳۳، ص. ۱۴۵.
- ^{۵۵} کارنگ، عبدالعلی. خلخالی یک لهجه از آذری، تبریز، ۱۳۳۴، ص. ۱۳.
- ^{۵۶} ذکاء، یحیی. گویش گلین‌قیه، تهران، ۱۳۳۶، ص. ۴۴.
- ^{۵۷} اسماعیل واعظپور، فراماسونر، عضو اصلی لژ.

^{۵۸} تاتی و هرزنی، ص. ۶.

^{۵۹} دقت به این نکته که پیروان نظریه‌ی کسروی هیچ‌گاه ترکان را «شهرنشین» خطاب نکرده‌اند، جالب توجه است.

^{۶۰} فیض‌اللهی وحید، حسین. آیا کردها ترک و فارس‌ها عرب نبودند؟ روزنامه‌ی نوید آذربایجان، ش. ۱۱۵، ص. ۵.

^{۶۱} همان جا.

^{۶۲} مرتضوی، منوچهر. فعل در زبان هرزنی، تبریز، ۱۳۳۴.

۷. مقلدان و پیروان بازپسین

دهه‌ی چهل و نیمه‌ی اول دهه‌ی پنجاه، دوره‌ی جولان «مقلدان بازپسین» بود. اینان کسانی بودند که به نرخ روز نان می‌خوردند و از آن‌جا که بتوانند مقامی و نام و نانی به دست آورند و موقعیت خود را در سر سفره‌ی مردار شاهنشاهی تثبیت کنند، لگدی به ناموس ملی مردم زحمتکش و مبارز آذربایجان می‌پراندند.

این اشخاص نقش چندانی در تحکیم نظریه‌ی مجعول کسروی نداشتند و مانند «مقلدان» اصلی نمی‌توانستند در سطحی وسیع‌تر فعالیت کنند. از این رو، چندان قابل اعتنا نیز نیستند. اما از آن‌جا که نقشی که در آذری‌بازی داشته‌اند، اشاره‌ای به آن‌ها می‌کنیم.

۱- ۷. نخستین مقلد بازپسین

از این مقلدان درجه‌ی دوم کسی که ژست تسلط به علوم ادبی را نیز با خود داشت کتابی در سال ۱۳۴۶ با عنوان آتورپاتکان و نهضت ادبی از عهد باستان تا روزگار نظامی گنجه‌ای مشتمل بر بحث جغرافیایی و تاریخی سیر لهجه‌ها و زبان ادبی و شعر پارسی دری و شرح حال و تحقیق در آثار شاعران، در تهران در ۵۴۰ صفحه به چاپ رسانید. در این کتاب، او نیات مقلدان را بسیار عریان‌تر بیان می‌کند. اگر مقلدان تلاش داشتند که توهین و تحقیر و استهزاء زبان ترکی را علنی نکنند و فقط با اصول روان‌شناسی سعی داشتند مردم را از میل به آن دور سازند، او، تیر را آشکارا به هدف می‌زند و می‌گوید:

«معلوم نیست در این اواخر بعضی از نزدیکان بی‌بصر ترکان سابق عثمانی [؟] و به تبع آنان برخی از مستشرقان به چه علت و سببی آذری را شاخه‌ای از زبان ترکی دانسته‌اند و نام این لهجه اصیل ایرانی را به یک لهجه‌ی بیگانه (ترکی) که بعدها به مردم این سرزمین تحمیل شده است [؟] اطلاق کرده‌اند با این که همه [؟] می‌دانیم و من خود نیز به نوبه‌ی خود در این ناچیز دفتر نوشته‌ام، مردم آذربایجان با برادران ارانی خود از نژاد آریا هستند، آن به آذری ایرانی و این به ارانی ایرانی که خود یکی از لهجات متنوعه متکثره آذری بود...»

این مؤلف، زبان آذری موهوم را به لهجات متنوعه متکثره از جمله «آذری ایرانی» و «ارانی ایرانی» تقسیم می‌کند! و در جای دیگر «پهلوی» را زبان بومی آذربایجان می‌شمارد!^۲ و در جای دیگر می‌گوید:

«پس آذربایجانی از قدیمی‌ترین عهد تاریخی به زبان «مادی» تکلم می‌کرده...»^۳

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۸۳

این مؤلف ناراحت از این است که «... این اسماعیل (منظور شاه اسماعیل ختایی است.) لهجه‌ی آذری را از عمومیت برانداخت و یک زبان بیگانه (ترکی) را زبان رسمی آذربایجان کرد.»^۴ و بدین‌گونه اعتراف می‌کند که زبان ترکی در آن روزگار «زبان رسمی آذربایجان» بوده است.

این مؤلف همه جا اجداد و نیاکان با فرهنگ مردم آذربایجان را «ترکان بی‌تمدن» می‌نامد.^۵ و در اثر این خوش‌رقصی‌ها مورد توجه لژهای فراماسونری، از جمله لژ صفا گشت.

۲- ۷. ناصح ناطق

از پژوهشگران پیرو، ناصح ناطق که فاقد توانایی ارائه‌ی مستندات علمی و یا جعلیات محیلانه مانند پژوهشگران دیگر در این زمینه است، کتابی با نام زبان آذربایجان و وحدت ملی دارد که به سرمایه‌ی موقوفات افشار چاپ شده و خود محمود افشار یزدی در سال ۱۳۵۸ در ۸۶ سالگی بر آن مقدمه‌ای نیز نوشته است.

این شخص جعلیات پژوهشگران پیشین را گرد آورده و به صورت انشای دبیرستانی پر طول و درازی با هدف ایجاد احساسات به اصطلاح ملی و ضد مذهبی درآورده است. او، در این انشاءنویسی هدف‌های زیر را دنبال می‌کند:

۱. تحقیر و توهین به مردم آذربایجان با دستاویز قرار دادن برخی روایات متون کهن، مانند نزهةالقلوب حمدالله مستوفی. مثلاً در جایی بی‌آن که موردی وجود داشته باشد، زهر خود را این‌گونه می‌ریزد:

«... ضمناً حمدالله مستوفی می‌گوید که در نظر ابناء زمانه مردم تبریز وفا ندارند و شاعری

درباره‌ی آنان گفته است:

هرگز نشود به طبع تبریزی دوست،

مغز است جهان و هست تبریزی پوست...»^۶

۲. نفاق افکندن و گسستن وحدت دینی و زبانی در میان شهرهای آذربایجان. مثلاً در جایی

می‌گوید:

«... تبریزی‌ها نسبت به مردم ارومیه عواطف خوبی ندارند و...»^۷

۳. محکوم کردن آذربایجانیان به تجزیه‌طلبی و جدایی‌خواهی از سرزمین مقدس ایران اسلامی و پیشنهاد سرکوب زبان ترکی در آذربایجان که در جای جای این کتاب به صراحت و یا به تلویح بیان شده است.

۴. سوق دادن مردم به ملی‌گرایی و ایرونی‌بازی از نوع سلطنت‌طلبی و ضربه زدن به وحدت دینی و انقلابی مردم در شرایط سال ۱۳۵۸.

۵. تبلیغ دشمنی و خصومت با کشورهای همسایه‌ی ترکی‌زبان و تحریک احساسات قومی و ملی‌گرایی که در واقع توطئه‌ی مودیانه‌ای علیه انقلاب مقدس اسلامی بود.

۶. ایجاد دشمنی میان فارس و ترک که شالوده‌ی کتاب او را تشکیل می‌دهد.

از آن‌جا که وی ادعاهای علمی ندارد و فقط انشایی را قلم‌فرسایی کرده است، پاسخی را نیز شایسته نیست. او نسبت به پژوهشگران قبلی بسیار کم‌مایه و بی‌دانش است. از این رو، به تناقض‌گویی‌ها می‌پردازد. مثلاً همه جا ادعا می‌کند که در آذربایجان پیوسته مردم فارسی حرف می‌زدند. گاهی آن را آذری، زمانی تاتی، وقتی فهلوی و گاهی هرزندی می‌نامد و فرق میان این گویش‌ها را تمیز نمی‌دهد و جالب آن‌که در جایی می‌گوید:

«... توده‌ی آذربایجانی به زبان غیر از فارسی صحبت می‌کردند که نه زبان دین بود و نه زبان

علم و ادب تا تفوق به و اصطلاح فرنگی (پرستیژ) دانش...» [!]

اندکی پایین‌تر این فرد کم‌مایه چنین افاضه می‌کند:

«در زبان ترکی نه مانند فارسی ظریف‌کاری و تقید به قواعد سهولت و انجام و زیبایی موجود

است و نه مانند عربی اعلال و اعراب... زبان ترکی ادبیات و قواعد نحوی ندارد و... اگر یک

رشته لغات مختلف را پهلو می‌چیده و در آخر جمله فعل (است) یا (نیست) به ترکی گفته شود

جمله‌ی ترکی سلیسی ایراد شده...»^۸

میزان ادب و دانش این شخص بیش از این نیست و ما را بی‌نیاز از پرداختن بیشتر به او

می‌کند. اما جا دارد تأکید کنیم که او به سبب کم‌دانشی در نقل مطالب بارها نقل دروغ نیز

می‌کند. مثلاً در جایی به نقل از ابن حوقل می‌گوید که:

«در پیرامون کوه ساوالان همه فارسی را می‌فهمند! در این کتاب [منظور صورة الأرض]. مطلقاً

اشاره‌ای به زبان ترکی نشده است!»^۹

این دروغ‌ها از آن روست که او هیچ‌گاه خود نتوانسته است متن *صورة الأرض* و دیگر منابع را

بخواند و به طور مستقیم از آن‌ها بهره جوید.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۸۵

سراسر کتاب ۱۱۶ صفحه‌ای این شخص نشان از بی‌ادبی و کم‌دانشی و بدطینتی و پتیاره‌اندیشی او دارد. نمونه‌ی دیگری از نظریه‌ی به اصطلاح علمی او چنین است:
«... زبان ترکی زبانی است که در سصد سال اخیر بر اثر همدستی عواملی که ایران پهناور دوران صفوی را از ایران بریده و ضمیمه‌ی کشورهای دیگر نموده، به وجود آورده است، رواج یافته است.»

در جایی هم ادعا می‌کند این صفویه بودند که ترکی را در ایران رواج دادند و در جای دیگر مغول‌ها را عامل اصلی توسعه‌ی زبان ترکی در ایران می‌شناسد! فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^{۱۰}
ناصر ناطق با ادب ایرونی از نوع لس‌آنجلسی خود در جایی هم که می‌خواهد به عبدالله مستوفی در دفاع از عزت آذربایجانیان پاسخ دهد، زبان مقدس ترکی را «زبان ناپدری‌های زورکی [؟]» می‌نامد و می‌گوید:

«به مردم آذربایجان که زبان ناپدری‌های زورکی را پذیرفته‌اند، توصیه می‌کنم که تا می‌توانند در رواج زبان فارسی بکوشند...»^{۱۱}

البته باید تأکید کنیم که او خود در آذربایجان بزرگ شده است. اما در این ادعا معلوم نکرده است که کدام یک از پدران ما ترکان آذربایجان ایران ناپدری او بوده است، آن هم ناپدری زورکی! بر همگان معلوم است که اجداد ما در غیرت و حفظ عصمت و کیان خانواده در دنیا زبانزد بودند و به سختی می‌توان باور کرد که بخواهند برای کسی ناپدری زورکی بشوند!

۳- ۷. حسینقلی کاتبی

مباحث به اصطلاح علمی این پژوهشگر بسیار خنده‌دار و مضحک است. او به دلیل فقدان هرگونه آگاهی زبان‌شناسی، آسمان و ریسمان را به هم بافته است و زبان آذربایجان را گاه حتی برخی از کلمات ترکی را هم - که دیگران سال‌ها در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز منتشر ساختند - هم‌ریشه با واژه‌های پهلوی دانسته است. مثلاً:

۱. کلمه‌ی «باتمان» ترکی را که از ریشه‌ی «بات» bat- و از مصدر «باتماق» و پی‌افزوده‌ی man- تشکیل شده است و واحد وزن است، با واژه‌ی «پیمان» فارسی و پهلوی هم‌ریشه می‌داند [!] گرچه خود لفظ «پایمان» ← «پیمان» نیز از ترکی باستان وارد گویش پهلوی شده است.

۲. کلمه‌ی ترکی «توز» toz- را به پارچه‌ی نازک معنی می‌کند و آن را با نام شهر «توزک» tūjak یکی می‌داند [!] و می‌گوید:

«به هر صورت این واژه «توز» با واو خفیف یا مجهول [?] از نظر آوا و املاء [?] در پهلوی و ترکی همسان است و فارسی با آن دو تفاوت دارد [!]»^{۱۲}

و لابد می‌خواهد نتیجه بگیرد که نیم‌زبان پهلوی در شیراز نه، بلکه در تبریز رایج بوده است!

۳. کلمه‌ی ترکی «سوماق پالان» را همان «هه اومه پالای» پهلوی می‌داند. «هه اومه» را شراب معنی می‌کند و «سوماق» را بدل از آن می‌داند(!)^{۱۳} و نمی‌گوید بر اساس کدام قاعده‌ی زبان‌شناسی!

۴. در باب کلمه‌ی «ترجمان» می‌گوید که از زبان پهلوی آذری [!] بر جای مانده است و آن را با کلمات ترجمه و مترجم عربی هم ریشه نمی‌شناسد و می‌گوید:

«این لغت در فارسی به کار نمی‌رود؛ ولی در آذربایجانی (= زبان ترکی آذری) به معنی تعهد سپردن و تضمین دادن است!»^{۱۴} که تحریف و دروغی آشکار است.

۵. در باب واژه‌ی «دولچا» در معنی «دلو» که هر دو ریشه‌ی ترکی دارند و از مصدر «دولماق» dolmaq جدا شده‌اند، می‌گوید که از لغت dul در پهلوی آمده است!^{۱۵} و از این قبیل

...

کتاب این شخص نیز در واقع نوعی قلم‌فرسایی و انشانویسی است و مستندات او دهن‌پرکن و پوچ و غلط است. و از آن جا که خود اهل تحقیق در این زمینه نیست و گفته‌های دیگران را بازنویسی و مثله کرده است، مرتکب غلط‌های فاحشی شده است. مثلاً یک جا می‌گوید:

«نولدکه (۱۸۳۶ تا ۱۹۳۰م.) در کتاب **تاریخ ایران باستان** با اظهارنظر به همسانی زبان‌های

آریایی نوشته است که: «اگر کتیبه‌هایی از شاهان ماد به دست آید، از حیث خط و زبان مانند

کتیبه‌های شاهان پارس (هخامنشی) خواهد بود.»

و ما می‌دانیم تئودور نولدکه، مستشرق آلمانی، کتابی به این اسم ندارد و چنین سخنی

نگفته است!

در جای دیگر می‌گوید:

«دیاکونوف، زبان‌شناس شوروی...»

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۸۷

و ما می‌دانیم دیاکونوف زبان‌شناس نبوده است و تاریخ‌نگاری پیشه داشته است. او بارها از تأیید فلان مطلب از سوی زبان‌شناسان، محققان، پژوهشگران، جمعی از محققان و غیره صحبت می‌کند؛ ولی مرجع ادعاهای خود را ذکر نمی‌کند و اصطلاحاتی نظیر «همزبانی همسان» و «همزبانی یکسان» و نظایر آن را به کار می‌گیرد که یقیناً خود نیز از مصداق و مفهوم آن‌ها چیزی سر در نیاورده است. مثلاً: از چهار زبان اوستایی، مادی، پارسی باستان و پهلوی نام می‌برد و آن‌ها را «همسان» و گاه «یکسان» می‌نامد^{۱۷} و متوجه این مسأله هم نیست که زبان مادی هنوز باز شناخته نشده است و برخی آن را به اصطلاح همان زبان «پارسی باستان» می‌دانند و این دو اصطلاح را به یک زبان خاص فرضی داده‌اند.

جهالت فنی او سبب شده است که تناقض‌گویی فراوانی داشته باشد. مثلاً در جایی اثبات می‌کند که زبان آذربایجان همان «پهلوی» بوده است^{۱۸} و در جای دیگر پهلوی را زبان ایالت فارس و شیراز می‌داند و زبان آذربایجان را «فارسی» می‌شناسد^{۱۹} و در جای دیگری این گفته‌ها را فراموش می‌کند و سخن از «زبان دری در آذربایجان و اران» می‌راند.^{۲۰} و در فصلی دیگر ادعا می‌کند که فرضیه‌ی کسروی درست بوده است و می‌گوید:

«ما، در این مورد عین نوشته‌ی کتاب **گوش آذری** را نقل می‌کنیم.»^{۲۰}

بدین‌گونه چون شالوده‌ی کتاب وی نقل‌گفته‌های دیگران با تغییر اندک در انشاء آنان است، مورد خاصی در آن برای باز نمودن علمی به نظرمان نمی‌رسد. جز این که تأکید کنیم که او پس از حمله‌ی خونین شاه به تبریز در سال ۱۳۲۵ علیه مبارزان آذربایجانی شاه‌ستیز، مقاله‌های چندی نوشت و چاپ کرد و در این نوشته‌ها هیچ‌گونه نشانه‌ای از دفاع وی از اسلام به چشم نمی‌خورد بلکه این جزوات را به انگیزه‌ی دفاع از شاه خائن و به قصد تحکیم و تثبیت پایه‌های لרزان حکومت شاهنشاهی قلم‌فرسایی کرده بود. بی‌جا نخواهد بود که در این‌جا به یکی از استنباطات به اصطلاح علمی وی هم اشاره کنیم و درگذریم:

یکی از ریشه‌یابی‌های مضحک وی دادن اشتقاق کلمه‌ی «ایران» است که می‌گوید:

«... این واژه از زبان سانسکریت (ar) و (Ir) ضبط شده، آن را با پسوند مکان و نسبت نام

کشور خود قرار داده‌اند (!)»^{۲۱}

صرف نظر از نارسا بودن جملات فوق، ما می‌دانیم این دو لفظ در سانسکریت اصلاً وجود ندارد و در اوستایی هم همین‌طور. اگر قرار باشد معنایی به این کلمات پیدا کنیم باید سراغ کلمه‌ی «ar» در ترکی، در معنای «جوانمرد و نجیب و اصیل و باوفا» باشیم.

اما لفظ «ایر» ریشه‌ی فعل «ایرمک» در ترکی است که کلمه‌ی «ایرج» نیز با پی‌افزوده‌ی دو شکلی -ac/əc- از آن ساخته شده است: ir+əc. مانند «تورج» tur+əc از مصدر «تورماق». کلمه‌ی «ایران» نیز مانند همین کلمات باید از مصدر «ایرمک» مشتق شده باشد نه از سانسکریت، آن هم به ادعای کسی که حتی یک صفحه از متون سانسکریت را هم نخوانده و شاید حتی ندیده است.^{۳۲}

۴-۷. مقلد هلندشین

یکی دیگر از پیروان بازپسین کسروی در اروپا در این باب کتابی نوشته است که اخیراً با نام **آذربایجان در ایران معاصر** ترجمه و چاپ شد.

این مقلد کسروی در سال ۱۳۷۵ از شهر اوتراخت هلند مقدمه‌ای به ترجمه‌ی کتاب خود نوشته و در آن از استاد ارمنی خود پرواند آبراهامیان که راهنمای وی در این تألیف بود، و ناشری حاضر به چاپ ترجمه‌ی فارسی آن شده است و او را «وامدار محبت خود کرده‌اند، به دل ممنونیت» نشان داده است که «ایامشان به کام باد!» مترجم نیز ظاهراً ساکن لاهه است و پیوستگی (تهران - اوتراخت - لاهه) و آشنایی آن‌ها با هم احتمالاً بدون کمک وی ناممکن بوده است.

این مقلد کسروی که ژست «علمی مدرن» به خود گرفته و خود را ظاهراً «بی‌طرف» معرفی می‌کند، در فصل اول کتاب، مستندات مجعول و تحریفات کسروی را عیناً نقل می‌کند و نتیجه می‌گیرد که:

«لاقل روشن است آذری‌ها به عنوان بخشی از خانواده‌ی پهلوی زبان به شمار ...»

در این استنتاج ابلهانه و فریب‌کارانه، به تحریف‌های چندی دست زده است:

۱. تعریفی را که المقدسی از «ارآن» دارد به صورت ابتر نقل می‌کند و ذکر نمی‌کند که المقدسی و دیگران ارآن را بخشی جدائی‌ناپذیر از آذربایجان و کشورمان ایران می‌دانند.

۲. در نقل دست دوم^{۳۳} از یاقوت حموی اصطلاح «أذریة التَّرکیة» را به «آذری» تبدیل کرده است.

۳. توصیف المقدسی از ترکان آذربایجان را که می‌گوید: «چهره‌هایی زیبا و پوستی خوش‌رنگ دارند» به قوم نامعلوم غیر ترک و غیر ایرانی منسوب داشته است.

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۸۹

۴. از سخن ابن حوقل در *صورة الأرض* درباره‌ی رود ارس که می‌گوید: «جنوبی‌ترین مرز منطقه‌ی ازان به شمار می‌رود.» سوء استفاده کرده است. این مقلد کسروی همه جا مسلمین را «آرتش عرب» نام می‌نهد و از «ملت نوین» که رضاخان سوادکوهی پالانی بنیان گذاشت، ستایش می‌کند و ترکان آذربایجان را به جای ایرانی «گروهی قومی» به شمار می‌آورد و می‌گوید: «آذربایجانی‌ها در سال‌های دوره‌ی رضاشاه که دولت - ملت نوینی در ایران به وجود آمد، گروهی قومی به شمار آمدند...»

پی‌نوشت‌ها:

- ^۱ اتوریاتکان...، پیشین، ص. ۱۸۱.
- ^۲ همان، ص. ۱۷۹.
- ^۳ همان، ص. ۱۷۵.
- ^۴ همان، ص. ۱۸۷.
- ^۵ همان، مثلاً در ص. ۸۹.
- ^۶ ناطق، ناصح. زبان آذربایجان و وحدت ملی، تهران، ۱۳۵۸، ص. ۳۵.
- ^۷ همان جا.
- ^۸ همان، ص. ۴۲. جملات مخدوش عیناً نقل شد.
- ^۹ همان جا.
- ^{۱۰} پس ای صاحبان بصیرت! پند و عبرت بگیرید. (سورة الحشر/ ۲).
- ^{۱۱} ناطق، ناصح. کتاب مستوفی و آذربایجان، تهران، ۱۳۴۹، ص. ۲۱.
- ^{۱۲} کاتبی، حسینقلی. زبان‌های باستانی آذربایجان، تهران، ۱۳۶۹، ص. ۹۱.
- ^{۱۳} همان جا.
- ^{۱۴} همان، ص. ۶۴.
- ^{۱۵} همان جا.
- ^{۱۶} همان، ص. ۳۰.
- ^{۱۷} همان، ص. ۳۳.
- ^{۱۸} همان، ص. ۳۶.
- ^{۱۹} همان، ص. ۵۶.
- ^{۲۰} همان، ص. ۶۲.
- ^{۲۱} معمولاً این شخص در نگارش فارسی نیز ضعیف و کم‌سواد است و ما اغلب آئین نگارش را در نقل از آن‌ها تغییر دادیم و همین جملات فوق که عیناً نقل شد، گواه اهمیت ندادن او به فارسی‌نویسی است.

^{۲۲} برای آگاهی از زبان و ادبیات سانسکریت می‌توان به دو کتاب راهنمای سکوت اثر ایندوشیکهر و خودآموز سانسکریت اثر داعی‌الإسلام مراجعه کرد. و نیز:

Sir Ms Monier-Williams. Sanskrit- English Dictionary, Oxford, ۱۹۵۶.

^{۲۳} پیروان کسروی، اغلب نقل قول‌ها را به طور غیرمستقیم و با رونویسی از کسروی ذکر کرده‌اند. اغلب خود توان و سواد مراجعه به اصل منابع عربی را نداشته‌اند.

۸. پشیمانی و بازگشت کسروی از تئوری آذری

کسروی در پایان عمر، از نظریه‌ی «آذری» برگشته بود و آرزو داشت زبان ترکی را «زبان پاک» بنامد و جایگزین فارسی بکند و چنین می‌اندیشید که به جای تلاش برای توانمند ساختن فارسی در عصر خود، از این زبان توانمند بهره جوید. برای تبیین این نظریه، در سال‌های پایانی عمرش مقاله‌ای به زبان عربی در مجله‌ی *العرفان* نوشت و فرضیه‌ی جدیدش را تبیین کرد. ترجمه‌ی فارسی بخشی از این مقاله را در زیر نقل می‌کنیم:^۱

الف. - مزیت ترکی آذری

ترکی آذربایجانی در حد خود و به استقلال، زبانی است جامع، زایا، توانا و واجد تمام ویژگی‌ها و مزایای یک زبان پرورده، مترقی و تکامل یافته. و گرچه تا کنون در نوشتار و تألیف و تصنیف، چندان مورد استفاده قرار نگرفته است، دارای خصوصیات و مزیت‌های منحصر به فردی است که آن را از اکثر زبان‌های پیشرفته‌ی دنیا ممتاز می‌کند. این موضوع، در خور بحثی تحلیلی است و چون در این گفتار، مجال شرح و تفصیل نیست، صرفاً به بیان بخشی از این ویژگی‌ها بسنده می‌کنیم.

۱. **کثرت انواع فعل:** در ترکی آذربایجانی، برای بیان فعل ماضی، چهارده نوع خاص وجود دارد، می‌گوییم: چهارده نوع و نه صیغه؛ چنان‌که در عربی مصطلح است؛ زیرا که در زبان فارسی و عربی، بیشتر از چهار یا پنج نوع ماضی استعمال نمی‌شود. مثلاً: ذَهَبَ، قَدْ ذَهَبَ، كَانْ ذَهَبَ. و فعل مضارع که در اکثر زبان‌ها زمان حال و مستقبل‌اش مشترک است، چهار نوع: یکی برای حال، دیگری برای بعد از حال یا مستقبل قریب، دو نوع دیگر نیز برای شرط تمّنی و برای مستقبل که با افزودن «س» یا «سَوْفَ» به مضارع ساخته می‌شود، صیغه‌ی خاص دیگری وجود دارد.

۲. **فراوانی مواد و مصالح برای بیان مآ فی الضمیر** و قدرت تعبیر و توانایی تمییز و تشخیص میان مفاهیم و مضامین متشابه و نزدیک به هم. به عنوان مثال نویسنده می‌تواند حدود صد مضمون و مفهوم باریک و دقیق در این زبان مشخص کند که در زبان‌های دیگر، اصلاً قابل اظهار و بیان نیستند، یعنی: لفظ و تعبیر خاصی مثلاً در فارسی برای همه‌ی این واژه‌ها و تعبیرات: هرول، عدا، رکض صرفاً واژه‌ی «دوید» را به کار می‌برند. یا تنها همان را دارند در حالی که در ترکی آذربایجانی، برای هر کدام، لفظ و تعبیر خاص و مستقلی وجود دارد: لهله‌دی، یوگوردو، قاجدی و امثال این موارد، بسیار زیاد و خارج از حد شمارند.

۳. در برداشتن قواعدی ساده و بسیط، برای متعدی کردن افعال و بنای فعل مجهول و مشارکت که در اکثر زبان‌ها چنین خصوصیتی یافت نمی‌شود. مثلاً در فارسی و انگلیسی می‌گویند: زید و عمرو همدیگر را زدند، به جای زید عمرو را زد. و یا می‌گویند: زید به حالت زده شده در آمد، به جای: زید زده شد.

در فارسی برای متعدی کردن، اگر هم قاعده‌ای وجود داشته باشد عام و فراگیر نمی‌باشد، یعنی: قاعده‌ی جامعی نیست و در همه‌ی موارد کاربرد ندارد، اما در ترکی آذربایجانی، اگر به فعل چیزی اضافه کنیم، مفهوم مشارکت و مجهول بودن حاصل می‌شود و با افزودن لفظ «دی» فعل به صورت متعدی در می‌آید:

ووردی = زد،

ووردوردی = موجب زده شدن دیگری گردید (یکی را به زدن دیگری وادار کرد).

۴. استوار بودن قواعد صرفی و نحوی آن، به طوری که شاذ و استثناء در این زبان، به ندرت یافته می‌شود برخلاف زبان فارسی و غالب زبان‌های اروپایی که در آن‌ها افعال بی‌قاعده بسیار زیاد است و در دیگر قواعد دستوری‌شان نیز، استثناء و عدول از قاعده فراوان دیده می‌شود همین‌طور برخلاف عربی است که در آن افعال متصل بسیار وجود دارد.

۵. وجود نشانه‌ی خاصی برای مصدرهای اصلی و با قاعده، یعنی: لفظ «ماخ» که مصدر را از اسم و دیگر صیغه‌ها متمایز می‌کند. این مورد نیز برخلاف زبان عربی است.

۶. داشتن الفاظی خاص برای تأکید که با افزودن «با» یا «م» بر حرف اول کلمه‌ی مورد تأکید حاصل می‌شود: قب قره (سیاه سیاه) و این در تأکید برای رنگ‌ها استعمال می‌شود.

۷. داشتن الفاظی مخصوص برای تعمیم که با تبدیل حرف اول کلمه‌ی مورد تعمیم به «م» به دست می‌آید: کتاب متاب (کتاب و نظایر آن).

ب. - کتب و مطبوعات

از آنچه که به ما رسیده است (مدارک و قراین ...) معلوم می‌شود که زبان ترکی در قرون گذشته، همیشه مورد طعن و تحقیر و غضب حکام بوده است و با آن همانند یک زبان بیگانه و اجنبی برخورد شده است و بسیار قابل توجه است که این جفا و بی‌مهری حتی در دوره‌ی سلسله‌هایی که خود ترک زبان بوده‌اند، ادامه داشته است و طرفه آن است که عهد صفویه از این لحاظ، بدترین و شدیدترین ایام بوده است. از آن جا که جنگ و ستیز با دولت عثمانی در سرتاسر حکومت این سلسله، از شاه اسماعیل تا شاه سلطان حسین (البته با وقفه‌هایی) ادامه داشت، گویا به صلاح ایران و ملیت ایرانی می‌دانستند که خصومت با ترکان عثمانی را به تمام مظاهر زندگی آن‌ها حتی به زبان‌شان تسری بدهند. وضع اسف‌بار زبان ترکی در این عهد، به سرنوشت شوم و غمبار دختری زیبا مانده بود که خانواده‌ی شوهرش، دشمنی خونی با خانواده‌ی پدری‌اش

داشتند و با تحقیر و آزار او، به کینه‌ی دیرینه‌ی خویش تسکینی می‌بخشیدند. در ایران کمتر کسی، ترکی را در نوشتن مطالب و مکاتبات خود به کار می‌برد و بیشتر ترجیح می‌دهند به فارسی بنویسند حتی کسانی که خود اهل زبان‌اند، همین طور به ندرت عادت به خواندن متن ترکی دارند و اغلب خواندن متن به فارسی را آسان‌تر می‌دانند.

از اوایل انقلاب مشروطه (۱۳۲۴ ق.)، بیش از سی نشریه در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان انتشار یافت که از میان آن‌ها، تنها سه نشریه به زبان ترکی بود و چنان‌که اشاره خواهیم کرد، از هر یک چند شماره بیشتر (کمتر از شمار انگشتان دست) منتشر نشد و از همین نکته می‌توان تعداد شعرا و علمای این زبان را قیاس کرد.

در طی دو قرن اخیر، شعرای معروفی از آذربایجان ظهور کرده‌اند که از میان آن‌ها پنج تن به فصاحت و طلاقت لسان و زیبایی اشعارشان شهره‌اند.

ملا محمدباقر خلخالی: از احوال و آثارش اطلاع چندانی ندارم، جز این که کتابی به نظم آورده است با عنوان **ثعلبیه** که در آن قصه‌ی روباهی را حکایت می‌کند که در **اصفهان** زندگی می‌کند. پس از مدتی روزگار بر او سخت می‌گیرد و از جهت رزق و روزی در مضیقه می‌افتد و ناچار از ترک یار و دیار می‌شود و راه غربت در پیش می‌گیرد (بافت کتاب بر روال **کلیله و دمنه** است).

باری روباه در ضمن روایت حال و روزگار خویش، از مادر زنش و از خروسی که در بین راه گرفته و از دستش در رفته است، نیز از گرگی که در سر راه با او مواجه شده و او را با حیل به دامی گرفتار ساخته است... حکایت می‌کند. **خلخالی** از هر فرصتی برای ایراد پند و اندرز و دادن درس اخلاق به خواننده‌ی خویش استفاده می‌کند. در این‌جا، آنچه از تاریخچه‌ی نشریات مذکور و ترجمه‌ی حال این شاعران به خاطر دارم، می‌آورم:

ج. - نشریات

۱. **شکر:** به مدیریت **میرزا مناف ثابت‌زاده**، در اوایل انقلاب مشروطه انتشار یافت و پس از چند شماره تعطیل گردید. مدیرش بعد از آن به **قفقاز** رفت و در میان شعرای آن خطه شهرتی یافت و برخی اشعار خود را در جراید آن‌جا منتشر کرد (۱۳۳۷هـ) و به عنوان نماینده‌ی جمهوری **عشق‌آباد** به **تهران** آمد و بعد از چند ماه توقف، دوباره به **قفقاز** برگشت و هنوز هم در آن‌جا است.

۲. **ملاعمو:** در محله‌ی **دوه‌چی** یکی از محلات **تبریز** و پرجمعیت‌ترین آن‌ها در سال ۱۳۲۵هـ. انتشار یافت. اهالی این محله از طرفداران **محمدعلی شاه** (مخلوع) بودند و بعد از آن که دشمنی و عداوت آن‌ها با آزادیخواهان محلات دیگر شدت گرفت. این نشریه مرتباً مشروطه‌خواهان را لعن و نفرین می‌کرد و از هیچ جفایی در حق آن‌ها فروگذار نمی‌کرد.

۳. صحبت: به وسیله‌ی میرزا سید حسین خان، مدیر نشریه‌ی عدالت منتشر می‌شد، اما پس از انتشار چند شماره که در آن‌ها از آزادی زنان و کشف حجاب دم زده بود، توقیف شد و سید حسین خان به کفر و الحاد متهم شد و تبعید گردید.

۵- در مورد شعرا

ما در این‌جا شاعرانی را ذکر می‌کنیم که دیوانشان به چاپ رسیده است یا به هر حال کتابی به زبان ترکی دارند، شمه‌ای از شرح احوال و آثار آنان را می‌آوریم به امید این که در آینده بتوانیم ترجمه‌ی احوال و آثارشان را با شرح و تفصیل تدوین کنیم و همراه با نمونه‌هایی از شعر ایشان به خوانندگان **العرفان** تقدیم نماییم، البته بعد از بازگشت از این سفر که امکان تحقیق و تجسس در این باب برایمان فراهم شود به حول و قوه‌ی الهی.

۱. **دخیل**: اسمش **ملاحسین**، از مردم **مراغه** و از پیروان مرحوم شیخ احمد احسائی بود که به شیخیه معروف‌اند. از آثارش چنین بر می‌آید که از فلسفه‌ی قدیم و اصطلاحات صوفیه مطلع بوده است. به نظر می‌آید که در گذشته از کسانی شنیده‌ام که **دخیل**، مدتی در **نجف** یا **کربلا** اقامت داشته و به تحصیل علوم عربیه مشغول بوده است.

مجموعه‌ی اشعار او در چند جلد تدوین شده و مکرراً به چاپ رسیده است، مضمون این اشعار غالباً در رثاء و ذکر مصایب ائمه‌ی اثنا عشر، مخصوصاً امام سوم است. حدس می‌زنم که **دخیل** در ذکر واقعه‌ی **کربلا** بیش از سی‌هزار بیت شعر دارد. برای هر موضوع، جایی جداگانه اختصاص داده و اطناب و درازگویی را به حدی رسانیده است که بیش از آن متصور نیست. در ذکر وقایع، قصه‌های عجیب و غریبی آورده که پیش از وی به مخیله‌ی احدی از قصاص (قصه‌پردازان) نرسیده است. از این قبیل که **سلطان قیس**، پادشاه **هند**، در **روز عاشورا** به شکار می‌رود. و در تعقیب یک آهو از لشکریانش جدا می‌شود، ناگهان شیری پدیدار می‌گردد و راه بر شاه می‌بندد، او ناچار به **امام حسین** متوسل می‌شود و با بر زبان آوردن نام وی، امام در یک آن برای نجات او ظاهر می‌گردد؛ در حالی که از شدت جراحات بی‌رمق شده و خون از زخم‌هایش جاری است.

همین طور است قصه‌ی **درة الصدف**، دختر یکی از رؤسای قبایل عرب که برای رهایی اسرای **کربلا** و گرفتن سرهای شهداء از دست افراد **یزید** قیام می‌کند با دختران جوانی که در رکاب وی قهرمانانه می‌جنگند.

شاید وجود چنین قصه‌هایی است که موجب رواج و شهرت اشعار **دخیل**، در میان عامه‌ی مردم شده است و شاعر مورد اقبال و پسند ایشان می‌باشد؛ چون این طبقه، از خواندن و شنیدن این قبیل قصص حظاً خاصی می‌برند.

با وجود این، دخیل - چنان‌که از اشعارش بر می‌آید - شاعری خوش طبع و نیکو سخن بود. به فنون کلام و اسالیب سخن احاطه‌ی کامل داشت. در سرودن شعر، سبک و شیوه‌ای بدیع و بی‌سابقه اتخاذ کرده بود. مضمون آثارش نیز بکر و بدیع و از مضامین مبتذل و تکراری عاری است و غالب سروده‌هایش به زیور آرایه‌ها و صنایع بدیعی آراسته است، اما در این‌که وقایع تاریخی را با موهومات و جعلیات درآمیخته است تنها استفاده می‌کند و گاه تمثیلی می‌آورد که برای او نکته‌ای و فایده‌ای در بردارد. در اثناء کلام وی را به تلاش و کوشش تحریض می‌کند و از بیکارگی و راحت‌طلبی برحذر می‌دارد و در جایی به تعدد زوجات حمله می‌کند... همه‌ی این‌ها، با عباراتی سهل و ساده و مردمی بیان شده است. این کتاب چند بار به چاپ رسیده است.

۳. لعلی: اسمش علی، و اصلاً نخجوانی بود، اما پس از آن‌که در مدارس و مراکز پزشکی روسیه تحصیلاتش را به اتمام رسانید، به ایران مهاجرت کرد و در تبریز اقامت کرد. با خواص شهر آشنا شد و به ملاحظه‌ی فضل و ادب و ظرافتش، مورد محبت و احترام آنان قرار گرفت. وی مردی فرنگی‌مآب بود و لباس اروپایی می‌پوشید. لعلی، برخلاف عقاید عامه سخن می‌گفت و در این کار بی‌اختیار بود. هجاگو و هزال قهاری که هر که را می‌خواست، هجو می‌کرد. از صاحبان قدرت و افراد با نفوذ گرفته تا دیگر طبقات. در اواخر عمر از اقامت در تبریز ملول شد و آهنگ بازگشت به قفقاز کرد. پس به تفلیس رفت و در آن‌جا سکونت گزید.

طنزها و حکایات لطیف لعلی معروف شده و در بین عامه دهان به دهان می‌گردد، دیوانش چند بار به چاپ رسیده و متضمن انواع مختلف شعر از رثا و تغزل و هجو و هزل می‌باشد که بهتر از همه، همان هجویات اوست، چنان‌که بخشی از آن‌ها به قدری مشهور شده‌اند که مردم حفظشان کرده‌اند و مایه‌ی خنده و تفریح خاطرشان می‌شود. شاعر قصیده‌ای در هجو روستاییان و عادات و اطوار ایشان دارد که خشم آن‌ها را برانگیخته و بعدها شاعری از میانشان برخاسته و به لعلی جواب گفته است. هر دو قصیده معروف‌اند.

۴. شکوهی: اسمش حاج مهدی و اصلاً تبریزی است، اما در عهد جوانی از روی اضطرار به نواحی مختلف آذربایجان سفر کرد و سرانجام به مراغه رفت تا از فقر و تنگدستی و مضیقه‌ی معاش رها شود. به طور دایم در همین شهر مقیم شد و به کسب و تجارت پرداخت، در این کار توفیق یافته و سود فراوان برد، در نتیجه وضع معاش او بهتر شد و روزگار برایش روی خوش نشان داد. شکوهی تا آخر عمر در مراغه زیست و هنوز هم اولاد و احفادش در آن شهر باقی هستند.

مضمون اشعار او مدح و غزل و بیشتر هزل و هجو و فکاهی است. شاعر در آثار خود وقایع و سوانح زندگی خود را شرح داده و طی آن از سفرهای دور و درازش در ایام جوانی و مشقات و مرارت‌هایی که تحمل کرده، سخن رانده است. همین‌طور از رنج‌هایی که از حاسدان و رقیبانش

در مراغه کشیده، یاد کرده است. همه‌ی این تفصیلات با الفاظ و تعابیر عامیانه بیان شده و با طنز و شوخ طبعی و ظرافت درآمیخته است.

دیوان شکوهی چاپ شده و معروف است. بعضی از منظومه‌هایش نیز به طور جداگانه منتشر شده‌اند از جمله: منظومه‌ی **مناظره‌ی عقل و عشق**. علاوه بر آثار ذکر شده، کتابی نیز تدوین کرده که حاوی لطایف و حکایات طنزآمیز است و همراه دیوانش به چاپ رسیده است.

۵. صراف: اسمش **حاج رضا** است و از خاندانی ثروتمند که در تبریز به کار صراف‌ی اشتغال داشتند، برخاسته است. وی در همین چند ساله‌ی اخیر درگذشت. معروفیت عمده‌ی **صراف** در غزل است و غزل‌هایش به زبان خاص و عام افتاده، و مردم کوچه و بازار اغلب اشعار وی را زمزمه می‌کنند. دیوانش به چاپ رسیده است. این شاعر، اشعار و غزلیاتی نیز به فارسی دارد.

برادر **صراف** از علمای معروف تبریز بود و **میرزا جعفر** نام داشت که از شاگردان مرحوم **شیخ هادی تهرانی** و ساکن **نجف** بود و در همان جا درگذشت.

۶. راجی.

۷. نیاتی.

۸. دلسوز.

درباره‌ی این سه شاعر فعلاً نمی‌توانیم چیزی بنویسم، چون از احوال و آثار ایشان چیزی به یادم نیست و حضور ذهن ندارم. همین قدر می‌دانم که دیوانشان چاپ شده است و این که **راجی** از یک خانواده‌ی معروف تبریزی بود که در اواخر عمر، به حج بیت‌الله الحرام رفت و در راه بازگشت به علت غرق شدن کشتی، با دیگر مسافران غرق شد.

هـ - علما

باری، آنچه ما می‌خواستیم در این موضوع بیان کنیم به پایان رسید، اما پیش از خاتمه‌ی سخن، لازم است نکته‌ای را یادآوری کنیم و آن این که، زبان ترکی آذربایجانی از فقر و کمبود کتب و نشریات رنج می‌برد و همین مسأله سبب شده است که اهل این زبان، به خواندن ترکی عادت نداشته باشند و بیشتر به زبان فارسی مطلب بخوانند. کتب و نشریات چاپ **قفقاز**، تا حدی این نقیصه را برطرف می‌کند که در سال‌های اخیر، تعداد انبوهی از آن‌ها، در موضوعات مختلف، به **آذربایجان** وارد می‌شود، به طوری که در تبریز کتابخانه‌ای پیدا نمی‌شود که نسخه‌های متعدد از این گونه کتب و نشریات را نداشته باشد. مثلاً در سال ۱۳۳۴ ق. مردی قفقازی در تبریز کتابخانه‌ای داشت که مختص **انتشارات قفقاز** بود. به طوری که گفتیم، ترکی **قفقاز**، تفاوت چندانی با ترکی آذربایجانی ندارد و خواندن متون ترکی قفقازی برای آذربایجانی‌ها، دشواری خاصی ندارد. چنان که پیش از این اشاره کردیم، شوق و اقبال مردم **آذربایجان** نسبت به مطالعه به زبان ترکی بیشتر شده و روز به روز نیز رو به فزونی دارد و شاید این پدیده، طلیعه و مقدمه‌ی

فرضیه‌ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۹۷

یک نهضت ادبی توسط ترکان آذربایجان و ایران باشد تا به روزگار تحقیر و تزییع حقوق و تزییقات دیرینه نسبت به این زبان پایان بخشند و با اقتدار از این جفا و بی‌مهری خلاصی یابند.

پی‌نوشت‌ها:

^۱ کسروی، احمد. زبان ترکی در ایران، ترجمه‌ی احمد امیرفرهنگی/پروفسور محمدعلی شهابی، به کوشش رضا همراز، تبریز:

۱۳۸۴.

فرجام سخن

در فرجام این پژوهش، پژوهنده چشم دارد که خواننده‌ی کنجکاو و فهیم به نتایج زیر دست یابد:

۱. لفظ «آذری» ترکی‌الأصل است و «مردان بخرد منسوب به قبیله‌ی آذ» معنی می‌دهد و اسم اشهر زبان ترکی رایج در آذربایجان نیز است.
۲. کسروی تئوری مجعول «آذری یا زبان باستان آذربایگان» خویش را بر پایه‌ی امثله و شواهد نظم و نثر که از گویش‌های ایرانی رایج در آذربایجان نظیر تالشی، تاتی، کردی، کرینکانی، هرزنی و غیره به دست آورد، پی‌ریزی کرد.
۳. علی‌رغم آن‌که از ظهور کسروی تاکنون بیش از یک‌صد جزوه و کتاب در دفاع از تئوری کسروی چاپ شده، تاکنون کسی نتوانسته است آواشناسی، سازه‌شناسی، جمله‌شناسی، مخزن واژگان، قواعد اشتقاق، گونه‌های ادبیات شفاهی و آثار ادب مکتوب این زبان جعلی را تعیین و تدوین کند. و حتی یک نسخه‌ی خطی به این زبان موهوم تاکنون کشف نشده است.

اسناد و ارجاعات

۱. ابن حوقل. صورة الأرض، ترجمه از مرحوم دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲. ابوالسعادات مبارک بن محمد بن اثیر. النهاية في غريب الحديث، قاهره (مصر)، ۱۳۱۱ هـ. ق.
۳. ابی‌العباس محمد بن یزید (مبرد نحوی)، الكامل، قاهره، ۱۳۵۵.
۴. ابی‌سعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی، الأنساب، به اهتمام شیخ عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، جزء اول، حیدرآباد، ۱۳۸۲ هـ.
۵. احمد بن یحیی بن جابر بن بلازی. فتوح البلدان، به اهتمام دخویه De Goeje، لیدن، ۱۸۶۶ م.
۶. اسدی طوسی. گرشاسب‌نامه، چاپ تهران.
۷. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. مرآة البلدان، تصحیح: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث.
۸. بیرونی، ابوریحان. الصيدنه، به اهتمام حکیم محمد سعید، کراچی، ۱۹۷۳.
۹. پورداد، ابراهیم. لغات دساتیر (مقدمه‌ی برهان قاطع). به‌اهتمام: دکتر معین، تهران: امیرکبیر.
۱۰. پورداد، ابراهیم. یادداشت‌های گات‌ها، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۶.
۱۱. پورداد، ابراهیم. هرمزدنامه، تهران، ۱۳۵۱.
۱۲. تبریزی، محمد حسین بن خلف. برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۲.
۱۳. جمال‌الدین انجو، حسین بن حسن. فرهنگ جهانگیری، تهران.
۱۴. حدود العالم من المشرق إلى المغرب، چاپ دانشگاه تهران.
۱۵. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل ابراهیم بن علی. دیوان خاقانی شروانی، تهران، ۱۳۴۲.
۱۶. دعوتی، میرابوالفتح. در پاسخ کسروی، تهران.
۱۷. دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه‌ی فارسی، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، ۱۳۸۱.
۱۸. ذکاء، یحیی. گویش گلین‌قیه، تهران، ۱۳۳۶.
۱۹. رازی، امین احمد. هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰.
۲۰. رضازاده شفق، فرهنگ لغات شاهنامه، تهران.
۲۱. رضازاده‌ی ملک، رحیم. گویش آذری، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۵۲ (چاپ دوم).
۲۲. س. م. عون‌اللهی. آذربایجان دیلی تاریخی‌نین ساختالاشدیر یلماسی، باکو.
۲۳. ستوده، منوچهر. فرهنگ گیلکی، تهران.
۲۴. سفرنامه‌ی ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۲۵. سیوطی، جلال‌الدین احمد. لبُّ اللباب فی تحریر الإنسان، بغداد، مکتبۃ المثنی.
۲۶. شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه عباس اول، تهران، ۱۳۴۱.
۲۷. شرح حال کوتاه احمد کسروی، انتشارات پایدار، ۱۳۴۰.
۲۸. صالح، علی پاشا. مباحثی از تاریخ حقوق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۲۹. عقیلی علوی، میر محمدحسین. مخزن الأدویه، کلکته، ۱۲۶۰ هـ.

۳۰. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۴.
۳۱. فره‌وشی، بهرام. فرهنگ پهلوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۲. فیض‌اللهی وحید، حسین. آیا کردها، ترک و فارس‌ها، عرب نبودند؟ روزنامه‌ی نوید آذربایجان، ش. ۱۱۵، ص. ۵.
۳۳. کاتبی، حسینقلی. زبان‌های باستانی آذربایجان، تهران، ۱۳۶۹.
۳۴. کارنگ، عبدالعلی. تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز، ۱۳۳۳.
۳۵. کارنگ، عبدالعلی. خلخال‌ی یک لهجه از آذری، تبریز، ۱۳۳۴.
۳۶. کاشغری، محمود. دیوان لغات‌الترک، برگردان فارسی از: دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز: نشر اختر، ۱۳۸۳.
۳۷. کسروی، احمد. زبان ترکی در ایران، ترجمه‌ی احمد امیرفرهنگی/پروفسور محمدعلی شهبایی، به کوشش رضا همراز، تبریز: ۱۳۸۴.
۳۸. کسروی، احمد. آذری یا زبان باستان آذربایجان، تهران ۱۳۲۱.
۳۹. کسروی، احمد. زبان پاک، تهران، ۱۳۲۲.
۴۰. کسروی، احمد. نام‌های شهرها و دیهها، تهران، ۱۳۲۳.
۴۱. محمدزاده صدیق، ح. مقالات ایران‌شناسی، تهران: نشر تازه‌ها، ۱۳۷۸.
۴۲. محمدزاده صدیق، حسین. ترکی‌ستیزی و احساس کهنتری، مجله‌ی پیک آذر، تهران.
۴۳. محمدزاده صدیق، حسین. ژست‌های علمی ترکی‌سیزان، هفته‌نامه‌ی نوید آذربایجان، ارومیه.
۴۴. محمدزاده صدیق، حسین. یادمان‌های ترکی باستان، تهران: مؤلف، ۱۳۷۹.
۴۵. محمدزاده صدیق، حسین. سه سنگیاد باستانی، تبریز، اختر، ۱۳۸۷.
۴۶. مرتضوی، منوچهر. فعل در زبان هرزنی، تبریز، ۱۳۳۴.
۴۷. مرکز کرمان‌شناسی. واژه‌نامه‌ی کرمانی، کرمان.
۴۸. مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب، ترجمه‌ی انگلیسی از سوی G. Le. Strange. ۱۹۱۹.
۴۹. مسعودی. التنبيه و الإشراف، چاپ قاهره، ۱۳۷۵.
۵۰. معین، محمد. فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر.
۵۱. منتشاء اوغلو، غریبی تبریزی. دیوان غریبی تبریزی، تصحیح دکتر صدیق، اختر، تبریز، ۱۳۸۹.
۵۲. موفق‌الدین ابومنصور علی الپهروی. الأبنیه عن الحقایق الأدویه، تهران، چاپ عکسی، بنیاد فرهنگ ایران.
۵۳. ناطق، ناصح. زبان آذربایجان و وحدت ملی، تهران، ۱۳۵۸.
۵۴. ناطق، ناصح. کتاب مستوفی و آذربایجان، تهران، ۱۳۴۹.
۵۵. نباتی، حکیم سید ابوالقاسم. دیوان اشعار ترکی، تصحیح دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۶.
۵۶. نوابی، ماهیار. زبان کنونی آذربایجان، تبریز، ۱۳۳۳.
۵۷. نیمه‌ی پنهان، انتشارات کیهان، جلد کسروی، تهران، ۱۳۷۲.
۵۸. همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله. آثار و احیا، به اهتمام منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی، ۱۳۶۸.
۵۹. یاقوت حموی. معجم البلدان، چاپ مصر، ۱۹۲۳.

فرضیہ ی زبان آذری و کسروی (تحقیق و پژوهش: دکتر ح. م. صدیق)..... ۱۰۱

۶۰. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. کتاب البلدان، چاپ لیدن. / چاپ نجف، ۱۳۳۷ هـ.